

فهرست [illegible]

رساله [illegible] [illegible]

رساله [illegible] [illegible]

رساله [illegible] [illegible] قبل از زوال

رساله [illegible] در علم [illegible]

رساله [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] وعلی اسم الله
بسم الله وبالله و[illegible]
[illegible] العلیم

بسم الله الرحمن الرحیم و علیه التوکل

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و علی آله الطیبین الطاهرین

پس چنین گوید احقر العباد فی النقصان و نقصهم فی کمال الایمان و اکثرهم فی التورط فی مهالک

الحرمان و اقلهم نیلا لما یرجی الخلاص فی الجنان لولا مساعدة رفیق التوفیق من الله الموفق المنان

المتعطش لمعین الفیض الربانی علی ابن میرزا محمد الرشتی الجیلانی که سابق بر این بمقتضیات

تقدیرات الهیه کتابی مبسوط مطول در مسایل که مرجع عامی و موصل متوسط و منظور منتهی از اول الفصل (؟)

معاوضات بود از کتاب بیع تا آخر قضایا بلکه بسیاری از مسایل نکاح که محتاج الیه و (؟)

آن ضرور و در کار بود در یک مجلد بفارسی نوشته شد و چون کتاب مذکور موافق مذاق ارباب استدلال

بود و عامه تجار از آن منتفع نمی شدند مسایل عملیه ارباب معاملات را از سایر تجارت جدا

از مسایل فصل مرافعات و رفع نزاع نموده مسایل اولی را که محتاج الیهای تجار بود در چند سوآل

و جواب

و جواب بر وجه ایجاز و اختصار منظور نظر اختیار نمود و چون از معاملات فیصلیت (؟) رسید

لازم شد که در عبادات نیز بر همان نسق درر احکام را رشته انتظام کشد تا اسم کتاب

که مسمی به جامع الشتات است با مسمی باشد و بحمد الله تعالی کتاب مذکور در یک مجلد جامع

مسایل طهارت و صلوات و صوم ... که مشتمل است بر لغات بدعه در مواضع استدلال (؟)

که فضلا که مشغول تدریس کتب هستند لا بد باشند چون از آن اطلاع بهم رسانند (؟)

تصنیف آن خواهند بود و چه بسی احکام را مسئله مسئله بیان کرده و هر موضعی که

احتیاج داشت به بینه و استدلال و اشعار بر نکته یا ایراد بر فاضلی یا قدحی در استدلالی و مانند

آن با عنوان سوآل و جواب نوشته و لکن بیت در دلایل اربعه فقه ایراد نموده و چون

تکمیل آن نمودم هم غالب اهل بلد بر الزام استکتاب و ملاحظه و مراجعه آن قاصر ملاحظه (؟)

نموده که اشتمال بر استدلال که این تقریب ... کتاب نیز ضخیم بهم رسانیده بود و اولی در

که کتب مسایل محتاج الیهای غالب بر بلدان را که مسایل بیرون و طالب اقتصار بر آن بودند

مانند کتاب مسایل تجارت بعنوان سوآل و جواب چند در رساله دیگر اکثر مسایل الفقهی ایراد نماید

که جمع و تحریر و ضبط و مراجعه از برای کمال سهولت داشته باشد و هر سؤال را چنان مذکور کنند
که با سؤال سابق مربوط باشد و جمیع سؤالها بایکدیگر مناسب شوند در طهارت و صلوة
که در دو باب مذکور میشود لهذا شروع نمود در نوشتن این رساله وجیزه در عبادات که مانند
رساله وجیزه در عبادات که مانند رساله مختصره در معاملات و احکام موسوم است بمنتخب الوجایز
و چون دو باب در احکام مسایل طهارت و صلوة بنوع معهود وفق موعود تمام شد
اولی دانست که برخلاف منتخب در معاملات که فهرست مسایلش در آخر رساله مذکور شد
فهرست مسایل این منتخب را قبل از شروع در مقصود مذکور کند زیرا که آن در زیادتی بصیرت
مدخلیت بیشتر دارد و پس گوییم که این رساله مشتملست بر دو باب باب اول در طهارت
و در آن پنج سؤال است سؤال اول در اینکه مراد از طهارت چیست و انواع آن چند است
سؤال دوم در اینکه حدث که رفع آن بوضو و غسل و تیمم میشود و اسباب حصول آن چیست
و چند است سؤال سیم در احکام اسباب این طهارات اختیاریه یعنی وضو و غسل و اضطراریه
یعنی تیمم و در آن دوازده فصل است فصل اول در احکام تخلی از بول و غایط فصل دوم

در وضو

۲ در غسل جنابت و احکام آن فصل جم

در وضو و احکام آن فصل سیوم در جنابت و احکام متعلقه بآن فصل چهارم در غسل حیض و احکام آن
فصل ششم در غسل استحاضه و احکام متعلقه بآن فصل هفتم در غسل نفاس و احکام متعلقه
بآن فصل هشتم در مس میت و احکام متعلقه بآن فصل نهم در غسل اموات و آنچه متعلق
بمیت است از سایر عبادات و احکام متعلقه بآن فصل دهم در نماز میت و احکام متعلقه
بآن فصل یازدهم در دفن و احکام متعلقه بآن فصل دوازدهم در تیمم و احکام متعلقه بآن
در چهار مطلب مذکور میشود مطلب اول در چیزی که باعث صحت تیمم است مطلب دوم در چیزی
که تیمم بر آن واقع میشود مطلب سیم در کیفیت تیمم مطلب چهارم در بقیه احکام تیمم
در عدد نجاسات و مطهرات و احکام متعلقه بآنها در حکم آب متنجس و بول
و شستن باقسام آبها از جاری و غیر آن در اقسام نمازهای واجبه یومیه
و غیر یومیه و نوافل و در آن شش سؤال است و چون این مسایل مکمل مسایل سابقه است
و مجموع مسایل رساله است در رساله معنون بدوازده سؤال است لهذا اسم آن تتمه نموده گوییم
در احکام واجبه و مندوبه نمازهای یومیه و واجبه غیر یومیه و در آن یازده

بعض

بعضی از احکام مهمه زکوة و خمس و صوم و اعتکاف و زکوة فطره و آن در پنج فصل ترتیب
فی الجمله که مذکور شد مذکور میشود خدای عزوجل همه برادران ایمانی توفیق طاعت و بندگی ارزانی
خود کرامت کند که در جمیع امور پیروی و اتباع خیر الانبیا و سادات الاوصیا علیهم
صلوات المصلین ابد الآبدین نموده در هیچ امری جز رضوان حق تبارک و تعالی
مقصودی نداشته باشند   در طهارت و در آن پنج سوال است
مراد از طهارت چیست و انواع آن چند است   مراد از طهارت
وضو و غسل و تیمم است و هر یک از آنها واجب میشوند و سنت نیز میباشند پس واجب
وضو آنست که واقع شود از برای نماز واجب و طواف واجب و مس کتابت قرآن
اگر مس واجب باشد و مراد از مس کتابت قرآن آنست که عضوی از اعضای خود را
بخط مصحف یا آیاتی که در غیر مصحف نوشته شده باشد برساند و احوط آنست که
بی وضو دست باسامی معصومین علیهم السلام نیز نرساند بلکه این احتیاط را در تفسیر
و احادیث نیز اگر مرعی دارد و افضل آنست که از مس آنها اولی خواهد بود و سنت است ۱۱

وضو از برای نماز سنت و طواف سنت و شرط در نماز واجب و سنت و طواف واجب
نیز هست یعنی واقع ساختن هر یک بی وضو حرام است و نیز سنت است وضو از
برای دخول در مساجد و قرائت قرآن از روی مصحف یا هر چند از روی مصحف
نباشد و همچنین از برای برداشتن قرآن و خوابیدن جنب و غیر جنب و جماع کردن
کسی که محتلم شده باشد و بی حاجت رفتن و ذکر نمودن حایض در وقت نماز و زیارت
مؤمنین از اهل قبور و از برای بودن بر طهارت و تجدید وضو و همچنین از دخول وقت
و وضو کردن از برای مهیا شدن اینکه نماز را در اول وقت بکند و نماز میت و هر چه
غسل
از مناسک حج که طهارت در آن شرط نیست و جماع زن حامله و جماع نمودن کسی
از غسل مس میت بعمل آوردن و غسل دادن جنب میت را و داخل کردن میت را در قبر
و وطی نمودن جاریه بعد از جاریه دیگر و آمدن مذی و آن آبی است که در حین بازی
از کسی جدا شود و جاری شدن خون از دماغ و قی کردن و حلال کردن که خون
آورد با کراهت طبع در دو صورت آخر و بیرون آمدن چیزی بعد از ابتدا از ذکر و خواندن

زیاده

زیاده بر چهار شعر باطل و قهقهه نمودن در نماز عمدا و بوسیدن از روی خواهش
و مس فرج یعنی دست مالیدن آن و بعد از تنبیه به آب اگر وضو را پیش از تنبیه گرفته
باشد هر چند لیکن یا کلوخ مثلا تنبیه کرده باشد و از برای غسل میت جنابت و قول
جمعی و واجب است غسل جنابت مانند وضو از برای نماز واجب و طواف
واجب و مس کتابت قرآن که واجب باشد و خواندن سورهای عزیمه اگر واجب باشد
و آن چهار سوره است الم سجده و حم سجده و النجم و اقرا باسم ربک و داخل شدن
مسجد الحرام در مکه و مسجد پیغمبر صلعم در مدینه و مکث در سایر مساجد اگر دخول و مکث
نیز واجب باشد بنذر یا مانند نذر و غیر و واجب است بلا خلاف غسل حیض و نفاس
از برای نماز و طواف و مس کتابت قرآن اگر هر یک واجب باشد و مشهور این است
که واجب است از برای داخل شدن در مسجد مکه و مدینه و در مکث کردن در سایر مساجد
و خواندن سورهای عزیمه اگر واجب باشند و این احوط است اگر چه اظهر عدم وجوب است
و غیر بلا خلاف غسل استحاضه متوسطه یا کثیره واجب است از برای نماز واجب و طواف واجب

و روز مبعث یعنی بیست و هفتم رجب و غسل مولود یعنی هفدهم ربیع الاول که ربیع المولودش
میگویند و فضیلت مجلسی در بحار بنو اقع شیخ بهاء الدین در حبل المتین پیش از شصت
یا قریب بان بر شمرده است و از جمله انها است استخاره و استسقا و غسل دادن میت مولود و
بتقریب ترک نماز کسوف و خسوف عمدا با گرفتن تمام قرص و کشتن وزغه و رفتن
و دیدن کسی که سه روز گذشته باشد که او را بدار کشیده اند و غسل شبهای طاق ماه
رمضان و غسل اول شب و آخر شب بیست و سیم و زیارت هر یک از ائمه معصومین
و غسل اخذ تربت از ضریح حضرت امام حسین هم و اظهر عدم اند است در اغسال واجبه
و مندوبه یعنی هر چند غسل سنتی مثل جمعه و عید و توبه بیک غسل اکتفا میتوان نمود و همچنین در
اغسال واجبه چون جنابت و حیض و تغسیل و دلیل را از ذخایر اشتایق مطالبه کنند
و واجب است تیمم علی الاظهر بدل غسل و وضو در هر موضعی که وضو و غسل واجب است
مانند نماز واجب و طواف واجب حتی بر صوم جنب و مانند آن که باید صبح را بطهارت
او در اک یابد تیمم نموده مهما امکن از خوف دما نند که تقضی تیمم است احتراز میکند تا صبح و از

برای

برای خارج شدن از مسجد مکه و مدینه نیز لازم است اگر در یکی از این دو مسجد محتلم شود و یا
سهوا در یکی از این دو مسجد داخل شود و اگر عمدا در آن جنب شده و یا عمدا در آن داخل شد
شود معلوم نیست مکث بمقدار تیمم جایز باشد و نکته فرق را از ذخایر التنبیه طلب
کنند و مستحب است تیمم از برای خواب اگر در رختخواب بخاطر آورد که بی وضو بودن را پس
بخاک یا هر چه بخاک نباشد از رخت مدن و مانند آن تیمم میکند و از برای نماز جنازه
هر چند تواند طهارت با سه عمل آورد و خوف فوت نماز بر جنازه نداشته باشد و از برای
نماز سنتی در دو رمیت که کلیه تو آن گفت که در هر موضعی که وضو یا غسل مستحب باشد در صورت
تعذر بدل آنها تیمم مستحب باشد این بود مراد از طهارت و انواع طهارت که سوال کرده بودی
و همه آنها محتاج به نیت قربه میباشند چه رفع حدث کنند و آن حالتی است که رفع آن در دخول
صلوة شود مشروط مانند غسل جنابت یا رفع ما نیست حدث کنند مانند تیمم که رفع ما نیست حدث
کند نه رفع حدث چه اگر رفع حدث میکرد احتیاج نبود که غسل کند وقتی که اطلاق میشود
طهارت در رفع خبث ولی شرط نیست که محتاج به نیت قربه باشد پس کسی مثلا اگر

یا غایط کند ظاهر بدنش نجس میشود بخبث و داخل صلوة نمیتواند شد بسبب حدث پس اگر
ظاهر بدن خود را تطهیر کرد خبث برطرف میشود و لیکن اول طهارت بعمل نیامد و حدث میماند
که آن حالت مانع از دخول در صلوة است و اگر وضو کرد آن حالت برطرف میشود لیکن
نتوانست وضو گرفت و تیمم کرد بنیت حدث از داخل شدن در نماز برطرف میشود
و نماز مباح میشود و باین توجیه میگویند تیمم مبیح صلوة است نه رافع حدث و چون متمکن
شد از وضو کردن و وضو گرفت حدثش رفع شد و طهارت بمعنی ثانی را نیز
بهم رسانید و رفع حدث باین معنی است نه بمعنی بول و غایط هر چند مجازا گاهی برانها نیز اطلاق
میشود حدث که رفع آن بوضو و غسل و تیمم میشود اسباب حصول آن چند است
و چند است اسباب حدث بول و غایط و بادی است که از موضع معتاد بدر
و بیرون آید هر چند خروج غایط بنفسه نباشد بلکه مخلوط باشد با کرمی که از مقعد
خارج شود نه اینکه از غیر مخرج بیرون آید مگر اینکه عادی شود یا مخرج طبیعی مسدود شده عرض
گشوده شود و نه اینکه باد مثلا از ذکر مرد یا از قبل زن بیرون آید علی الاظهر و نه اینکه بر جه غیر

معتاد

معتاد بیرون آید مانند اینکه مقعد خروج کند و نجاست از آن جدا نشده مقعد برگردد
و از جمله اسباب وضو خواب است که غلبه کند بر حاسه سمع و بصر که نه بیند و نشنود
و باید اعتبار میکنند و کر و کور تقدیر میکنند که اگر بینا و شنوا میبودند نمیدیدند و نمی
شنیدند و نطق غالب عمل میکند و هر چه ازاله عقل کند بجنون و مستی و بیهوشی آن نیز ناقض است
و استحاضه قلیله و غیر قلیله نیز ناقض است بنحوی که مذکور میشود در ذکر احکام استحاضه و غیر اینها
مانند قی و مذی ناقض نیست و اسباب وجوب غسل جنابت و حیض و نفاس و استحاضه
غیر قلیله است یعنی متوسطه و کثیره و مس میت آدمی بعد از سرد شدن بموت و قبل از غسل
یا مس قطعه از آدمی که در زنده یا مرده قبل از غسل از او بریده شده باشد که استخوان
دار باشد علی الاظهر یا نباشد علی الاحوط و غسل اموات نیز واجب است و جمیع نواقض
و اسباب مذکوره وضو و غسل اسباب و نواقض تیمم نیز هست اگر نتواند وضو گرفت
یا غسل کرد پس تیمم بدل یکی از این دو طهارت که واجب شده است بعمل میآورد
احکام اسباب این طهارات اختیاریه یعنی وضو و غسل و اضطراریه یعنی

بلکه سزاوار اینست که بیت الخلا نیز در مستورترین مواضع خانه واقع شود و تقدیم
پای چپ در زمان دخول بیت الخلا و پای راست در حین خروج عکس مکان شریف
مانند مسجد و تکیه کردن در حین تخلی بپای چپ و اختیار کردن مکان مناسب در حین
بول که قطرات بول برنگردد و در استبرا کردن در بول از برای مرد باینکه مسح کند
از مقعد تا بیخ ذکر بقوت سه مرتبه بانگشت میانین دست چپ و بقوت سه مرتبه
از بیخ ذکر تا سر ذکر بانگشت ابهام در بالا و سبابه در زیر و سه مرتبه سر ذکر را بفشارد
و بعضی استبرا را واجب دانسته اند و از برای زن نیز بعضی عرضا مستحب دانسته اند
پس مرد بعد از استبرا اگر رطوبتی مشتبه ببول ببیند اعتبار نمیکند و قبل از استبرا
وضو را اعاده میکند از برای نماز که بعد میکند نه نمازی که نخستین وضو بعمل آورده
قبل از بیرون آمدن تری و جامه را اگر آلوده بآن شده باشد میشوید و نیز
مستحب است در حین استنجا تنحنح کردن سه بار و اختیار کردن آب بر استنجا در
صورت جواز استجمار و بهتر از آن جمع مابین هر دو با تقدیم استجمار است چنانکه بهتر

آنست که اول استنجا از غایط کند بعد استنجا نماید از بول و استنجا باب سرد کمتر است
که بواسیر را برطرف میکند و مکروه است نشستن از برای قضای حاجت در مشارع
و آن مواضعی است از کنار نهرها که آب از آن برمیدارند و شوارع یعنی جادها
و راهها و زیر درختان میوه دار هرچند بالفعل میوه نداشته باشد و استقبال
جرم آفتاب و ماه در حال بول و غایط بنوعیکه آفتاب بعورت بتابد و در
کراهت استدبار تامل است و بول ایستاده مگر در حالت نوره چه نشستن در حالت
نوره باعث فتق میشود و در آب جاری و ایستاده و در مانند زمین سخت که
ترشح برگردد و در سوراخ حیوانات و پاشیدن و بلند کردن آن بهوا
و در مانند بام و استقبال باد در حین بول و استنجا کردن بدست راست بی عذر
و بدست چپ با اینکه در آن خاتمی باشد که بر آن اسم خدا یا یکی از پیغمبران او
صیای ایشان باشد اگر نجس نشود و الا حرام است و بقصد استخفاف کفر است
و تغایط کردن بین القبور و نشستن در فنای خانه و حریم آن مانند فضای

ریز دیوار و پیشگاه درگاه و تکلم در حین تخلی مگر در ضرورت یا ذکر خدا یا خواندن قرآن
و حکایت اذان و بعضی گفته اند که چون موذن حی علی الصلوة و حی علی الفلاح
و حی علی خیر العمل گوید متخلی بجای آنها لاحول و لاقوة الا بالله گوید و نیز مکروه است
در آن حالت مسواک کردن و طول دادن جلوس و اکل و شرب کردن
بلکه در بیت الخلا هر چند در حال جلوس نباشد و اگر زیاده از آنچه گفتیم خواهی
اطلاع بهم رسانی رجوع کن بذخایر اثنی فصل دویم در وضو و واجبات آن
هشت است اول نیت و آن شرط صحت جمیع عبادات است و بی آن هیچ
عملی صحیح نیست و معتبر در نیت آنست که قصد کند واقع ساختن عمل را از برای خدا
و کمال مبالغه هر که درین کند بجا است باینمعنی که سعی کند که عمل از برای خدا کند نه
از برای ریا بلکه نه از برای رفتن بهشت و خلاصی از جهنم اگر چه ضم کردن این دو قصد مبطل نیت نیست
و لکن کمال آنست که داعی بر عمل مجرد بندگی و فرمان برداری باشد این معنی اخلاص در عملست
که مطلوب است پس اگر نیت خالص بجهت قصد وضو کردن کند از برای خدا نیت صحیحه مطلوبه را

بعمل

بعمل آورده است و این مقدار از نیت بسهولت از مکلف صادر میشود و همین مطلوب است
نه اینکه خود را بوسوسه مبتلا نموده مجموع مضمون نیت را یکجا بخاطر خود جلوه داده در نظر در
آورد خصوصاً اگر وجوب یا ندب یا ادا یا قضا یا رفع حدث یا استباحه صلوة را
چنان داند که باید بخاطر بگذراند مجملا اگر دانی که چه کار میکنی و از برای که میکنی
عملت با نیت است پس اگر مثلا دانی که وضو میگیری از برای خدا کافی است در
حصول نیت صحیحه و اظهر اینست که قصد وجوب یا ندب یا استباحه صلوة یا رفع حدث
در کار نیست آری اگر عمل مشترک باشد باید در نظر تو معین شود مثلا اگر در وقت
نماز ظهر قضا در ذمه تو باشد باید بدانی که نماز را ادا میکنی نه قضا یا بالعکس و دیگر
اینست که در حین روشستن که اول افعال واجبه وضو است متذکر نیت باشی هر چند
در اول افعال مستحبه این قصد را داشتی و واجبست در حکم نیت بودن تا آخر
عمل نه اینکه نیت را تغییر دهد مثلا در بین عمل قصد ریا کند و بر حکم نیت بودن را تا آخر
استدامه حکمیه گویند دویم شستن رو با ابتدا کردن از رستنگاه موی سر تا زنخ

وابرو و مژگان اخذ کند و اگر هیچ تری باقی نباشد نه در کف و نه در سایر
مواضع وضو آن را از سر بگیرد و اگر هوا گرم باشد و رطوبت را زود بخشکاند باید
چپ را تا بند دست مثلا یک دست بشوید و یک دست دیگر بقیه را نشسته رود
رود و مسح بکشد اگر حرارت هوا با فراط باشد که رطوبت در اعضا باقی نگذارد
اظهر اینست که مسح دست را با آب تازه تواند نمود و احوط جمع مابین وضو و تیمم است
و واجب نیست که پیش سر یا پشت پا خشک باشد پس عرق سر و نم پشت پا مانع
مسح نیست آری باید چنان تر نباشد که رطوبت مسح با آن مخلوط شده
صادق آید که مسح با آب تازه شده است و احوط اینست که رطوبت مسح در سر و پا
بحد جریان نرسد تا صادق نیاید که پا را نشسته است و اگر بعد از مسح دست
بالد الظهر صحت است هر چند اقل غسل بعمل آید و تفصیل حکم را با مباحث نفیسه دیگر در مقام
از ذخایر اینان طلب کنند هفتم موالات راجح است یعنی مشغول شستن عضوی
یا مسح کشیدن عضوی چنان شود که عضوهای سابق کلا خشکیده باشد و الا وضو

باطل است

باطل است و حکم خشکیدن بتفریق بی عذر یا بعذر گرمی هوا معلوم شد که تا
بطلان میشود هشتم ترتیب است بنوعیکه گفتیم که مقدم دارد شستن رو را
بر شستن بال راست و شستن بال راست را بر شستن بال چپ و شستن آن را بر مسح سر و
مسح سر را بر مسح پاها و اظهر اینست که مقدم داشتن پای راست بر پای چپ
لازم نباشد و توان هر دو را یکجا مسح کرد و اگر جدا جدا مسح کند احوط اینست
که مسح راست را مقدم نگهدارد و جایز نیست مسح در بالای چکمه و مانند آن مگر
ضرورتی داعی شود مانند سرما و تقیه و اگر در تقیه امر مردد شود ما بین شستن
پا و مسح بر چکمه شستن را اختیار میکند و چون تقیه بر طرف شد اظهر اینست
که تا حدث جدید نکرده است با چنین وضوئی اختیار داخل نماز دیگر تواند شد
و مستحب است بسم الله گفتن در حینی که دست در میان آب داخل میکند از برای
شستن دست و شستن صورت و شستن دستها از بند دست یکبار از حدث
نوم و بول و دو بار از غایط و سه بار از جنابت و بهتر اینست که در جنابت

احتیاط

از مرفق بشوید و نیز مستحب است مضمضه سه بار و استنشاق سه بار و در روز روزه
که در مضمضه که آب را بحلق نپیچاند یا در استنشاق که آب را بنفس دماغ بالا میکشد
در جوف داخل نشود و شستن هر یک از اعضای غسل از رو و بالا لها در بار دوم
سنت است بعد از کامل شستن در بار اول و اگر دو بار آب را ریخته یکبار دست مالیده باشد
با احتیاط اقرب باشد و شستن در بار سیم بدعت است و حرام و مبطل وضو است اگر ببقیه
همان تری در سیم مسح کند و تکرار در مسح نیست و اولی علی الاظهر این است که مرد ابتدا
کند در شستن واجب سنت و سنت از پشت دست و زن ابتدا در هر دو از شکم
دست و مستحب است که در هر یک از غسل و مسح دعائی را که در آن وارد شده است
بخواند و دعاها در ذخایر ایشان با ترجمه انها مذکور گردد و مکروه است استعانه
در وضو یا بکسی طلب نماید ریختن آب را بکف دست تا خود اعضای خود را
بشوید و شاید اولی این باشد که آب نطلبد و استعانت محرمه طلب ریختن آب
با عضای غسل و آنرا تولیه گوئیم و اختیار آن تولیه غیر نیز جایز نیست و اضطرارا

مانند

مانند حالت بیماری جایز است و اگر وضو دهنده اجرت طلب نماید لازم است
دادن چنانکه خریدن آب نیز لازم است اگر بی آن میسر نشود و نیز علی الاظهر
مکروه است خشکانیدن وضو با بند دستمال و کراهت خشکانیدن بآتش و آفتاب
معلوم نیست و اگر کسی جبیره داشته باشد یعنی بسبب شکسته شدن عضو
یا مجروح بودن آن چوب یا دوا یا پارچه بسته باشد پس آن از چند حال
بیرون نیست اول انکه جبیره در موضع غسل باشد و زیر آن پاک باشد و جبیره را
بگشوده بوجهی از وجوه توان آب بزیر آن بعنوان غسل رسانید میتواند آنرا
بگشود و آب بزیر آن رسانید و همچنین اگر زیر جبیره نجس باشد و بتوان آنرا تطهیر
دادن بی انکه جبیره گشوده شود دویم بلکه سیم انکه زیرش نجس باشد و نتوان تطهیر داد
بی گشودن و گشودن ممکن نباشد یا از گشودن و رسانیدن آب بزیر آن
متضرر شود در بعضی آن مسح میکند بست تر اگر پاک باشد و الا پارچه پاکی را بالای
آن افکنده بر آن مسح میکند و احوط این است که بر روی جبیره نجس نیز مسح کند

مبطلات است احتراز نمود و بقیه نماز را تمام بکند و اگر سلس البول یک نماز دیگر مانند نماز
مبطون کند و مبطون نیز یک نماز دیگر مانند نماز سلس البول کند اخذ باحتیاط کرده اند
و مهما امکن احتیاط و تحفظ میکنند که بدن و لباس ایشان نجس نشود مانند کیسه داشتن
سلس البول و ذکر خود را در کیسه پر پنبه و شک بحدث با یقین بوضو اعتباری
ندارد و همچنین است شک بوضو با یقین بحدث و با یقین بهر دو و شک در تاخر
خود را محدث داند و اگر قطع بهم رساند که عضوی از اعضای غسل یا مسح را ترک
کرده است آن را بعمل آورده وضو را بترتیب تمام بکند اگر موالات بهم نخورده باشد
ان عضو نخشکیده باشد و الا وضو را از سر میگیرد و اگر در میان وضو شک کند
در عضوی هر چند از محل گذشته باشد آن را و ما بعد آن را بعمل آورد اگر
موالات فوت نشده باشد و کثیر الشک اعتبار بشک نمیکند و بعد از فراغ وضو نیز بشک
اعتبار ندارد و اظهر آنست که طهارت موضع غسل و مسح در وضو و موضع غسل در
غسل شرط است پیش از رسانیدن آب بوضو و غسل و اگر قطع بهم رساند که یکی از

عضو وضوی واجب و تجدید وضو مستحبست بعنوان صحیح بعد [illegible] نماز [illegible] باید
شد در سفر یا حضر الحمد لله آورده باشد و خواهد بر احکام متعلقه آن و امثال آن
اطلاع بهم رساند رجوع بمفاتیح و رسایل شافی کند فصل سوم در جنابت و احکام متعلقه
بآن بدانکه جنابت حاصل میشود در مرد و زن بدو چیز اول انزال منی و بیرون
آمدن آن بظاهر فرج چه بجماع و چه بغیر جماع و چه در خواب و چه در بیداری
و مراد از ظاهر فرج در مرد ظاهر است و ظاهر فرج در زن آنست که چون
بنشیند از برای استنجا نمودار و نشسته شود دوم التقای ختانین هر چند انزال
نشود و مراد از التقای ختانین غایب شدن حشفه است یا مقدار حشفه اگر حشفه
بریده شده باشد در قبل زن بحلال یا حرامی چه زنده باشد و چه مرده و چه
در دبر زن یا دبر مرد بحرامی و احتیاط آنست که در وطی در دبر چه موطوء زن باشد
و چه العیاذ بالله مرد باشد هر یک از واطی و موطوء بعد از غسل غسل را نکشته وضو
گرفته نماز کنند بلکه واطی این احتیاط را در وطی حیوانات نیز مرعی دارد

در معرفت حکم واطی یا موطوء بودن خنثی و فرق این اقسام خنثی اعنی خنثی انثی و
خنثی ذکر و خنثی مشکل رجوع بدفاتر استدلالی میشود و منی آبی است که بشهوت
و جستن بیرون بیاید و بعد از بیرون آمدن سستی بدن حاصل شود و این صفات
غالبا در غیر مریض از یکدیگر جدا نمیشوند پس در صورت اشتباه اگر بعضی از این
صفات معلوم شود و اگر نتوان که منی را بعلامات شناخت و آبی غلیظ
چسبنده دیده که بوی شکوفه خرما یا خمیر مایه از آن آید منی است
چنانکه محقق ثانی باین تصریح کرده و گفته است که اگر آب مذکور تر باشد بوی
شکوفه یا خمیرمایه از آن بیاید و الا بوی سفیده تخم مرغ خواهد داشت و اگر مریض
باشد منی داند اگر بشهوت و لذت بیرون آید هر چند بجستن بیرون نیاید هر چند
بتدریج کم کم و بجواز شهوت بفاصله بیرون آید و خود را جنب داند اگر علم بهم رساند بمنی
بودن هر چند عاری از این صفات باشد مانند اینکه سر ذکر را گرفته خودداری نموده
و بعد از رفتن آب دیده و قطع شود بیرون منی و اگر جامه مانند لحاف و دوشک شریک

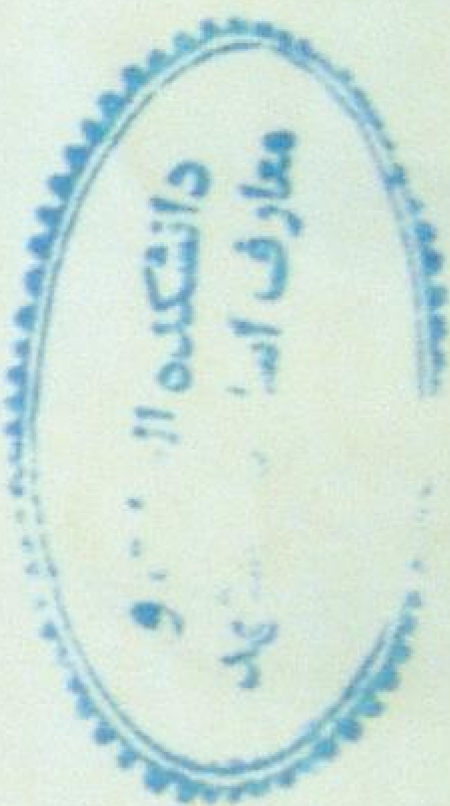
باشد

باشد میان دو نفر و منی در آن دیده شود و معلوم نشد که از کدام یک
از ایشان است بر هیچیک بخصوصه غسل لازم نیست اگرچه احوط این است که هر یک
غسل کرده و غسل را شکسته و وضو گرفته نماز کنند و حرام است بر جنب چند
چیز اول قرائت سورهائی که سجده واجب داشته باشد کلا یا بعضا و آن
الم سجده و حم سجده و والنجم و اقرا باسم است یا بعضی از آن حتی الفاظ مشترکه مابین
قرآن و غیر قرآن که بنیت قرآن نوشته شده باشد علی الاظهر دوم مس اسم خدا
و پیغمبر و ائمه معصومین و صدیقه طاهره علیهم السلام بلکه اسمای سایر انبیا اگر مکتوب
باشد یا منقوش علی الاحتیاط سیم درنگ کردن در مسجدی از مساجد چهارم
گذاشتن چیزی در آن در حال جنابت پنجم داخل شدن در یکی از دو مسجد مکه
و مدینه هر چند درنگ نکند و اگر در یکی از این دو مسجد محتلم شود تیمم کرده بیرون آید و
احوط قائل شدن بحرمت دخول جنب است در مشاهد مشرفه معصومین علیهم السلام نیز
و مکروه است از برای جنب چند چیز اول اکل و شرب که مورث برص یا فقر

دوم مس کتابت قرآن

که موی سر خود را بگشاید اگر دانند که آب بزیر مو میرسد و ظاهر نیست که شستن مو لازم
نیست اگرچه احوط اینست که شسته شود و اگر ترتیب را بهم زند اعاده کند
از جاییکه ترتیب بهم خورده است مثلا اگر عضوی از طرف راست یا چپ را بر شستن
سر و گردن مقدم بدارد غسل را از سر گیرد و اگر بعد از شستن سر و گردن طرف
چپ را شسته باشد طرف راست را شسته و طرف چپ را ثانیا بشوید و از برای
حاصل شدن اطمینان که ترتیب بعمل آمده است در شستن سر و گردن قدری از سایر
اعضا را داخل کند و در شستن طرف راست قدری از طرف چپ را داخل کند و بلکه
حتی در عورتین و ناف و احتیاط اینست که عورتین و ناف با هر یک از دو طرف
شسته شود چنانکه احتیاط اینست که بعد از شستن سر و گردن با تمام ابتدا از شستن
طرف راست در اعلای گردن کند از همان طرف یعنی در نیمه راست بدن نیمه
گردن را نیز بشوید در شستن نیمه چپ گردن را نیز بشوید پس گردن
دو بار شسته میشود یک مرتبه بتمامه بر بدن مقدم داشته میشود و یک مرتبه نیمه راست گردن را

بانیمه



با نیمه راست بدن و نیمه چپ گردن را با نیمه چپ بدن نیز بشوید در غسل
ارتماسی ترتیبی نیست و بعضی گفته اند ارتماسی ترتیبی حکمی است یعنی هر چند بدن دفعه
شسته شده است با نیت میکند که بهمان ترتیب در واقع شسته شود یا بهمان
ترتیب شسته میشود هر چند نیت نکند و گفته اند که فائده این سخن ظاهر میشود
اگر معلوم شود که موضعی از طرف چپش ناشسته مانده است پس بنا بر اعتبار
ترتیبی بودن همان ناشسته را بشوید و بنا بر اعتبار دیگر غسل را از سر گیرد
علی الاظهر الاشهر غسل جنابت نفسه واجب نیست بلکه بعلت وجوب غیر مانند
نماز واجب میشود و چون لازم نیست نیت واجب یا سنت کردن بر این
نزاع چندان ثمری مترتب نمیشود کسی که با انزال منی جنب شده است مستحب موکد است
که بول کند و استبرای بول را نیز بعمل آورد که در وضو گذشت پس اگر رطوبتی مشتبه
ببول و منی ببیند بعد از بول و استبرا چون ببول منی و با استبرا بول نمانده است
نه غسل اعاده میشود و نه وضو و اگر نه بول کرده است و نه استبرا غسل را از سر میگیرد

واحوط بلکه اظهر اینست که اگر استبرا کرده و بول نکرده باشد نیز غسل را از سر گیرد

هرچند بول ندانسته است و نمازهائی که سابق بر دیدن این رطوبت دیده است

اعاده ندارد و بعضی حکم بدلیل از خارج است این طلب میشود اگر در اثناء

غسل حدث اصغر صادر شود ظهر اعاده غسل است با وضو چه در ترتیبی باشد و چه

در ارتماسی مانند اینکه بعد از دخول در آب و قبل از اکمال حدث کند و اقل در وضو یا

این مسئله را بسط تمام داده است و احوط اینست که غسل را شکسته وضو گرفته

نماز کنند و در غیر غسل جنابت از سایر غسلها مانند حیض همان غسل را تمام کرده تجدید

وضو میکنند هرچند وضو پیش از غسل گرفته باشد مستحبات دست

شستن قبل از مرفق و مضمضه و استنشاق چنانکه گذشت و موالات و پی در پی

بعمل آوردن افعال غسل بطریقیکه در شستن بعض عضو نیز سرعت کند و هر عضوی را سه مرتبه بشوید

و مجموع غسل را باشد بآن یکصاع بعمل آورد و آن علی الاظهر یکمن تبریز و چهارده مثقال و ربع

واجب است در حیض و در آن چند مسئله است حیض خونی است که زن آن را

مثقال است و تخلیل دست
مالیدن نیز بطور است و اگر
رسانیدن آب در شستن واجب
توقف بر تخلیل در مشاهدات

بمقدار

بمقتضای عادت غالبا در هر ماهی چند شش روز یا بیشتر از زنان مثلا در آن

کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمیشود و حکمت خلقت آن از برای تربیت ولد است

چه در حمل غذای ولد است و در ایام رضاع مبدل بشیر میشود و چون حمل و رضاع

نباشد جمع شده در هر ماهی بمقتضای قوت طبیعت یا ضعف آن بمقدار عادت

میریزد و آن در اغلب خون تازه و سرخ تیره و غلیظ و سیاه است و بسوزش

و حرارت بیرون میآید با دفع یعنی بجستن و در ایام عادت هرچند با این صفت نباشد

حیض است و باین جهت گفتیم در اغلب و اگر مشتبه شود که خون بکارت است پنبه که خود بر

میدارد اگر خون بر دور پنبه طوق زده است خون دال الحیض اگر برابط

بکارت

حیض متحقق باشد در این یعنی کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد و باین

خون و حیض سابق اقلا ده روز فاصله شود و آن اقل طهر یعنی پاکیست در میان

دو حیض و اکثر طهر حدی ندارد و هر خونی که از رحم خارج شود قبل از نه سال و بعد از

رسیدن بسن یأس که زن در آن زمان از حیض مینشیند خون حیض نخواهد بود و همچنین

که هنوز عادت مستقره بیکی از این سه وجه مذکور بهم نرسانیده است هر خونی که مبتدئه و مضطربه ببیند
یا دیده و مخالف دیده باشد   چون فرق کردی میان صاحبان این سه لفظ در بیان
احکام ایشان گوییم که اگر خون از ده بگذرد و ذات العاده عددی و وقتی عادت
خود را حیض داند چه بصفت حیض باشد و چه نباشد و غیر ایام عادت استحاضه
داند هر چند بصفت دم حیض باشد مگر اینکه میان ایام عادت و آنانی که بصفت حیض دیده
اقل طهر فاصله شود پس آن نیز حیض است علی الاحوط اگر سه روز متوالی شد خون ببیند
و قبل از انقضای سه روز علی الاحوط خود را حایض دانسته ترک نماز و روزه کند و روزها
زنان حیض را قضا کند و چنین است ذات العاده اگر دو روز پیش از ایام عادت خون ببیند حیض
داند هر چند بصفت حیض نباشد چه عادت گاهی دو روز پیش و دو روز پس میشود
و اگر بیش از دو روز مقدم شود حیض داند اگر بصفت حیض باشد و همچنین اگر بیش از
دو روز تأخیر از ایام عادت خون ببیند و اگر صاحب عادت وقتی باشد بحسب شروع
کفایت این خون خود را حایض داند و چون بحسب انقطاع عادت ندارد حکمش در آن حکم

مضطربه است

مضطربه است و اگر صاحب عادت وقتی بحسب قطع باشد یعنی در پنجم ماه مثلاً قطع میشود
خونش و ابتدا در وقتش مختلف است پس او از زنان مستحاضه خواهد بود اگر خونش
فروع   زیاد قطع شود و حکمش بحسب شروع حکم مضطربه است پس اگر خون زنان بصفت خون
حیض باشد و با ایام عادتی که بحسب انقطاع دارد اگر جمع شود وا گذارد روزه نکند و علی الاحوط عملش
حیض است و اگر صاحب عادت عددی باشد و بحسب شروع و قطع عادت نداشته
باشد بحسب زمان بحسب شروع و قطع مضطربه است و عدد روزها را ایام حیض قضا
میکند   مضطربه رجوع نیز میکند پس هر خونی که بصفت خون حیض باشد و کمتر
از سه روز متوالی و بیشتر از ده روز نباشد و میان دو خونی که بصفت باشد
اقل طهر فاصله شود و یا اینکه ده روز اقل کلاً یا بعضاً یا خون نه چندیار بصفت حیض بیند
چنین خون را حیض داند و هر چه غیر چنین است آن را استحاضه داند   اگر مضطربه بحسب زمان
عدد را داند که مثلاً پنج روز است و عدد تمیز در زمان تمیز سه روز باشد دو روز
دیگر را از آن میافزاید و اگر در مثال مفروض تمیز هشت روز باشد هفت روز را حیض

اگر عکس باشد یعنی زمان را فی الجمله میداند و عدد را نمیداند همان زمان حیض

یقینی است و در عدد بروایات رجوع میکند و اگر تمیز در میان نباشد مضطربه

رجوع باخبار میکند یعنی یکماه سه روز و یکماه ده روز یا دائما هر ماه شش روز یا هفت

هفت روز خود را حایض میداند و اختیار دارد در قرار داد عدد بحسب اول ماه

یا وسط یا آخر مثلا در بار اول و شوهر را بر و اعتراضی نیست و در بارهای دیگر برخلاف نسق

که اول قرار داده است قرار نمیدهد بی تغییر مبتداة نیز اگر تمیز در میان باشد

بتمیز رجوع میکند بتفصیلی که گذشت و اگر تمیز در میان نباشد رجوع بعادت

اقارب و خویشان خود میکند مانند عمه و خاله و مادر و خواهر و عمه زاده و خاله

زاده پدری یا مادری آنچه زنده و چه مرده و اظهر اینست که رجوع ببعضی میتواند نمود — یا پدر و مادری

اگر همه متفق نباشند و احوط رجوع بکل یا اکثر است بالامکان و با اختلاف

رجوع باکثر کند و احوط اینست که اقارب اقارب بلد باشند و اگر اکثری از

اقارب در بلد یافت نشود یا همه مفقود باشند و استعلام حال ممکن نباشد با

بالفور

بر فور رجوع بهمسران خود از اهل بلد میکند اگر مختلف باشند رجوع بغالب کند

و اگر غالب مفقود باشد او نیز مانند مضطربه رجوع باخبار میکند و درین مقام

مباحث نفیسه و احکام بسیاری است که در ذخایر اشارتی مذکور است

حرام است بر حایض هر عبادتی که مشروط بطهارت باشد مانند نماز و طواف

و مس کتابت قرآن و همچنین است علی الاظهر مس اسم خدا و پیغمبر صلوات الله علیه

و صدیقه طاهره و مکروه است حمل قرآن و دست بحاشیه آن مالیدن و خضاب

کردن در حیض و اگر در اثناء حیض غسل کند حدثش برطرف نمیشود و اگر در

اثناء آن یا بعد از انقطاع قبل از غسل روزه بگیرد صحیح نیست و در مسجد مکه

و مدینه داخل نمیتواند شد و در سایر مساجد درنگ نمیتواند نمود و نمیتواند

دران چیزی گذاشت و میتواند برداشت و مکروه است عبور از مساجد اگر خوف

تنجیس نباشد و الا حرام است و اگر جنب مضطر شود بماندن در مسجد تیمم میکند

و اختیار انخواید و حایض نیز علی الاظهر مانند جنب است حرام است بر و

نماز نشسته ذکر کند　　　　اگر خون حیض زن قبل از ده روز قطع شد استبرا میکند و

وارد شده است که پای چپ خود را بدیوار میگذارد و پنبه بدست راست در فرج داخل

نموده اندکی صبر میکند اگر بقدر پر مگسی خون باشد خارج خواهد شد و ظاهر است

که خصوصیت این استبرا منتجب باشد پس اگر پنبه پاک در آمد غسل میکند و الا ذات العاده

عددی و وقتیه استظهار میکند بترک عبادت یکروز و دو روز و سه روز تا تمام ده روز نیز

وارد شده است و ممکن است حمل بر تخییر و احوط اینست که استظهار ترک نشود پس اگر

در روز استظهار نموده یا مثلا یکروز و خون قطع نشد عمل مستحاضه میکند تا روز دهم

پس اگر خون قطع شد بر ده آنچه در عمل مستحاضه بعد از استظهار روزه گرفته است

قضا میکند زیرا که زمان زمان حیض بود و اگر از ده گذشت از عادت بالا از را

استحاضه داند پس آنچه در عمل استظهار بعد آورده است صحیحست و صوم و صلوة زمان

استظهار را که ترک کرده است قضا میکند و مبتداه صبر میکند تا پاک شود یا ده روز

بگذرد　　در استحاضه و در ان چند مسئله است　　استحاضه در اغلب خون آن زن

الخ

مخالف خون حیض پس زرد و سرد و رقیق و لیستی بیرون آید و گاهی با این صفت

حیضست مانند خون ایام عادت در ذات العاده و گاهی بصفت حیض است استحاضه

خون سیاه و غلیظ در کمتر از سه و بیشتر از ده در غیر ایام عادة و نفاس و در

غیر جرح و قرح مانند دملی که در جوف باشد استحاضه خواهد بود در چند صاحب

خون صغیره یا یائسه باشد　　این استحاضه بنابر قول مشهور و اظهر سه قسم است

زیرا که اگر بر روی پنبه موافق تعارف که زن آن را برمیدارد ظاهر شد

قلیله است پس در وقت نماز وضو میگیرد و بعد از تغییر پنبه یا شستن آن و شستن

ظاهر فرج بنص صحیح　　اگر در پنبه فرو رفته ظاهر و باطن آن را بگیرد و دوران

قسم جمیع اعمال سابقه را بعمل آورد و قلته را نیز که بجا ورست نجس شده است

تغییر میدهد و یکغسل در صبح میکند اگر این خون را قبل از نماز صبح به پنبه بوده از

صبح یا در وقت ظهر و عصر و درین مقام اقل تحقیق مذهب مشهور کرده بر قائلین

با اینکه متوسطه نیست بلکه غیر قلیله است غسل وارد مانند صاحب مدارک در ذخایر انتسابین

ابراد وارد آورده اگر کسی خواهد بآن رجوع کند   اینست که خون جاری شود
پس در آن بعلاوه اعمال سابقه دو غسل دیگر میکند یکی از برای ظهر و عصر و یکی از برای
مغرب و عشا بشرط دیدن چنین خون در این سه وقت پس اگر صبح خون را
بصفت استحاضه کثیره ببیند و در دو وقت دیگر بآن صفت نبیند بغسل
صبح اکتفا میکند   لازم است علی الظاهر بعد از غسل مبادرت بگذاردن
نماز صبح و بجمع کردن مابین ظهرین و عشائین مگر آنکه هر یک از ظهر و عصر و مغرب
و عشا را بغسل علیحده بعمل آورد و با مبادرت منافاتی ندارد و علی الظاهر استقبال
قبله و ستر عورت و اذان و اقامه   خلافست در اینکه غسل در استحاضه
کثیره مجزی است از وضو چنانکه ظاهر از اخبار است یا وضو نیز لازم است چنانکه مشهور است
مابین متأخرین احوط ثانی است   اگر خون گاهی قطع شود که تواند در آن
زمان نماز را با شرایط بعمل آورد بعضی حکم بوجوب انتظار آن وقت کرده اند و در آن
تأملست آری اگر آن وقت را ادراک کند احتمال حرمت تأخیر صلوة از اول وقت میرود

مستحاضه مابین دو نماز چه فریضه باشد و چه نافله بیک وضو جمع میکند
و بیک غسل جمع میکند مانند اینکه فریضه صبح را با نماز شب بیک غسل جمع نماید   چون
مستحاضه اعمال گذشته را بعمل آورد حکم زن طاهر دارد در همه باب و شوهر نیز
با او مقاربت میتواند نمود و جماعتی حرمت مقاربت قبل از غسل قائل شده اند
و بعضی تجویز کرده اند با کراهت و احتیاط ظاهر است   اگر اخلال کند
با آنچه حکم بوجوبش کردیم نمازش فاسد است و اگر اخلال باغسال یومیه کند مانند دو
غسل صبح و ظهرین روزه اش فاسد است و صحت روزه روز مشروط بغسل مغرب
و عشای شب آینده نیست و معلوم نیست توقف بر غسل مغرب و عشای شب گذشته
و بنا بر توقف اظهر صحت روزه است اگر غسل صبح را پیش از صبح ادراک کرده باشد
اظهر اینست که استحاضه حدث است و مقتضای آن عمل باید نمود در چند
حدث قبل از وقت نماز واقع شود پس اگر قبل از وقت خون کثیره بود و در
وقت قلیله باشد اکتفا بعمل قلیله نمی نمائیم بلکه اظهر حکم بوجوب غسل است و در این باب

نداشتن اقل نفاس — در بیشتر بودن عده نفاس بنابر قول غیر اظهر از ده روز — در منقضی
شدن عده غالبا بحیض نه بنفاس و گاهی بنفاس نیز میشود مانند اینکه زن حامله از زنا
مطلقه شود و دو طهر قبل از وضع حمل دیده باشد پس بمجرد وضع حمل از عده
خارج میشود زیرا که حملش شرعی نیست پس بنفاس خارج میشود — در دلیل
بودن بر بلوغ که بحیض دلالت متحقق میشود نه بنفاس زیرا که نفاس دال بر سبق بلوغ است
بتقریب حصول منی از زن که حامله شده است — در رجوع کردن بعادت و بعد از آن
استحاضه دانستن اگر خون از ده تجاوز کند زیرا که این عادت عادت حیض است
نه نفاس و همچنین در رجوع کردن مبتدأه یا مضطربه باقارب و همسران و روایات
چه آن در نفاس نیست — در تخلل اقل طهر ما بین دو حیض چه در نفاس چنان نیست
در مس میت و احکام متعلقه بآن و دران چند مسئله است — واجب است
غسل مس میت بر هر بالغ و عاقلی که مس کند میتی را که سرد شده است بموت و هنوز
غسلش نداده اند یا هرچند کافر باشد که غسلش نه دهند و اگر میت را قبل از سرد شدنش

مس کند

مس کند یا قبل از سرد شدنش غسلش داده باشند که اظهر صحت است غسل مس
واجب نیست و احوط اینست که اگر مس میتی کرده باشد تطهیر ید شود که
بان ملاقات کرده است نیز نموده باشد و همچنین غسل مس میت لازم است اگر قطعه را
که استخوان دار باشد از بدن میت که سرد شده باشد مس کند بلکه حتی قطعه را — که بریده باشد
از زنده نیز اگر مس کند غسل میکند وجوبا و اگر کرم یا بی استخوان یا استخوان دار
از زنده یا مرده غیر آدمی خون جهنده دار باشد غسل ندارد یعنی شستن دست — غسل در تقدم
مثلا اگر برطوبت ملاقات شده باشد حتی در اول احتیاطا و وجوب است این
شستن بقول جمعی زیرا که نجاست حکمیه است و اگر چیزی دیگر با خشکی دست
برطوبت ملاقات کند او را نباید شست و احوط اینست که آن نیز شسته شود
اگرچه در وجوب شستن دست که صفت تامل است بلکه اظهر طهارت است خصوصا
در صورتیکه میت مرده حیوان باشد نه انسان — غسل مس میت واجب نیست
اگر میت پیش از موت غسل شرعی بعمل آورده باشد مانند اینکه بایست برود بجهادی

شود و چنین میت اگر تیمم کرده باشد و همچنین اگر بعد از موت میت را بعوض غسل تیمم داده
باشد یا غسلش غسل فاسد باشد یا بسدر یا کافور در غسلش داخل نکرده باشند یا کافر
او را بعد از غسل مسلم غسل داده باشد   اظهر یا احوط وجوب غسل میت است
بمس عضوی که شستن آن کامل شده باشد هر چند غسل کامل نشده باشد مثلاً کسی
دیگر دن را در غسل تیمم شسته است و آن را مس کند قبل از شستن بدن   مس مو
و دندان و ناخن که از حی یا میت جدا شده باشد غسل ندارد و معلوم نیست
صدق مس میت اگر موی خود را ببدن میت برساند و در زینت صادق
آمدن مس اگر ناخن خود یا استخوان خود را برساند نیست و در رسانیدن
دندان خود نیست هم مس خوان او تامل است مگر اینکه عرف حکم کنند که مس است
والله اعلم   در غسل اموات و آنچه متعلق بمریض است مذکور میشود در
ضمن چند مسئله   مستحب است که مریض بغیر از اظهار شکایت صبر کند که درجه ثواب آن
یا رضا بقضای الهی که درجه معظم آن است ترک شکایت کند و فاضل مجلسی در کار

و آنچه مناسب آن است احادیث بسیاری ذکر کرده است که این اقل در فانی
اثنا عشر از آن چند حدیث انتخاب کرده و بجهة تطویل نبودن آنها همه را در اینجا
مذکور نمینماید   آنها اینست که کسی که در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام مریض و احد شد
که مریض آه میکشید آنکس مریض گفت ای برادر خدا را یاد نما و با و استغاثه کن
حضرت فرمود آه اسمی از اسماء الله است پس هر که آه کند بخدا استغاثه کرده است
و از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هر که یک شبانه روز
مریض شود و بعیادت کنندگان خود شکایت نکند خدای عز و جل روز قیامت او را
با ابراهیم خلیل الرحمن مبعوث میکند تا از پل صراط مانند برق لامع بگذرد
از امیر المؤمنین علیه و علی اخیه و آلهما السلام روایت کرده است که آنحضرت
فرمود امش بدائک ما مشی بک و لا تستطیع ما استطعت القیام یعنی با درد خود رفتار
کن تا با تو رفتار میکند و تا میتوانی و قدرت داری در مرض بر ایستادن
پهلو به بستر مگذار   فرمود مداوا کنید بیماران خود را بصدقه دادن و امواج

به بسیاری عفو از رسول خدا صلعم روایت کرده است که چهار نفرند که عمل را از سر میگیرند
یعنی گناهان ایشان امرزیده شده است مریض چون صحت یابد و مشرک چون مسلمان شود
و حاجی اگر فارغ شود و کسی از نماز جمعه بر گردد که از روی ایمان و تقرب بخدا آورده
باشد از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که خدای تعالی تربیت میفرماید بنده
مومن را ببلا چنانکه مادر فرزند خود را بشیر دادن تربیت میفرماید پس فرمود
برنجد کسیکه باک دارد از دیر رسیدن روزی من یا از آنکه بر او غضب کنم
دری از درهای دینار را بر وی بستم تمام شد ذکر اخبار متعلقه بیماری ترک شکایت مستحب است
و وارد شده است که شکایت نیست اینکه گوید امروز تب کردم یا امشب بیخوابی کشیدم
شکایت آنست که گوید ببلائی مبتلا شدم که کسی بآن مبتلا نشده و ناخوشی که بمن رسید
بکسی نرسیده مستحب است عیادت مریض مگر در درد چشم و دندان و دمل و خار
از حدیث اینست که قبل از گذشتن سه روز از مرض عیادت مستحب نباشد پس یکروز در میان
و دو روز در میان عیادت کنند و اگر ناخوشی طول کشید علیل را وا گذارند با عیالش

سنت

سنت است که علیل مردم را اذن دهد بعیادت ظاهر از حدیث چنین معلوم میشود
که قبل از ظهر نکرده باشد مستحب است از نزد بیمار زود برخیزد مگر آنکه بیمار خود طالب
جلوس شود ظاهر از حدیث العیادة ثلثة والتعزیة مرة این که تکرار نیز مستحب باشد
چنانکه تکرار سه بار در عیادت مستحب است واجبات وقت محتضر
اگر خبر وصیت نکرده باشد در حقوق واجبه الاداء خلق و خدائی مستحب است
دوام ذکر موت تا اینکه موت طبیعی و ما بعد الموت میسر سازد و امثال آن نماید
نباشد مستحب است که بکار حسن ظن بپروردگار خود میسر سازد
مستحب است که محتضر را تلقین کنند بکلمات شهادتین و اقرار بائمه معصومین علیهم السلام
و اگر عربی را نفهمد مضامین آنها را خاطر نشان او کنند و همچنین تلقین کلمات فرج و آن
لا اله الا الله الحلیم الکریم است تا و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین که در
قنوت نماز میخوانند و نقل نمودن او بی نه یا موضعی از خانه که در آن خانه نماز میکرده است
اگر جان دادن بر وی صعب باشد و همچنین قرآن خواندن در نزد او خصوص سوره صافات

شده و اظهر آنست که تیمم کند واجب است   مشهور آنست که غسل جمیع فرق
مسلمین واجب است مگر کسی که محکوم بکفر باشند مانند غالی چون علی اللهی و مجسم
که خدا را جسم دانند و ناصبی که عداوت با اهل بیت پیغمبر داشته باشد و خارجی
که بر امام زمان خروج کند و اگر مؤمن مبتلا شود بغسل دادن مخالف مذهب خود
او را بمذهب او غسل میدهد و اگر مذهبش را نداند او را بمذهب خود غسل میدهد
جماعتی تجویز کرده اند غسل مخالف مذهب را مگر در حال ضرورت و اگر مخالف مذهب شیعه را
بمذهب شیعه غسل دهد ظاهراً کافی باشد   اگر اعضای میت بعد مردن جمیع منفصل شده 14
باشد و سینه یافت شود و سینه حکم میت دارد در باب غسل و کفن و نماز چه دل در آن
باشد چنانکه ظاهر از روایت است و چه نباشد چنانکه ظاهر از کلام علما ابرار است
و اگر عضوی یافت شود که استخوان داشته باشد آن را نیز غسل میدهد و شاید احوط غسل
دادن باشد اگر چنین عضو از زنده بریده شده باشد اگر تمام استخوانهای گوشت
یافت شود جمیع احکام از غسل و غیر آن نسبت بآن بعمل آورند و تفصیل این احکام

باید

باید از ذخایر اهل یقین طلب کنند   اولی و احق مردمان در این امور
و سایر احکام میت وارث است و در وارث متعدد اولی بمیراث اولی است
پس رجال ورثه اولی است از زنان و شوهر اولیست بزن خود از جمیع ورثه
و معنی اولویت مذکور ولایت است که یا بنفسه این امور را بعمل آرد یا بدیگری اذن
دهد مسئله اولی بمیراث اگر نماز میت نکند و بدیگری اذن میدهد و بی اذن او کسی نماز
بکند اگر بکند صحیح نیست   احتیاط را بنا بر مشهور و اظهر هر یک از زن و مرد دیگری را
میتواند غسل داد و مشهور در اخبار و فتوای اخیار آنست که غسل من وراء الثیاب باشد
یعنی قطیفه مثلا بر روی او افکنده یا او را در میان پیراهنش غسل دهد و دست در زیر
قطیفه یا پیراهن داخل شده آب بریزد و فرقی نیست در زوجه مرده ما بین آزاد
و کنیز و مدخوله و غیر مدخوله و کنیز نیز مانند زنست در اینکه آقا او را غسل دهد اگر محرم
نباشد یعنی او را منکوحه غیر کرده باشد هر چند ام الولد و مدبره باشد نه اینکه مکاتبه
مزوجه یا مطلقه باشد و کنیز نیز آقا را میتواند غسل داد و اگر ام الولد و محرم باشد

چنین است پس بعد از مردن جنب کسی بهمان غسل وحنوط اکتفا میشود و چنین کسی
اگر مس شود مس کننده غسل مس میت میکند و اگر این اعمال را بجا نیاورده مثلا او را
قصاص نموده حکمش مثل حکم سایر اموات است کیفیت این غسل است ۱۸
که اول نجاست خارجه را از او ازاله کرده او را سه غسل دهد که هر یک مانند غسل
جنابت باشد در ارتماسی و ترتیبی اول آب سدر و بعد آبی که قلیل سدر در ان باشد
و مستحب است که اشنان برگ از ان داشته باشد و اگر نیز بزند چندان نریزد که مضاف
شود در دویم باب کافور همین نحو سیم باب قراح یعنی خالص از این دو چیز یعنی کافور و سدر
نداشته باشد نه اینکه کافور هم [illegible] نداشته یا گل آلود نباشد و اگر غسال متعدد باشد
هر یک نیت میکنند اگر یکی صاحب یعنی ریزنده آب و دیگری متقلب یعنی حرکت دهنده
باشد صاحب غسال است و اولی اینست که او نیز با نیت باشد و اگر میت
مالیدن اعانت صاحب کند او نیز غسال است اگر سدر و کافور یافت نشود غسل
مذکور را بی سدر و کافور بعمل بیاورد اگر میت متلف آبله دار باشد و تجربه

غسل

غسل دادن تنوش بهم رسد در پاشیدن پوست میت عوض سه غسل سه تیممش بدهند
و تیمم دهنده دست خود را بر زمین زده جبهه و پشت دستهای میت را مسح میکند و اگر زنده
باید تیمم کند و از ان عاجز باشد تیمم دهنده دست عاجز را بر زمین بزند و پیشانی
و پشت دستهایش را بهمان دست او مسح میکند و اگر متعذر باشد خود او را تیمم
بدهد اگر غسال از ریختن آب بر خود ترسد نه بر میت مستحب است که میت را بر
روی تخته در موضع مرتفع زیر سایه با آن روی بقبله مثل حالت احتضار بر پشت
بخوابانند و احوط وجوب استقبال است درین حالت و بهتر اینست که تنبیش
را نیز باشد مستحب است که پیراهن میت را از بر تنش کشیده و اگر بسهولت بر نیاید
دکمه داشته باشد دکمه اش را گشوده یا چاک زده باذن وارث که بزند در صورتیکه
صغیر داشته باشد چه دغدغه حرمت میرود دکمه اتلاف مال صغیر و اولی کندن پیراهن
و عورتش پوشش قرار دادن نه در پیراهن غسل دادن چه پاک باشد یا نجس [illegible] اگر پاک
باشد سنت است ملایمت نرم کردن انگشتانش و شستن سرش بکف سدر و اولی

این است که پیش از شستن اول نجاستی را پاک کنند و احوط این است که کیسه یا مانند آن
در دست کشیده باشد در این هنگام و اولی این است که در وقت شستن بدن زیر
دست در کیسه باشد و صریح حدیث صحیح این است که کیسه در دست چپ باشد
و آن را در زیر خرقه که بر عورت انداخته است داخل نموده بهمان دست عورت او را
بشویند پیش از غسل اول به آب سدر و اشنان سه بار و پیش از غسل ثانی به آب کافور
و اشنان سه بار و پیش از غسل ثالث به آب خالص سه بار بشویند   مستحبات که غسل
از جانب راست میت بایستد و قبل از غسل سدر و کافور دست بکشند بملایمت بر شکم میت
که اگر چیزی در آن باشد در این وقت بیرون آید و اگر چیزی بعد از غسل یا در اثنای آن
بیرون آید همان را باید شست هر چند در قبر خارج شود و اگر کفن ملوث شود آن را
قبل از دفن علی الاحوط بشویند و بعد از دفن مقراض میکنند و شاید شستن مقدم باشد
بمقراض کردن اگر شستن میسر باشد و اگر غسل و شستن متعذر باشد و مقراض کردن نیز
که بسیاری نجاست موجب اتلاف کفن شود ظاهر این است که مقراض در کار نباشد و بعد حال آن را

و اعاده وضو و غسل در کار نیست
هر چند بعد از غسل سیم بیرون آید
و آن را با امکان باید شست



از قبر از برای تطهیر اخراج نباید کرد تا هتک حرمتش نشود و استحباب دست مالیدن قبل از
دو غسل در غیر زن حامله است نه در زن حامله که مبادا بچه ساقط کند اظهر این است
که وضو دادن میت قبل از غسل مشروع و مستحب باشد نه واجب   مستحب است
که هر عضوی از اعضای ثلثه را سه بار در هر غسل بشویند پس در مقام تفصیل آنچه مجمل
گفتیم گوئیم که چون میت را بر تخت و تغسیل بنوعیکه گفتیم خوابانند و عورتش را به پیراهنش
یا بخرقه دیگر بپوشانند و غاسل دست چپ خود را در کیسه داخل نموده عورت میت را
نیز بملایمت خوب سه مرتبه به آب سدر و اشنان بشوید بعد از دست مالیدن بر شکمش
بملایمت بشروع غسل دادنش بنمایند پس در عضو اول که سر است ابتدا بشستن آن کنند
یعنی نیمه راست سر و رو و ریشش را بملایمت خوب بشویند سه بار پس او را
بملایمت بپهلوی چپ میخوابانند و طرف راستش را سه بار از سر تا پا و قدمش
بملایمت به آب سدر میشویند و هر چه که گذشت و دست بر پشت و شکمش بملایمت میمالند
تا آب بهمه جا برسد پس او را بطرف راست بگردانند و طرف چپش بنوعیکه گفتیم به آب سدر

علی الظاهر بر لنگ مقدم است و حد توسط در این سه پارچه مرعی میشود پس لازم است
که بیشتر از حد وسط اقتصار شود هر چند وارث مضایقه داشته باشد یا میت
مدیون یا صغیر داشته باشد و مقدار لنگ اقلاً آنست که از ناف تا زانو را بپوشد
و مقدار پیراهن آنست که بنصف ساق برسد و دو زینت که بی وصیت وارثان
وارثان تا قدم نیز جائز باشد و مقدار سرتاسری در طول آنست که از سمت
سر و پا قدری زیاد بیاید که توان آنرا بست و در جانب عرض کل این سه پارچه
باید بدن را بپوشاند و علاوه آنها لفافه در عرض وسعتی داشته باشد
که توان طرفی را بطرفی بر گردانید و باید هر یک ساتر عورت باشند نه
اینکه از نازکی عورت را بنماید مستحب است لفافه دیگر که شروع از زیر ثدی
باشد اگر ممکن شود و مانند زربفت نباشد که مطرز بطلا باشد و کلام را در آن فی
بجمله بیوطه در ذخایر نموده ایم ران پیچ نیز مستحب است و طول آن سه زرع و نیم است
در عرض یک وجب یا نیم زرع تا یک زرع و باین قطعه محکم بسته میشود در انهار میت و بعد از آنست

که درمیان

که درمیان رانهایش پنبه گذاشته که بر آن کافور و درزیره که گیاهیست خوشبو
که در مدینه است پاشیده باشند و اگر ممکن نباشد اکتفا بکافور میشود و اگر خوف
خارج شدن چیزی از دبرش باشد در دبرش نیز پنبه داخل بکنند پس
پارچه را بر کمرش بر میانش ببسته یا سر پارچه را شکافی داده و بر کمرش یعنی بر
نی کاهش بپیچیده آن را از آن شکاف در آورده در میان رانهایش داخل
نموده عورتش را با آن مستحکم نموده از طرف دیگر بر آورده در زیر همین خرقه که
بر کمرش بسته اند داخل نموده بقیه آن را رانهایش را خوب ببسته تا بجائی
که تمام شود در زیر همان موضع داخل کنند مقدارش در کمی یک وجب عرض
هر قدری که باشد و یک وجب طول چندانی باشد که سنت بعمل آید از پیچیدن عمامه
و تحت الحنک و دو گوشه که دو طرف راست عمامه را از روی سینه بیت چپ و راست
بر روی یکدیگر اندازند و بعوض عمامه از برای زن مقنعه قرار میدهند و بر آن
مستحب است پستان بندی که پستانهایش را بسینه اش با آن چسبانیده بر پشتش

محکم ببندند و لفافه دیگری بیافزایند بعلاوه لفافه و حبره که گذشت که آنرا
بعربی نمط گویند و گویند که آن ثوبی است از پشم راه راه   و واجب است
حنوط و آن مس کردن کافور بمساجد سبعه میت است که در نماز با آنها سجده میکنند اعنی
پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت ابهام پا و اقلش صدق اسم است
و اگر هیچ ممکن نشود ساقط است و سنت است همه آن سیزده درهم و ثلث شرعی است
که مساوی هفت مثقال صیرفی باشد و کمتر از او در فضیلت چهار درهم شرعی است
و کمتر یک درهم شرعی است و آنچه از حنوط زیاد میماند مستحب است از او بر سینه میت
بریزند و بنا بر مشهور و اظهر حنوط کردن یعنی مس کافور کردن چشم و گوش میت
مکروه است   جریدتان مستحب است و آن دو چوب تر است از شاخهای
درخت خرما یا سدر یا بید یا انار و در سابق از این چهار ترتیب افضل است
و اگر هیچیک ممکن نشود از هر درخت تر است بعد میآید و فایده آنها رفع عذاب
از میت است مادامیکه تر باشند و از این جهت به پنبه پیچیده میشود تا زود نخشکد و

مروی است

مروی است که عذاب و حساب کلش در یوم واحد و ساعت واحده است
بمقدار آن زمانی که میت را در قبر داخل نموده و مردم رجوع کنند و این دو جریده
از برای همین وقت و دفع این عذاب قرار داده اند پس پیش از خشکیدن
عذاب و حسابی نخواهد بود ان شاء الله تعالی   مقدار آن در طول بنا بر مشهور استخوان
ذراع میت است پس یکوجب پس چهار انگشت نیز تحدید شده است و یکی
از این دو جریده متصل بسوی سینه اش از طرف راست ابتدا از چنبره گردنش
و دیگری را از طرف چپش مابین قمیص و ازار گذارده میشود و دو رشته که بدو قسمی
که با میت باشند سنت بعد میآید و اگر همراه میت کردن ممکن نباشد در قبر بگذارند
و با تعذر از آن از راه تقیه یا نسیان حالا بر قبر فرو میبرند و استحباب جریده عام است
نسبت بمرد و زن و بالغ و نابالغ   مستحب است با کفن پاشیدن
ذریره که گیاهی است معروف پس لفافه را اولا در کفن گسترده پس بوده
ذریره و کافور بر آن میپاشند پس قمیص را پهن نموده همان عمل میکنند و خوشبو

آنست که شوهر متوجه تجهیز شود مانند زن مطلقه بطلاق رجعی نه باین و اجرت
لازمه مانند سدر و کافور نیز بر شوهر است علی الاظهر هرچند ضعیفه مالدار باشد
مگر اینکه شوهر معسر باشد یعنی زیاده بر مستثنیات در دیون مانند قوت یکشبانه روز
چیزی نداشته باشد هرچند شوهر از وارث برد علی الاظهر هر دو یکی است
و مانند زن واجب النفقه است غلام و کنیز مگر آنکه کنیز واجب النفقه شوهرش باشد
و احتیاط در اقارب واجب النفقه مانند پدر و مادر و ولد فقیر اینست که کفن و سایر
امور واجبه تجهیز را مانند نفقه دانیم در وجوب بذل اگر زن را سیل برد باشد
اظهر این باشد که کفن بشوهر برگردد نه اینکه منتقل بورثه زوجه شود بلکه این اظهر است
کفن واجب از اصل اخراج میشود هرچند میت وصیت نکرده باشد
یا دین مستغرق داشته باشد اگر مال وفا بتمام کفن واجب نکند و بعض مانند لفافه دون
کند بهمان اکتفا میکند و اگر لفافه نارسا باشد ستر تن بلفافه و ترتیب باشد
مانند کسی که پوشانیده میشود و دور نیست که اگر اموات بسیار و کفن کم باشد چند نفر را

باهم در یک کفن کفن کنند و اگر میت چیزی در لب نداشته باشد برهنه دفن
میشود و بر مسلمانان بذل کفن واجب نیست بلکه مستحب است و ثواب بسیار دارد
و اگر وصیت کند و ورثه قبول نکنند بهرچه ثلث وفا کند از مستحبات عمل میکنند و اگر
میت را سیل برد و کفنش بچنگ آید مال ورثه است اگر از ترکه میت باشد و اگر
از بیت المال یا زکوة داده شده باشد یا کسی تبرعاً داده باشد عود میکند
بمالک اصلی خود و اگر بر زنش بعنوان زکوة داده بوده اند بر زنش بر میگردد که
در مصالح خود صرف کند و لازم نیست که در دین میت صرف نماید اگر میت دین
داشته باشد و چون تفریق ما بین این مسائل و مسائل دفن و نماز میت منافات
اذهان بود اولی و انسب است که پیش از فصل تیمم آنرا با این مباحث متصل کرده اند
پس گوئیم   در نماز میت و آن در ضمن چند مسئله مذکور میشود واجب است
نماز بر زن و مرد اثنا عشری و در غیر اثنا عشری از سایر فرق اسلامیه که خارجی و مجسم
و غالی و ناصبی و مرتد و منکر ضروری از ضروریات دین نباشند خلاف است و اکثر

بوجوب قائلند و بر خارجی و شرکاء ایشان که شرذمه در غیر حال تقیه نماز کرده
میشود و جمعی سایر فرق شیعه غیر اثنا عشری را نیز مثل این فرق دانسته اند در اینکه
نماز در غیر حال تقیه بر ایشان مجوز نیست کرمانند نمازی که از برای منافقین
کرده میشود و در مستضعف بطریق مستضعفین و این در نظر این اقل راجح و نزد ما ثابت
عدالت نیست پس بر اثنا عشری فاسق مانند سایر اهل نماز واجبست
واجب است نماز بر طفلی که شش ساله باشد اگر مسلمان زاینده باشد حقیقة
یا حکما مانند اینکه مرده یافت شود در بلاد مسلمانان یا کفار و در آن بلد مسلمی باشد
که ممکن باشد تولد این طفل از او و مانند اسیر نابالغ مسلمان اگر حکم کنیم به تبعیت
چنانکه در مسئله یازدهم از فصل سیم که در غسل اموات است گذشت و همچنین واجب
کفائی بودن و موقوف بودن نماز بر اذن ولی   از کلام بعضی از علما ظاهر میشود
که ظاهر از مذهب اصحاب اینست که نماز جماعت موقوف بر اذن ولی باشد و احوط
استیذان از ولی است در فرادی نیز و ولی در مسئله چهاردهم از فصل نهم مذکور شد

کدارند

که وارث است بتفصیلی که گذشت   ماموم در عقب امام میایستد هر چند یکنفر
باشد اگر برهنه نباشند و زنان اگر اقتدا کنند عقب مردان میایستند و
اگر در میان زنان حایضی باشد از صف زنان نیز جدا شده عقب زنان
میایستد   کیفیت این نماز اینست که چهار تکبیر گفته عقب هر یک دعائی که مذکور
میشود خوانده تکبیر پنجم را گفته جنازه را بر دارند و اگر منافق باشد یا چهار تکبیر
میگوید و بر میگردد یا در تکبیر چهارم دعای منافقین را که مذکور میشود بخواند و در
تکبیر پنجم منصرف میشود   دعای اول مشتمل بر شهادتین است دوم بر صلوات بر محمد و آل محمد
سیم دعا از برای مومنین و مومنات و چهارم دعا از برای میت است و اظهر اینست
که دعاء خاصی واجب نیست بعد از تکبیرات و بمقتضای حدیث صحیح بکیفیت جامع
مابین شهادتین و صلوات و دعا از برای میت بعد از هر تکبیر واقع شده بدین نهج
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له اللهم صل علی محمد و آل محمد
پس میگوید اللهم ان هذا المسجی قدامنا عبدك وابن عبدك و قد قبضت

نباشد بر همان حال نماز گذارده میشود   شرط نیست که مصلی مستور العوره
یا طاهر از جنث یا حدث اصغر یا اکبر باشد و احوط اینست که سایر شرایط
نماز مانند تکلم در این نماز واقع نشود   واجبست تاخیر نماز از غسل دادن و کفن
کردن اگر تغسیل و تکفین واجب شود و اگر کفن میسر نشود بکجامه پوشانیده بشود و اگر
ساتر عورت میسر نشود در قبر گذارده و عورتش بمانند خشت و سنگ پوشیده برو
نماز گذارده میشود   سنتست ایستادن امام برابر کمر مرد و سینه زن و احتیاطست
ایستادن امام در نزد سر زن و سینه مرد نیز وارد شده است و اگر جنازه
مرد و زنی مجتمع شود سنتست جنازه زن را پیش روی جنازه مرد بگذارند که سینه
زن برابر کمر مرد واقع شود اگر امام خواهد بر هر دو یکنماز کند و اگر جنازه پسر را بعد از
مرد و دختری که شش سال و بالاتر داشته باشند نیز جمع شود جنازه پسر را بعد از
مرد و دختر را بعد از پسر و زن را بعد از هر دو و اگر بنده و خنثائی نیز جمع شود
جنازه بنده بعد از جنازه پسر و جنازه خنثی بعد از جنازه بنده گذاشته میشود با

جمعه

جنب ضایر و انفصل جدا جدا نماز کردنست اگر خوف و تشویشی نباشد
سنتست با طهارت یا تیمم بودن و کفش و نعلین را از پا بیرون کردن در حال
نماز و با چکمه مانعی ندارد و اینکه دستهای خود را در تکبیرات بلند کند و اینکه بعد از فراغ
از جای خود حرکت نکند تا جنازه را در دست مردمان ببیند و بعضی تعمیم این حکم
نسبت با امام و ماموم قایل شده اند و موضعیکه منجر بحرج نشود مضایقه نیست
که تعمیم قایل شویم و اینکه نماز را در جائی بعمل آرند که معتاد باشد گذاردن نماز در آن
و اگر ماموم امام را در اثناء نماز ادراک کرد بعد از اکمال امام بقیه تکبیرات را
بلادرپی میگوید بدعا   خلافست در اینکه بر جنازه پیش از یکنماز مستحبست
یا مکروه و اگر بکراهت قائل شوند اولی اینست که کسی که نماز کرده باشد نماز نکند
چنانکه احوط این است که اگر هیچ نماز بر میت واقع نشده باشد تا دفن شود
بر او نماز کرده شود و اگر شده باشد دیگری که نماز نکرده است نماز بکند و اکتفا
برای او دعا و مغفرت کند   نماز میت را در همه وقت میتوان کرد حتی در وقت

فریضه حاضره و اگر وقت حاضره مضیق نباشد نماز میت را مقدم نگه میدارد

اگر بر جنازه یک تکبیر یا دو تکبیر گفته شود و جنازه دیگر حاضر شود بمقتضای روایت

فقه رضوی اختیار دارند که این نماز را هم زنند و بر هر دو یک نماز کنند یا این نماز را

تمام کرده بر ثانی نماز علیحده کنند و احکام زیاده برین از ذخایر نشاتین طلب میشود

در دفن و دران چند مسئله است   مستحب است در تشییع جنازه در

عقب جنازه یا در دو طرف راست و چپ راه رفتن نه مقدم شدن بران

تربیع یعنی چهار گوشه جنازه بچهار مرد برداشتن بهر نوع که میسر شود و افضل اینست که

طرف جنازه را از جانب راست اول بدوش خود بردارد و دور زند از عقب جنازه

تا براست منتهی شود   دعا خواندن در وقت برداشتن و دیدن جنازه مستحب است

چون جنازه را نزدیک قبر رسانند مستحب است که بر زمین گذاشته

اندک صبر کنند پس قدری پیش برده باز زمانی صبر کنند پس او را لب قبر نهند

پس مرد را از پای قبر بر داخل کنند و زن را از پیش روی قبله بجانب قبله گذاشته

دریکمرتبه

دریکمرتبه داخل کنند   مستحب است که کسی که داخل قبر میشود از برای داخل

کردن میت در قبر اجنبی سر و پا برهنه بی ردا و بندهای بسته خود را گشوده باشد

نه اقرب مگر اینکه میت زن باشد و زوج اولی است و با فقد هر دو زن

صالحه و اگر میسر نشود مرد صالح و در حین داخل کردن بگوید بسم الله و بالله

و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم   واجب دفن میت است

در حفره در زمین که جثه و رایحه میت را ستر و از سباع محفوظ نگهدارد و مستحب است

که عمق قبر بقدر قامت یا چنبره گردن باشد و زیاده بر سه ذرع مکروه است

مستحب است لحد در قبر قرار دادن اگر زمین سست نباشد و مراد از لحد اینست

که بعد از آنکه زمین قبر پست شد به قبله قبر بقدری که میت در آن به پهلو بخوابد حفره بکنند

و بهتر اینست که وسعتش چنان باشد که توان در آن نشست و اگر سست باشد

در میان قبر شق کنند یعنی نهر مانندی بکنند و اگر نتوانند لحد مانندی در زمین نرم بسازند

بهتر از شق است   واجب است که میت را در قبر به پهلوی راست رو بقبله بخوابانند

دان عمل را بکند وارد شده است که سه روز ماتم میت گرفته میشود و بخوردن
وهم بگمان از برای اهل تعزیه در اوان تعزیه طعام مهیا میکنند و وارد شده است
که اکل در نزد اهل مصیبت از عمل اهل جاهلیت است و سنت است از برای ایشان طعام بفرستند
ترک زینت زیاده بر سه روز حرام نیست مگر زن را از برای شوهر خود که تا عده او منقضی
شود ترک زینت میکند گریستن بر میت ممنوع نیست چه حضرت رسالت پناه صلعم
برابر ابراهیم فرزند خود و جعفر طیار و زید بن حارثه گریست بلکه گاهی از اوقات لازم
میشود چنانکه مرویست که کسی که بر نفس خود خوف دارد از هلاک شدن یا از زایل
شدن عقل بتقریب حزن واندوهی که او را عارض شده پس باید گریه کند که
آن حزن ساکن میشود زیارت اهل قبور مستحب است و نشاء سرور وخوشحالی
ایشان است و چنانکه مرویست حاجت طلبیدن در نزد قبور ایشان مطلوب است
زیرا که دعوت مستجاب میشود از برای ایشان خیرات و مبرات نیکو است و ظاهر
از اخبار اینست که زیارت و صله و نماز و قرآن تلاوت کردن شفقت و هدیه نمودن

الله

آنها از برای پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام و عترت طاهره باعث قرب ایشان
و رفعت در درگاه خداوند عالمیان است مکروه است فرش قبر با آجر که
تخته است یا غیر آن در غیر حال ضرورت و در حال ضرورت مانند رطوبت
زمین مانعی ندارد و میت با تابوت نیز در قبر گذاشتن از این باب است
مکروه است تجدید قبور بعد از مندرس شدن چه استخوانهای میت مندرس شود یا نه
واگر قبر در مقبره مسلمین واقع بشود که از برای میت گذاشتن وقف باشد تجدید
حرام است و حکم بکراهت در غیر قبور معصومین ع است چه کراهت در انها ظاهر
نیست نقل میت از بلدی به بلدی دیگر نیز مکروه است مگر بسوی مشاهد
مشرفه و بسوی مزار بعضی از شهدا و صلحا و علما اگر بتقریب نقل هتک حرمت میت نشود
و تعفن که منشأ تنفر است ظاهر نشود بسبب شهید اینست که در موضع شهادت
دفن شود مکروه است دفن دو میت و بالاتر در یک قبر هر چند سر راه بسیع
باشد مگر اینکه اموات بسیار باشند ظاهر از اخبار اینست که جمعیت با اهالی او

دریک مقبره مستحب باشد   مکروه است خنده کردن در قبرستان و نشستن
بر قبر   حرام است نبش قبور مگر در چند صورت   اینکه رمیم شده باشد
و این چون باعتبار اینکه مختلف است دران رجوع باهل خبره باید نمود و چون
نبش شد و استخوان پیدا شد باید دفن نمود   اینکه در زمین مغصوب
یا مشترک بی اذن شرکا و یا کفن غصبی دفن کرده باشند و اولی اینست که شرکا
یا صاحب ارض و کفن راضی شوند بوجهی از وجوه مانند قیمت کرفتن در کفن
نه مطالبه کردن عین خصوصا اگر پای قرابت درمیان باشد و اگر مالک ارض
اذن دهد در گذاشتن میت دران تا قبر را پر کرده اند میتواند برگشت
اینکه در قبر چیزی قیمتی افتاده باشد چه کثیر باشد و چه قلیل هر چند اولی در
قلیل عدم نبش است   اگر میت مال کسی را فرو برده باشد و مالک حق خود را مطالبه
کند و توان شکمش را شکافت و مالش را اخراج کرد بتفصیلی که در محلش ثبت
در جواز نبش تامل است آری اگر میت مندرس شده باشد که هیچ نباشد مانعی

ندارد

ندارد   نبش از برای شهادت بر عین میت اگر چه دفن نکرده نشسته باشد
که تمیز در میت بهم رسیده باشد از برای اثبات احکام موقوفه بر موت
مانند عده زوجه و تقسیم ترکه و حلول دیون مؤجله و انتقال ولایت صغیر که حکم
شرع اگر میت ذمی باشد و اگر تغسیل و تکفین و نماز بر میت بعمل نیامده
باشد در جواز نبش تامل است و شاید اولی عدم جواز باشد و معلوم است
که مشتری زمینی که بعد از دفن میت زمین را خریده باشد تسلط بر نبش داشته
باشد   نبش از برای نقل میت بیکی از مشاهد مشرفه بر ظنی که اینکه
حرمت میت نشود چنانکه در نقل قبل از دفن اشاره بان شد
حرام است بر مرد چاک زدن جامه بر غیر پدر و مادر برادر و بر زن حرمت
چاک زدن معلوم نیست و کراهت ظاهر است   حرام است دفن غیر
مسلمان در مقبره مسلمین مگر ذمیه که از مسلم حامله باشد فصل دوازدهم
در تیمم و دران چهار مطلب است مطلب اول در چیزی که باعث صحت تیمم است

مثلاً آب را به ده تومان باید خرید و باشد و سرمایه اش هزار تومان است و در صورتیکه
متضرر شود نمیخرد و هرچند کمتر از ثمن المثل فروشند و اگر آب را بذل کند قبول لازم است
و اگر ثمن آنرا بذل کنند قبول لازم نیست و نکته فرق در ذخایر مذکور است
و اگر آب بقدر شستن صورت دارد تیمم میکند نه اینکه صورت را بشوید و کف
دستها را مسح کند آری اگر از برای وضو آب بیابد نه از برای غسل یا بالعکس در جائی
که هر دو واجب باشد طهارت ترابیه را با مائیه جمع میکند یعنی هم تیمم میکند و هم وضو یا
غسل و اگر بدنش یا جامه اش که چاره از پوشیدن آن ندارد نجس باشد و آب به
ازاله خبث و حدث هر دو وفا نکند آب را در تطهیر نجاست بکار برده تیمم کند و این در صورتی
که تیمم تواند نمود و الا وضو گرفته با جامه نجس شده نماز میکند سیم خوف در رسیدن ضرر بنفس
محترمه چه نفس خود و چه نفس مسلمی دیگر بعطش یا جرح یا حبس هرچند حبس کمی باشد که لازم
الاداء بود اگر بیدا نشت و ندانسته باشد بلکه خوف ضرر بنفس حیوانی که محتاج الیه باشد
مانند چاروای سواری خود دشمن یا رفیقش که مصاحبت او در سفر لازم است یا خوف

بزوال

بزوال عقل باشد و مجرد جبن یا اینکه آب بی ریگان وحشت اکثری است و مصاحبی بر
رفتن ندارد یا خوف بر بیرت زن مسلمانی یا بر مال هرچند کم باشد یا خوف غارت
یا دزدی یا از سبع باشد چه از برای آمدن از منزل اگر پی آب رود یا از برای خوردن
یا رسد از عطش یا حدوث مرض یا زیادتی آن یا ضعفی که بسبب آن امور ضروریه سفر
نتواند شد اگر آبی را که دارد در طهارت صرف کند و چه عطش خود یا رفیقش یا چاروا
شد بالفعل متحقق باشد یا داند که خواهد بهم رسید اگر آب را صرف کند یا از سردی استعمال نمی
تواند کرد و گرم کردن ممکن نباشد یا از استعمال آب صداع حاصل میشود یا شق
و ید کلی بتغییر استعمال آب در صورت آب و دستهایش بهم رسد که گاه است
که منجر شود بترکیدن اعضا و اگر آب طاهر و نجسی داشته باشد و تشنگی عارض شود
طاهر را بخورد زیرا اختیارا خوردن نجس حرام است و ظاهر امر جمع در دو شستن اینکه
شد بیمار میشود اگر آب استعمال کند یا مرضش زیاد تر میشود یا دیر تر خوب میشود یا اخبار عارضی است
از اخبر خبره که بقول او وثوق باشد هرچند یافتن یادی باشد مطلب دویم در چیزهائی

که تیمم بر آن واقع میشود و آن صعید پاک است و خلافی است در اینکه مراد از صعید
زمین است که اعتبار اسنک را شامل شود و آن اظهر است یا مراد خاک و احتیاط
در ثانی است و بنا بر اول شرط است که از اسم ارضیت و زمین بودن بیرون
نرفته باشد مانند آهک شدن یا گچ شدن و باین تعریف صحیح نیست
تیمم بر معدن مانند سرمه و زرنیخ و خاک معادن مانند خاک نقره و طلا و همچنین
خاکستر و اشنان و آرد مثلاً و تیمم بخاک قبر جایز است مگر اینکه دانیم که مانند آلوده شدن
بچون میت نجس شده است در ریگ جایز است با کراهت و همچنین زمین شوره
دار بعد از ازاله نمک از روی آن و سنت است تیمم بر خاک مواضعی که بلند باشند
که از مظنه نجاست دور است و بخاک خشک و تر جایز است و با فقد خاک بر گل روا
اگر ممکن نشود خشکانیدن آن یا جمع کردن آنچه خشکیده در موضعی که بر آن
تیمم کند پس بگل تیمم میکند تا خاک ممکن است هر چند بجمع کردن غبار جامه و نمد و زین
و پالان چارپا و فرش شده باشد یا بکه دستی هموار را بر آنها زده تا غبار

برادی

برودی آنها جمع شود و اگر در دست زدن تشویش متفرق شدن غبار باشد
که هیچ بر آن نماند دست بر آنها زده مسح میکند اگر غیر از برف موجود نشود
در آن کلامی است مبسوط که در ذخایر مذکور است مطلب تیمم در کیفیت آن
واجب است تیمم بقصد قربت و استباحه صلاة یعنی مباح بودن نماز بعقد
رفع حدث و فرق مابین رفع حدث و استباحه صلوة در مبحث وضو گذشت
و بهتر اینست که نیت بدلیت از وضو یا غسل را نیز داشته باشد پس جنب مثلاً چنین
نیت میکند که تیمم بدل از غسل میکنم واجب تقرب بخدا و محدث بحدث اصغر مانند
خواب و بول بدل از وضو نیت میکند و در جائیکه تیمم بنفسه مطلوب باشد
قصد بدلیت نمیکند مانند تیمم از برای بیرون آمدن از یکی از دو مسجد اعظم در
مکه یا مدینه و واجب است بر حکم نیت باشد تا آخر آن و مقارن نیت بکف هر دو دست
خود را یکمرتبه باهم بخاک پاک مباح و خالص یا چیزی که مخلوط بودن او را از
صدق اسم عرفا بیرون نبرد میزند و پیشانی خود را با هر دو کف از رستنگاه موی سر تا

یک غسل کافی است و احوط دو تیمم است سیم اگر کف از بند ساقط باشد
پیشانی را بخاک بمالد و اگر نتواند به بقیهٔ بند دست پیشانی را مسح کشید و احتیاطاً
بقیه بند دست را نیز بخاک بمالد و مانند دست نداشتن است اگر بتعذر بر زخم
هیچ نتواند دست بخاک گذاشت و اگر ازاله نجاست از دست ممکن نباشد بهمان
حالت مسح میکند اگر نجاست خشک باشد پس مهما امکن تا مسح بدست ممکن باشد
بمسح پیشانی بخاک اکتفا نکند چهارم شرط نیست در صحت تیمم طاهر بودن بقیه بدن
واجب است در حین مسح کندن مانند انگشتر از دست و احوط اینست که
موانع را در حین ضرب نیز دور کنند بر تیمم مباح میشود هرچه بطهارت
مائیه یعنی وضو و غسل مباح میشد مانند نماز و طواف و هرچه میشکست طهارة
مائیه را میشکند تیمم را و بعلاوه آن قدرت و تمکن بهم رسانیدن بطهارت
مائیه نیز تیمم را که بدل آن بعمل آورده است میشکند نه مجرد رؤیت آب با عدم
تمکن عقلاً یا شرعاً و از جمله ثمرات این تفصیل اینست که با تیمم تکبیرة الاحرام نماز را
کند



کف پس آب حاضر شد پس اظهر اینست که تیممش شکسته نشده است
و نماز را با همین تیمم تمام میکند و دور نیست که اگر میت را سه تیمم بدل از غسل داده
و نماز کرده باشند و قبل از دفن ممکن از غسل شدند اعادهٔ غسل در کار نباشد
و احوط اعادهٔ غسل است اظهر عدم وجوب اعادهٔ نماز است و اشا باید بود در جار
شده است احوط عدم جواز تیمم است از برای نماز حاضره در وسعت وقت
و اظهر جواز است مطلقاً با عذر اگر غیر مرجو الزوال باشد و این مسئله نیز بدلیل
در ذخایر الشائقین مذکور است و این احوط یا اظهری که گفتیم در تیمم ابتدائی است
نه در استدامتی مانند تیممی که در ضیق وقت مثلاً از برای نماز ظهر و عصر کرده
و آن را نگه داشت تا وقت نماز مغرب داخل شد زیرا که میتوان در اول وقت بهمین
تیممی نماز کرد و همچنین اگر از برای نماز قضا تیمم بعمل آورده باشد یا از برای نافله صحیح
یا کون بر طهارت علی الاظهر اظهر اینست که اگر آب باشد بعد از کفایت
غسل جنابت و غسل میت جنب اولی خواهد بود پس میت را تیمم میدهند و همچنین

اگر محدث بحدث اصغری باشد او نیز تیمم میکند و در این نیز تفصیلی و حکمی که با این
شهیدین و اسعد لالی در ذخایر شده است   لازم نیست اعاده 8
نمازی که با تیمم شده باشد   متیمم که بدل از غسل جنابت تیمم کرده باشد 9
و آنرا شکسته باشد بحدث اصغر و آب نیابد تیمم را باز بدل از غسل میکند و وضو
نمیگیرد هر چند آب بقدر وضو داشته باشد   کسیکه از برای نماز جنازه با 1
وجود آب تیمم کرده بود از نماز آب مفقود شد وقت نماز داخل شد معلوم نیست
که تواند با چنین تیممی داخل نماز واجبی   نجاسات خبث است و تطهیر آن ها
بچیست و مطهرات نیز چند است   نجاسات ده قسم است   بول و غایط
از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشند و غیر ماکول اللحم باشد چه بالاصل و
چه بسببی از اسباب مانند اینکه موطوء انسان یا جلال باشند یعنی غذائش منحصر باشد بر گهی
انسان خوردن و جلال اگر استبرا شود یعنی او را بسته غذائی صحیح دهند مانند
اینکه گوسفند فضله خوار را ده روز و مرغ خانگی را سه روز استبرا کنند حلال

گوشت

گوشت میشود و ظاهر اینست که پرستوک حلال گوشت باشد با کراهت شدیده
منی از هر حیوان که خون جهنده داشته باشد   میته هر حیوانی مانند گوسفند
یا انسان قبل از اینکه پاک شده باشد بغسل یا غسل صحیح را پیش از موت بعمل آورده
باشد و اجزای چنین میته نیز نجس است چه از مرده جدا یا بریده یا کنده شده
باشد یا از زنده مگر آنچه از قبیل اجزا صغار مانند ریشه بن ناخنها و پوست ریزه
که از مانند آبله و بثور و لب جدا میشود یا ما لا تحله الحیوة باشد مانند سم و
شاخ گوسفند و ما لا تحله الحیوة [حیوان نجس العین] نجس است   مسکر یعنی که مایع بالاصاله باشد   خمر
مانند شراب و عرق کشمشی و بنگ حرام است نجس نیست   فقاع
سگ و خوک بری حتی ما لا تحله الحیوة ایشان مانند مو و دندان و ناخن
کافر چه اصلی باشد و چه مرتد از اسلام مانند خوارج و نواصب و غلات که در
بحث غسل میت گذشت   خون از هر حیوانی که خون جهنده داشته چه قلیل
و چه کثیر و آنچه در گوشت و دنبه باقی میماند بعد از ریختن خونی که معتاد است از حلقوم ذبیحه

جامه نجس است وبقیه آنرا بدانیم جمیع مواضع محتمله شسته میشود جاهل بنجاست جامه
اکر بر نجاست در خارج وقت یا در وقت بعد از نماز اطلاع بهم رساند قضا و اعاده
ندارد و عامد در وقت اعاده و در خارج وقت قضا میکند و اکر فراموش کرده
شستن آنرا اظهر حکم بوجوب اعاده در وقت و قضا در خارج وقت است و اکر در میان
نماز اطلاع بهم رساند پس اکر داند که پیش از نماز نجس بود نماز باطل است اکر وقت
وسعت داشته باشد والا نماز را تمام کرده و احتیاطا نیز اعاده میکند و اکر نداند
که پیشتر نجس بوده جامه را تبدیل یا تطهیر مینماید و بقیه را تمام میکند اکر مستلزم منافی و
فعل کثیر مثلا یعنی نیاورد والا از سر میکیرد اکر یکی از دو جامه نجس باشد و عین نجس را
نداند و تطهیر ممکن نباشد و جامه غیر از آن دو جامه نداشته باشد در هر یک نماز
میکند اکر وقت وسعت داشته باشد و ترتیب را مرعی دارد یعنی ظهر را در هر یک
بر عصر مقدم نکه میدارد اکر زنی یکی جامه داشته باشد و تربیت طفل کند و جامه اش
ببول و نجس شود میتواند نماز را در آن جامه نجس بعد آن دو شبانه روز یکمرتبه آنرا

بطهر

بطهر داد و اولی آنست که شستن در طرف عصر بکنند از آنچه کفتیم معلوم شد
که آب از جمله مطهرات بل اعظم آنها است و از جمله آنها آفتاب است که پاک
کننده است مانند بول را که جرمی ندارد بتابیدن شعاع خود بر آن بطوری
که خشکاند از زمین و دیوار مکر اینکه دیوار دولائی باشد و بعد دو رو علیحده نجاست
رسیده باشد پس باید بهر یک علیحده بتابد و درخت و میوه و زرع و مانند
آنها از غیر منقول و حصیر و بوریا را نیز باطلاق کلام فقها پاک میکند هر چه
منقول باشد و از جمله آنها آتش است اکر نجس را خاکستر یا دود کند باید
اظهر طهارت باشد اکر چوب نجس را زغال کند معلوم نیست که خمیر نجس نان
شدن و کچ نجس پاک شود بلکه اظهر اینست که پاک نمیشود و اظهر اینست که آجر و
خزف نیز همین حکم را داشته باشد و معفور و اظهر اینست که از جمله
مطهرات است بلکه اعیان نجسه مانند فضله خاک و کرم شود یا سک و خوک در
نمکزار افتاده نمک شوند نطفه نجس حیوان حلال کوشت و آب نجس بول حیوان ماکول

اللحم و غذا النجس لیحلل باشد حیوان ماکول اللحم شود و خون نجس جزء حیوان و نطفه
نجس گیاه یا میوه شود یا خمر سرکه شود هر چند بعلاج باشد مانند زکیّ سرکه
یا جو دران بنجاست عصیر یعنی آب انگور ظاهر نیست و بر فرض نجاست اگر سرکه
شود یا دو ثلث برود پاک میشود چنانکه حلال میشود و از جمله مطهرات ارض است
پس بنابر جمهور و اظهر زمین و اجزاء زمین که باقی است از اسم ارضیت خارج نشده
باشد چه براه رفتن و چه بمالیدن که با آن ازاله عین بعمل آید و اگر خالی
از عین نجاست باشد مسمای دالک یا راه رفتن کافی است پاک کننده است
ته پا و کفش و چکمه را و پوست و مانند پوست مثل قبقاب را زمین بباران یا آب
جاری یا کر نیز پاک میشود نه با آب قلیل علی الاظهر اگر مشد فضله موش بر روی
روغن یا عسل منجمد که جامد باشد همان قدر را که چسبیده است نجس
با نجس بر میدارند و تتمه پاک است و اگر مایع و روان است همه نجس است و مانند
دنبه اگر نجس شود بشستن پاک میشود و مانند آن است گوشت بدن صید که موضع

ملاقات

ملاقات دندان سگ شکاری شود پس محل دندان سگ شسته میشود اگر از صاحبان
کسی در سفره باشد و فضله موش در طعام بیابد و بداند که دران جوشیده است
حکم بنجاست طعام میکند و الا خود دست میکشد و اعلام دیگران لازم نیست
و اگر اعلام کند لازم نیست بر ایشان دست کشیدن حرام است اکل و شرب
در ظروف طلا و نقره و نیز اظهر حرمت استعمال در غیر اکل و شرب مانند استعمال
اشباه و لکن و پیه سوز طلا و نقره اظهر اینست که زر کش نمودن طلا و نقره
مانند ظرف مس نیز چنین باشد و در مموه که آب طلا و نقره دار باشد
احوط منعست و اظهر در طلا کوب و نقره کوب جواز است با کراهت و
دهن از موضع طلا و نقره دور میکنند وضو گرفتن شدن از ظرف و نقره یا غصبی
نقص دارد که آن را با ادله جمیع مباحث نفیسه بتفصیل در ذخایر الفتاوی مذکور
نموده ایم اگر ظرفی بولوغ سگ نجس شود و مراد از ولوغ آنست که بلسان زبان
آب از ظرف بردارد تطهیر آن چنین است که اول خاک مال کنند بعد دو بار بآب

نجس اظهر طهارت چشمه حمام است و اینکه توان با آبی که در آن جمع شده است
تطهیر جامه و بدن از نجاسات طاهره نمود با کراهت اگر قطع نجاست نشود آتش تیمم
اظهر اینست که غساله نجس و مانند یکی از نجاسات باشد مکروه است استعمال
آبی که در ظرف ابریق و آفتابه و مانند آنها در آفتاب گرم شده باشد چه
در وضو و غسل استعمال شود و چه آرد با آن خمیر شود و وارد شده است که مورث
برص میشود و معلوم نیست که کراهت اختصاص داشته باشد بظرف حلبی کبر
مانند مس و آهن آری اظهر اینست که مکروه نباشد اگر در مانند حوض گرم شود
سؤر و مراد از آن نیم خورده و باقیمانده از اشغال حیوانات است پس آن
در طهارت و نجاست تابع حیوانست پس سؤر نجس مانند سگ و خوک نجس و سؤر طاهر
مانند گوسفند پاک است و گاهی سؤر در کراهت تابع لحم حیوان میشود مانند اسب
و استر و دراز گوش چه سؤر آنها مکروه است و گاهی میشود با اینکه حرام گوشت است
و سؤرش مکروه است مانند جلالها مکروه نیز نیست مانند گربه پس علی الاظهر سؤر

جلال

جلال یعنی فضله خوار چنانکه گذشت مکروه است همچنین مردارخوار اگر موضع ملاقات
مانند دهنش از نجاست عینیه خالی باشد همچنین سؤر حایض اگر متهم باشد
باجتناب کردن از نجاست سؤر موش طاهر و مکروه است و سؤر مار و عقرب
نیز مکروه است آب چاه علی الاظهر بمحض ملاقات نجاست نجس نمیشود و اظهر اینست
که نزح آنچه که مقدر است از برای واقع شدن نجاسات محمول باشد بر استحباب
نه وجوب و با وجود این همه احکام نزح را با تفصیل احکام آبها که از جمله آنها
آب حمام است با احکام متعلقه بدخول حمام و نوره کشیدن و خضاب کردن
و شانه کردن و مسواک کردن و آینه نگاه کردن بتفصیل در ذخایر النشأتین
ذکر کرده ایم و بهمین جا ختم میکنیم این باب سو   در احکام نماز و آن
منقسم میشود بسوی واجب و سنت و نماز واجب نه است   نماز یومیه
عیدین که عید ماه رمضان و عید قربان باشد   کسوف و خسوف
زلزله   آیات از قبیل وزیدن بادهای تند   طواف   اموات

جمعه   واجب نذر و شبه آن و غیر از اینها سنت است و آن بسیار است
و از جمله آنها نوافل یومیه است و آن دو مقابل فریضه است و اشاره با آن خواهد شد
سؤال احکام واجبه و مندوبه نمازهای یومیه و واجبه غیر یومیه را بوجهی که
جواب مناسب این رساله است بیان نموده باشی   چون احکام فرائض یومیه
بسیار است و بر فعل آن صحیح ثواب بیشمار است بحدی که وارد شده است که اگر
نماز مقبول شود جمیع اعمال برده است و برخی از ثواب آن در دیباچه مذکور است
اولی اینست که احکام آنها را با احکام سایر فرائض بمقتضیات مقام در چند
فصل اول فصل ذکر کنیم لهذا گوئیم   در اوقات نمازهای یومیه و در اثنای آن تعقیب نوافل
یومیه نیز مذکور میشود و کیفیت نماز شب که در بعضی از نسخ این فصل مذکور است
بعنوان تفصیل بذکر مجملی از ادعیه آن در آخر این رساله مذکور میشود منقح بر عبارت
اول سؤال و التماس بعضی از برادران ایمانی پس در آن چند مسئله است
اول وقت ظهر زوال آفتاب است و آن معلوم میشود در اکثر بلدها بزیادتی ظل بعد کاس

دراباز

در جانب مشرق بعد از کمال نقصانش و در بعضی از شهرها بظهور ظل آن بعد از معدوم
شدنش و میل کردن آفتاب از میان الیمین است یعنی که رو بنقطه جنوب ایستاده
باشند و تشخیص نقطه جنوب و تحقیق قبله از دایره هندیه معلوم میشود و آن از ابتدا
در دفاتر این اقل مذکور نموده است و چون زوال شد از وقت بقدر گذاردن
چهار رکعت از برای حضری و دو رکعت از برای سفری با شرایط مانند وضو گرفتن
یا غسل کردن اختصاص بظهر دارد و بعد از آن وقت مشترک ما بین ظهر و عصر
تا باقی ماند از آخر وقت بقدر چهار رکعت با شرایط از برای حاضر و دو رکعت
از برای مسافر پس وقت مختص میشود بعصر پس ظهر قضا است و از جمله ثمرات
و اشتراک وقت اینست که اگر عصر سهواً در وقت مختص بظهر واقع شود و مقدم بر ظهر
صحیح نخواهد بود بخلاف اینکه در وقت مشترک عصر سهواً مقدم شود و همچنین اگر ظهر
بتمامه سهواً در وقت مختص بعصر واقع و اگر با آخر وقت مقدار یک رکعت وقت
مانده باشد و نماز ظهر عمداً یا سهواً مقدم بر عصر شود ظهر و عصر هر دو صحیح است

ممتد است تا باقی بماند از نصف شب مقدار وقت مختص بعشا که چهار رکعت از برای
حاضر و دو رکعت از برای مسافر است و وقت فضیلت عشا ممتد است تا ثلث شب
و وقت اجزاء عشا ممتد است تا نصف شب و جمعی گفته‌اند که نماز مغرب و عشا
از برای مضطر تا صبح قضا نیست و اشاره بضعف این قول با آنکه متفرع برین قول است
بعد ذکر شده است و وقت فضیلت نماز صبح امتداد دارد تا هوا خوب روشن شود
و وقت اجزاء ممتد است تا طلوع آفتاب و آن نماز کبود کان است موافق حدیث
که مردمان چون از نماز در مساجد فارغ شده بخانها میرفته‌اند کبود کان را درین
وقت از برای نماز بیدار میکرده‌اند و وقت نافله ظهر و آن هشت رکعت است
که قبل از ظهر گزارده میشود ممتد است تا سایه بقدر دو سبع شاخص شود و اگر شاخص قامت باشد
بقدر دو قدم زیاد شود و وقت نافله عصر از حین زوال امتداد دارد تا بقدر چهار قدم
و اگر هر گاه نافله ظهر را در وقت نافله ادراک کرد یعنی یک سجده رکعت را نیز تمام کند
و وقت نافله بیرون رفت بقیه را میتواند پیش از فریضه کرد و همچنین در عصر و نافله ظهر

و عصر را

و عصر را با زیادتی چهار رکعت در روز جمعه میتوانند بر ظهر مقدم داشت و اولی
اینست که شش رکعت را در نزد پهن شدن آفتاب بر روی زمین و شش رکعت را
در حین ارتفاع آفتاب و شش رکعت را در نزدیکی زوال و دو رکعت دیگر را
قبل از زوال یا بعد از زوال بعمل آورد و جایز است بعمل آوردن همه بعد از ظهر و عصر و
ظاهر اینست که در روزهای غیر از جمعه نیز نافله را توان پیش انداخت اگر تشویش
داشته باشد که مشغله عارض شود که نتواند نافله گزارد و وقت نافله مغرب
بعد از مغرب است تا سرخی از جانب مغرب زایل شود و اولی اینست که مشغول نافله عشا
شود و اگر وقت نافله بگذرد هر چند دو رکعت نافله مغرب را کرده باشد و اگر
در دو رکعت دیگر شروع کرده باشد آن را تمام کند مکروه است تکلم مابین
نافله مغرب و ما بین نافله و نماز مغرب و شاید مبادرت بنافله مغرب اولی باشد از تعقیب
بلکه بعد از تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها مشغول
نافله شده بعد تعقیب کنند و وقت وتیره بعد از عشا امتداد دارد تا بعد عشا و بهتر است

که آن را خاتمه نتوانی قرار داد یعنی هر نافله که بعد از عشا میکنند وتیره را بعد از همه بکند
و وقت نافله شب بعد از نصف شب است تا صبح و هر چه بصبح نزدیکتر باشد بهتر است
و افضل اینست که سه رکعت است شفع و وتر را که مجموع را نیز وتر گویند در مابین صبح صادق
و صبح کاذب بعمل آورد و همچنین است نافله صبح و بعد از طلوع صادق نیز نافله را
میتوان بعمل آورد تا ظاهر شدن سرخی بنا بر مشهور و احوط اینست که آخر وقت
نافله صبح را طلوع صبح صادق دانیم و وارد شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
بتوسط نوبتین و ایتار بین الفجرین مینمودند و معنی ایتار یعنی کردن وتر بین الفجرین
همان است که گفتیم و بتوسط نوبتین و معنی توسط بین نوبتین معلوم میشود بملاحظه حدیث
صحیح که آنجناب بعد از برخاستن از خواب و مسواک نمودن و وضو گرفتن از نافله
چهار رکعت را بعمل آورده اند که در رکوع طول میدادند بقدر قرائت و سجود را نیز
بقدر رکوع طول میداد پس میخوابید و بعد از برخاستن چهار رکعت دیگر همین وتیره
بعمل میاورد پس میخوابید پس خواسته وتر و نافله صبح را میکرد و اگر چهار رکعت نافله شب

ادراک

ادراک کرد و صبح طالع شد تتمه را سبک میتواند پیش انداخت بر فریضه
نافله شب را مقدم بر نصف شب میتواند داشت کسیکه ترسد مانع یا پر خواب باشد
یا بتقریب کوفت سفر نتواند بیدار شد و از اخبار تعجیل بیشتر ظاهر میشود مانند اینکه
از جنابت در سفر یا سرما ترسد یا بتقریبی نتواند برخواست پس میتواند
نافله شب را با وتر از اول شب بعمل آورد و اگر قضا افضل است اگر وقت وفا
نکند بنماز شب یا ادراک چهار رکعت لبسه رکعت شفع و وتر با نافله صبح اکتفا
بکند اگر چه قضاء بقیه مستحب است   سه رکعت شفع و وتر بدو تشهد
و دو سلام است پس در دو رکعتی شفع سلام میدهد و اظهر بر روایات اینست
که شفع قنوت ندارد و از بعضی از روایات که خالی از ضعف نیست ظاهر میشود
که امام علیه السلام قنوت خواند   در معرفه وتر دو قنوت است بتفصیلی که
مذکور میشود   چون در اوان فصل مذکور شد که کیفیت نماز شب را
بادیان موافق حوصله این رساله مذکور خواهم نمود پس بمقتضای وفای بوعده

هر دعائی که خواهد خوانده و بعد برخواسته مشغول دو رکعت شفع میشود و بعد از
نماز میگوید الهی تعرض لک فی هذا اللیل المتعرضون وقصدک
فیه القاصدون وامل فضلک ومعروفک الطالبون و
لک فی هذا اللیل نفحات وجوائز وعطایا ومواهب تمن بها
علی من تشاء من عبادک وتمنعها من لم تسبق له العنایة
منک وها انا ذا عبیدک الفقیر الیک المؤمل فضلک ومعروفک
فان کنت یا مولای علیه بعائدة من عطفک فصل علی محمد وآل محمد
الطیبین الطاهرین الخیرین الفاضلین وجد علی بطولک ومعروفک
یا رب العالمین وصلی الله علی محمد خاتم النبیین وآله الطاهرین
وسلم تسلیما ان الله حمید مجید اللهم انی ادعوک کما امرت فاستجب
لی کما وعدتنی انک لا تخلف المیعاد پس برخواسته مشغول گذاردن رکعت
وتر میشود و در آن بعد از حمد سوره توحید را سه مرتبه و قل اعوذ برب الفلق

وقل اعوذ

وقل اعوذ برب الناس را نیز میخواند پس دستها را برداشته مشغول قنوت
خواندن میشود باگریه واگر گریه اش نیاید خود را شبیه میکند بگریه کننده
ومیگوید دراین مفرده وتر آنچه در حدیث صحیح وارد است که معصوم فرموده بخوان
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان
الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن
وما بینهن ورب العرش العظیم اللهم انت الله نور السموات
والارض وانت الله زین السموات والارض وانت الله
جمال السموات والارض وانت الله عماد السموات والارض
وانت الله قوام السموات والارض وانت الله صریخ المستصرخین
وانت الله غیاث المستغیثین وانت الله المفرج عن المکروبین وانت
الله المروح عن المغمومین وانت الله مجیب دعوة المضطرین وانت الله
اله العالمین وانت الله کاشف السوء وانت الله بک تنزل وانت الله الرحمن الرحیم

كل حاجة يا الله ليس يرد غضبك الا حلمك ولا ينجي من عقابك الا
رحمتك ولا ينجي منك الا التضرع اليك فهب لي من لدنك يا الهي
رحمة تغنيني بها عن رحمة من سواك بالقدرة التي بها احييت جميع
ما في البلاد وبها تنشر ميت العباد ولا تهلكني غما حتى تغفر لي و
ترحمني وتعرفني الاستجابة في دعائي وارزقني العافية الى منتهى اجلي
واقلني عثرتي ولا تشمت بي عدوي ولا تمكنه من رقبتي اللهم ان
رفعتني فمن ذا الذي يضعني وان وضعتني فمن ذا الذي يرفعني
وان اهلكتني فمن ذا الذي يحول بينك وبيني او يتعرض لك في
في شيء من امري وقد علمت ان ليس في حكمك ظلم ولا في نقمتك عجلة
وانما يعجل من يخاف الفوت وانما يحتاج الى الظلم الضعيف وقد تعاليت
عن ذلك علوا كبيرا يا الهي فلا تجعلني للبلاء غرضا ولا لنقمتك
نصبا ومهلني ونفسني واقلني عثرتي ولا تتبعني ببلاء على اثر بلاء

فقد

فقد ترى ضعفي وقلة حيلتي استعيذ بك الليلة فاعذني واستجير
بك من النار فاجرني واسئلك الجنة فلا تحرمني پس هر دعائی که
خواهد بکند و مستحب است که از برای چهل نفر و بیشتر از برادران مومن خود دعا کند
بایکه بگوید اللهم اغفر لفلان وفلان و بگوید لفلان و فلان اسامی
آن اشخاص را مذکور کند پس هفتاد مرتبه میگوید استغفر الله ربي
واتوب اليه یا صد مرتبه و ان افضل است و بهتر اینست که گاره هفتاد
یا صد را مرتب است کند و دست چپ ایش روی بلند کرده باشد پس هفت
مرتبه میگوید استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم لجميع ظلمي و
جرمي واسرافي على نفسي واتوب اليه پس میگوید رب اسات و
ظلمت نفسي وبئس ما صنعت وهذه يداي يا رب جزاء بما كسبت
وهذه رقبتي خاضعة لما اتيت وها انا ذا بين يديك فخذ لنفسك
العفو
من نفسي الرضا حتى ترضى لك العتبى لا اعود پس سیصد مرتبه میگوید العفو

تشهد العبد آورده و بعد از سلام تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها و علی ابیها
و بعلها و بنیها را بعد آورده دعای معروف به دعای حزین را بخواند و چون مناجات
مشتمل بر مضامین عالیه لهذا مناسب است که با تضرع و زاری و گریه خوانده باشد
هر چند عامی باشد در بعضی مضامین عربیه آن اطلاع نداشته باشد اُناجیک
یا موجوداً فی کلّ مکانٍ لعلّک تسمع ندائی فقد عظم جرمی و قلّ حیائی
مولای یا مولای ایّ الاهوال اتذکّر و ایّها انسی و لو لم یکن
الّا الموت لکفی کیف و ما بعد الموت اعظم و ادهی مولای یا مولای
حتّی متی و الی متی اقول لک العتبی مرّة بعد اخری ثمّ لا تجد عندی
صدقاً و لا وفاءً فیا غوثاه ثمّ وا غوثاه بک یا الله من هوی قد غلبنی
و من عدوّ قد استکلب علیّ و من دنیا قد تزیّنت لی و من نفسٍ
امّارةٍ بالسوء الّا ما رحم ربّی مولای یا مولای ان کنت رحمت مثلی
فارحمنی و ان کنت قبلت مثلی فاقبلنی یا قابل السحرة اقبلنی

یا من

یا من لم ازل اتعرّف منه الحسنی یا من یغذّینی بالنعم صباحاً و مساءً
ارحمنی یوم آتیک فرداً شاخصاً الیک بصری مقلّداً عملی قد تبرّأ
جمیع الخلق منّی نعم و ابی و امّی و من کان له کدّی و سعیی فان
لم ترحمنی فمن یرحمنی و من یؤنس فی القبر وحشتی و من ینطق
لسانی اذا خلوت بعملی و سألتنی عمّا انت اعلم به منّی فان
قلت نعم فاین المهرب من عدلک و ان قلت لم افعل قلت الم
اکن الشاهد علیک فعفوک عفوک یا مولای قبل سرابیل القطران
عفوک عفوک یا مولای قبل ان تغلّ الایدی الی الاعناق
یا ارحم الراحمین و خیر الغافرین و از جمله مناجاتهای جلیلة القدر عالیة
المضامین که مناسب خواندن در این مقام مناجاتی است که ابن بابویه در امالی
از ابو درداء روایت کرده است که شنید که امیر المؤمنین علیه و علی اخیه و آلهما
السلام آن را در جوف لیل یعنی در دل شب با خدا مناجات میکرد و آن این است

الهی کم موبقة حلمت عن مقابلتها بنقمتک وکم من جریرة تکرمت
عن کشفها بکرمک الهی ان طال فی عصیانک عمری وعظم فی الصحف
ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانک ولا انا براج غیر رضوانک الهی
افکر فی عفوک فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذک
فتعظم علی بلیتی آه ان انا قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها
وانت محصیها فتقول خذوه فیا له من مأخوذ لا تنجیه عشیرته
ولا تنفعه قبیلته آه من نار تنضج الاکباد والکلی آه من نار
نزاعة للشوی آه من غمرة من لهبات لظی پس گریه کن بعد از این
هر دعائی که خواهی بخوان پس بپهلوی راست خوابیده ان فی خلق السموات
والارض را از سوره آل عمران تا آخر پنج آیه خوانده پس بگوئی استمسکت
بعروة الوثقی التی لا انفصام لها واعتصمت بحبل الله المتین
واعوذ بالله من شر فسقة العرب والعجم آمنت بالله

وتوکلت

وتوکلت علی الله الجأت ظهری الی الله وفوضت امری الی الله
من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل
شیء قدرا اللهم من اصبح حاجته الی مخلوق فان حاجتی ورغبتی
الیک پس آنچه خواهد از ادعیه ومناجات وادعیه واستغفار و مانند
آنها بخواند و هر دعائی از برای مطالب شخصیه دنیویه واخرویه خود
با اقبال وخضوع که خواهد کرده باشد وبهمین قدر اکتفا میکنیم از ذکر
اعمال و وظایف ادعیه ونماز تهجد واگر کسی حال داشته باشد دعای
بعد از نماز تهجد را از صحیفه سجادیه بخواند وچون این جمله که بوجهی معترضه بود د
بوجهی مناسب مقام بود مذکور شد عود بما سبق نموده گوئیم جایز است
جمع نافله را نشسته کردن اگرچه اولی اینست که دو رکعت یک رکعت
حساب شود و در نشستن جایز است پا را دراز کردن اگرچه بی عذر اولی با دراز
نمودن است ومعلوم نیست که بی عذر نافله را به پشت یا بپهلو خوابیده بتوان کرد

از برای وقوف هر چند ربع یا ثلث شب بگذرد تأخیر عشا تا حمره از جانب
مغرب زایل شود تأخیر مستحاضه ظهر و مغرب را تا نزدیک شود داخل شدن وقت
فضیلت عصر و عشا تا ظهر و عصر و مغرب و عشا را در وقت فضیلت آنها بیک غسل بتواند کرد
تأخیر نمودن نماز ادا است بجهة مشغول شدن بنماز قضا بنا بر قول بتوسیع بودن
نماز قضا و آن اظهر است تأخیر نماز مغرب است از برای روزه دار در صورت
منازعه کردن نفس او با او در افطار کردن یا انتظار کشیدن روزه دار دیگر افطار
او را تأخیر کسیکه ظن بدخول وقت دارد تا علم بهم رساند در مانند روز
ابر تأخیر مدافعه کننده بول و غایط را اخراج نموده تجدید طهارت کند
تأخیر نماز شب تا ثلث آخر شب تأخیر وتر و نافله صبح تا فجر اول
تأخیر کردن کسیکه سلس البول و مبطون باشد نماز ظهر و مغرب را مانند زن
مستحاضه که گذشت تأخیر صاحبان عذر تا زوال عذر شود اگر رجا زوال
باشد مانند کسیکه ساتر عورت ندارد یا دارد از برای تطهیر آن که نجس است آب ندارد

با علم

با علم بقبله ندارد یا آب از برای وضو و غسل ندارد بعد از فحص معتبر تأخیر
مأموم از برای انتظار امام و عکس آن تأخیر از برای بنادنی مأمومین معلوم نیست
تأخیر از برای مسافر تا بمنزل وارد شده و از برای کسیکه اقبال ندارد
تا اقبال بهم رساند علی الاظهر بلکه دخول وقت در مانند هوای
ابرناک نماز میتوان کرد پس اگر ابر منکشف شد و معلوم شد که کل نماز یا بعضی
در وقت بعمل آمده است نماز صحیح است و احوط حکم ببطلان است اگر میتوانست تحقیق
دخول وقت کرده تحقیق نکرده بلکه دخول وقت نماز کرد و وقت را بتمامه در نماز ادراک
نکرد هر چند جاهل باشد بوجوب ملاحظه و چه سهواً داخل نماز شده باشد ه
مستحبات مبادرت بقضاء نوافل است اینکه آنچه در شب فوت شده است مثلاً در
روز نکرده انتظار شب نکشند اگر مشغول نماز عصر شده باشد در
شک و بخاطر آورد که ظهر را نکرده ام نیت را برگرداند بظهر و علی الاظهر نیت را
بظهر برگرداند هر چند عصر را در وقت مختص بعمل آورده باشد و احوط اعاده است

در اینصورت و این عدول اختصاص باو ندارد بلکه در قضا نیز از لاحق بسابق
عدول میکند تا ترتیب بعمل آید و اگر ترتیب را ندانند علی الظاهر بنیت اولی قضا است
بلکه در ادا نیز بقضا عدول میکند و اگر بعد از عدول بخاطر آورد که سابق دیگر بر
بود عدول میکند تا آن و لزوم عدول در صورتیست که تواند عدول کرد نه اینکه
در رکوع رکعت سیم داخل شده باشد و بخاطر آورد که صبح نخوانده است پس در
فصل ۲ اینصورت نماز را اتمام کرده بعد صبح قضا میکند   در قبله و در آن چند مسئله است
اول قبله کعبه است از برای کسیکه آن را تواند دید یا سمت آنست از برای اهل سایر
بلدها و استقبال قبله در نمازهای واجبی اختیارا شرط صحت نماز است و استقبال قبله در
ذبح اگر ممکن شود واجبست و در نماز سنتی مستحبست و میتوان نماز سنتی را بر رو
چارپا در سفر کرد هر چند چارپا بر خلاف جهت قبله راه رود و مهما امکن استقبال
میکند و همچنین است حال مسافر پیاده یا سواره و پیاده در حضر بنا بر مشهور و مسافر
نیز چنین است و نماز فریضه چنین نیست زیرا که در حال اختیار بر بالای چارپا مسافر

آن را

آن را نمیتواند بعمل آورد و در حال عذر مانند خوف و بیماری مانع بوده و مهما
امکن استقبال قبله میکند   جایز است نماز فریضه در بالای کشتی بلکه در
کشتی اگر حرکات فاحشه نکند و الا در حال اختیار در آن نماز نمیکند و در
صورت اضطرار مهما امکن رعایت قبله میکند و اگر نتواند ایستادن می نشیند
ظاهر اینست که امر تحصیل قبله مبنی بر دقت تمام نباشد اگرچه با امکان رجوع
بقواعد هیئت اولی است و افضل درین باب کیفیت دایره هندیه و تحصیل علم
بجهت قبله را در غیر ذکر نموده است و با عدم امکان تحری و طلب ظن
اقوی میکند برجوع کردن بمومنین و اگر میسر نشود بعدلین و اگر میسر نشود به
عدل واحد و الا بقول فاسق نشد اگر مظنه بهم رساند و الا بهر سمتی که خواهد نماز
میکند و احوط در صورت امکان نماز بچهار سمت است   اگر بعد از تحری
و نماز کردن معلوم شد از قبله منحرف شده انحراف کمتر از یمین و یسار رسیده
نمازش صحیحست و علی الظاهر انحراف سوا نیز چنین است و جای مسئله معلوم نیست



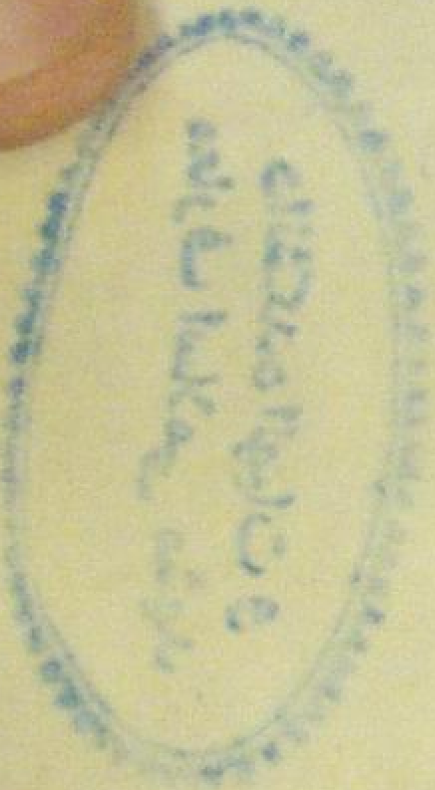
منحصر دران باشد و ضرورتی مانند سرما و گرمای مفرط نباشد اگر مرد پوشد
ما بین جامه نجس عارضی و حریر در نجس نماز میکند چنانچه اگر نجس نیست باشد و مرد
راعی شود بپوشیدن حریر چنانچه حریر را بپوشد و احوط اجتناب از ما لا
یتم به الصلوة حریر است مانند کمربند و عرقچین اگرچه منشور و اظهر جواز است و اظهر
اینست که در قبای دولائی مثلا که رو یا آسترش تنهائی حریر باشد نماز صحیح باشد
و اگر بجای پنبه در باطن لباده کج پیله گذاشته باشد احوط منع است و اظهر جواز
جائز است علی الاظهر با کراهت نماز زن در حریر و جائز است نماز زن 4
در طلا مانند زربفت و انگشتر طلا و حتی مشغول علی الاظهر زینت و اظهر اینست
که از برای مرد حرام است و باعث بطلان نماز است حتی انگشتر طلا و دور نیست
که چنین است و تکمه و انگشتر مطلا نیز چنین باشد و احتیاط اینست که البته در مطلا
نماز نکنند و اظهر اینست که همراه بودن طلای مسکوک مانند تومانی و باجاقلو
یا غیر مسکوک جائز باشد در نماز   حرام است نماز در پوست مردار هر چند 5

دباغ

شدن باید
دباغ شده باشد و نیز حرام است در جلد غیر ماکول اللحم مانند گربه و روباه
هر چند ذبح شده باشد و نیز همین حکم دارد نماز در پشم و کرک و مو و نیز حیوان
غیر ماکول و ظاهر اینست که مو و ناخن و دندان انسان چنین نباشد پس در نوط
دلاکها در جامه عرق دار کسی دیگری میتواند نماز کرد آری حکم بعضی نمی کنم
اگر موی آدم جامه بافته در ان نماز کنند و در موم و عسل نیز مضایقه
نیست علی الظاهر همراه داشتن استخوان فیل یا شیر یا هیا مانع صحت نماز نیست
عورت مرد که ستر آن در نماز واجب است ذکر و خصیتین و دبر است
و عورت زن همه بدن تا دست سوا در رو و کفهای دست و پشت پا و ته پا نیز علی الاظهر
الاقوی و اولی اینست که مرد از ناف تا زانو را بپوشاند و پوشانیدن عورت
در حالت اختیار شرط صحت نماز است پس با کشف عورت اختیارا نماز صحیح نیست
هر چند کسی نه بیند یا در خانه تاریکی باشد و در غیر نماز نیز پوشانیدن آن
لازم است از کسیکه نظر نمودن او بعورت حرام است نه از زن یا شوهر یا کنیزی

که محرمش باشد یا حیوان یا طفل غیر ممیز یا طبیب یا جراحی که ضرورت داعی شود
بر نظر کردن از برای معالجه مثلاً   اگر ساتر عورت نیابد حتی برگ درخت نماز را ایستاده
میکند اگر نامحرمی نباشد که باو نظر کند و الا نشسته نماز میکند و در هر دو حال
رکوع و سجود را بایماء و اشاره میکند و اگر ممکن نشود بچشم میپوشاند اندکی به
نیت رکوع و میگشاید به نیت رفع راس و بیشتر میپوشاند از برای سجود و میگشاید
به نیت رفع راس و شاید اولی این باشد که ایماء سجده را نشسته بعمل آورد
چنانکه شاید اولی این باشد که در ایماء بر در سجده مهر را بوجهی به پیشانی رساند
مانند مریض و اگر ساتر بقدر یکی از دو عورت پیش یا پس بیابد پیش را بپوشاند
اگر ساتری نیابد بغیر از آب گل آلود یا لجن و در دخول در یکی از اینها متعذر نشود
احوط داخل شدن در اینها است چنانکه احوط داخل شدن در گودال است
اگر بغیر آن ساتری نیابد اگر چه رکوع و سجود را نیز بایماء و اشاره خواهد کرد   اگر
ساتر عورت در اثناء نماز پیدا شود ستر عورت نموده بقیه نماز را بعمل آورد و اگر

فصل



فصل کنیز را بعضی آید که نماز را باطل میکند و وقت تنگ است که ادراک یک رکعت را
وقت نمیتواند نمود در همان حال ستر عورت نماز میکند و اگر وقت وسعت
دارد بتقریب فعل کثیر نماز را از سر میگیرد ستر عورت از جهت تحت واجب نیست
پس اگر زیر جامه نماز صحیح است آری اگر بر گوشه بامی نماز کند که نسبت بجائی که از
زیر عبور کنند مکشوف العوره باشد حکم بصحت صلوة نمیکنیم   کنیزی که هنوز
هیچ جزئی از او آزاد نشده است هر چند بعد از مردن آقا آزاد باشد مانند مدبر
سر برهنه میتواند سر برهنه میتواند نماز کرد و ظاهر اینست که پوشانیدن گردن
بر او لازم نباشد هر چند اظهر اینست که مستحب باشد و پوشیدن سر و گردن
دختر نابالغ نیز نماز تمرینی خود را تا بالغ نشده است سر برهنه میتواند کرد
و اگر کنیز آزاد شود در میان نماز یا دختر بالغ شود حکم ایشان حکم کسی است که برهنه
بود و در میان نماز ساتر عورت یافت و سابق مذکور شد   سنت است
که مرد جمیع بدن خود را پوشیده و زن در سه جامه پیراهن و مقنعه و ازار نماز کنند

صلوة در مکان غصبی که گفتیم با اختیار است نه اینکه محبوس باشد در آن باطل
یا کفشی که عین جزء از ادا با آن   اگر ماذون در نماز باذن صریح در مکانی در آن
مکان مشغول نماز شود و مالک مکان ماذون را امر بخروج کند نماز را ماذون
در همان مکان بوده تمام میکند و اگر ماذون باذن صریح نبود و ماذون باذن
ضمنی بود مثل اینکه دو روز مهمان ما باش پس مامور بخروج شود در میان نماز نماز را [illegible]
بیرون میرود چه وقت تنگ باشد یا نه و احوط اعاده نماز در وقت بلکه در خارج
وقت نیز هست و اگر بتفصیل اقوال با دلیل خواهی اطلاع بهم رسانی رجوع کن بمفتاح
شرط است در مکان مصلی که موضع جبهه پاک باشد و اگر نجس یقینی مشتبه
شود بغیر نجس در هیچ موضع از آن سجده نمیکند مگر اینکه بحسب عرف و عادت غیر محصور باشد
مانند صحرا و در غیر موضع جبهه شرط است یا پاک باشد یا نجاستش تعدی نکند ببدن یا جامه
مصلی   شرط است در حال اختیار نه حال تقیه و اضطرار که پیشانی در سجده
یا بر ارض واقع شود یا بر آنچه از آن روییده است که مأکول و ملبوس عادی نباشد

پس

پس سجده بر مانند پشم که نه ارض است و نه چیزی است که از آن روییده باشد
صحیح نیست و همچنین بر مأکول و ملبوس عادی و نیز صحیح نیست سجده بر معدن مانند
یاقوت و فیروزه و الماس و طلا و نقره و اگر هنوز از اسم ارضیت خارج نشده
باشد مانند نوره و گچ قبل از طبخ مانعی ندارد و از این قبیل است تیغ دلاکی و سنگ [illegible]
و گل سرشوی و خاک طلا و نقره قبل از ذوب و سجده بر کاغذ غیر حریر جائز است و اگر
مأکول یا ملبوس باشد در بلدی دون بلدی احوط حکم بعموم منع است حتی در آن بلدی که
مأکول و ملبوس نیست اظهر جواز سجده بر سفال و خشت و [illegible] با کراهت است زیرا
که معلوم نیست که بپختن از ارضیت خارج شده باشند و احوط ترک است
سجده بر خاک کربلا تا هفت طبقه ارض را منور میکند و تسبیح از خاک کربلا
ثواب بسیار دارد حتی اگر در دست بگرداند بی آنکه تسبیح بگوید و بعضی از علما [illegible]
که مستحب است که در دست این تسبیح کبود باشد و کلام ابطال این در دفاتر
مذکور است   جائز است سجده در حال تقیه بر مانند نمد و پنبه و کتان و مانند

آنجا که در حال اختیار سجده بر آنجا جایز نیست و همچنین در حال ضرورت مثل
گرمای سخت و سرمای سخت بر آستین یا دامن قبا یا ردا میتواند سجده کرد و اگر میسر نباشد
بر پشت کف دست سجده میکند و نمیتواند چیزی را در تقیه بدست گرفت و در حین سجده
بر زمین گذاشت و سجده کرد   اظهر اینست که مکروه است که زن برابر مرد یا مقدم
بر او بوده یکجا نماز کنند و منع بر طرف میشود اگر در میان ایشان حایلی باشد
یا زن در عقب مرد باشد یا اگر برابر باشند ده ذرع از یکدیگر دور باشند
مکروه است نماز در اندرون حمام که علم بنجاست نداشته باشیم و الا باطلست
و ظاهر آنست که بام حمام مکروه نباشد و نیز مکروه است در بیت الخلا و خوابگاه
شتر و گاو و گوسفند و نیز مکروه است در تنور و خانها و زمین شوره و ریگ روان
که پیشانی در آن قرار نگیرد و مابین قبرستان مگر آنکه حایلی یا دوری بمقدار
ده ذرع و اگر در قبرستان مسجد ساخته شود معلوم نیست که کراهت زایل شود
معلوم نیست کراهت داشتن اگر رو بقبر معصوم یا یکی از ائمه معصومین نماز گزارد

و ظاهر

و ظاهر حدیث صحیح اینست که نماز در پیش روی قبر معصوم صحیح نباشد بلکه برابر
قبر معصوم نیز صحیح نباشد بلکه احتیاط اینست که در عقب نماز گزاران حضرت تقدم
نجویند یعنی در رفتن پشت بقبر معصوم نکنند و سر دو نیز نباشد   مکروه است
نماز در آتشگاهها مانند تنور هرچند خالی از آتش باشد و خانه که در آن سگ باشد
یا جنب یا ظرفی باشد که در آن بول کنند و در میان جاده نه بر پشت آن و جای
بستن اسب و الاغ و استر و رو باتش چه شعله دار باشد یا نه و رو بسوی صورتها
و نقشها مگر اینکه پوشیده باشد و یا کتاب خیمة الکرسی و در جهت قبله نباشد
و رو بقرآن گشوده و رو بدیوار که بول و غایط تمام نشر کند از بالوعه که در
پشت آنست و رو بدر مفتوح و انسانی که رو برو باشد   نماز فریضه بهتر
در مسجد افضل است از خانه و مساجد در فضیلت متفاوتست و مسجد بعد
بهترین بقعهای روی زمین است و مستحب بر تمام مساجد نزد حضرت ... کسی است
که بنای آنها واضح شود و بعد از همه بیرون آید و از حضرت امیر المؤمنین علیه و علی

والهما السلام مرویست که نمازی نیست از برای همسایه مسجد که نمازهای واجبی را در
مسجد نکنند   سنتست در حین داخل شدن در مسجد پای راست را مقدم داشتن
و در حین خروج پای چپ را پیش انداختن عکس دخول و خروج در بیت الخلا چنانکه
گذشت و ملاحظه نعل و کفش نمودن که نجاستی نداشته باشد و جاروب کردن
در روز پنجشنبه و شب جمعه که باعث مغفرت و آمرزش گناه است هر چند گرد و غبار
بقدر گردی باشد که در چشم داخل میشود و چراغ روشن کردن که مادامیکه
روشنی آن چراغ در مسجد باقی است ملائکه و حاملان عرش از برای صاحبش استغفار
میکنند   مسجد ساختن فی سبیل الله ثواب عظیم دارد هر چند کوچک باشد
و اقلش کلوخ چیدن نمودن است و احکام آن بالبسط تمام در دفاتر فقهائی
مذکور است هر که خواهد بآن رجوع کند   ظاهر از کلام اصحاب اینست که نماز خانه
که ایشان در خانه قرار میدهند از برای نماز خود و نماز اهل بیت خود حکم آن مساجدی
نباشد یا حکم مسجدی که وقف عام است از برای عامه مسلمین پس در حین نماز خانه

باجماعت

باجماعت میتوانند داخل شد و آن را تغییر میتوانند داد و وارد شده است
که جناب امیر المؤمنین علیه و علی اخیه و آلهما السلام مسجدی در دولتسرا داشته
بود که نه بزرگ بود و نه کوچک و چون آخر شب میشد اطفال را که پروائی از دوات داشت
میبرد در آن خانه و مشغول عبادت میشدند و بعضی از علما فرموده اند که از این حدیث
و حدیث دیگر که بر همین سیاقست معلوم میشود که انسان تنها در خانه نماند چه
در حال عبادت بلکه کسی که همراه باشد اگر چه طفلی باشد   هر که
سبقت کند بسوی مکانی از مسجد یا روضه معصوم و کوی آنها از مواضع عبادت
اولویت دارد مادامیکه در آن نشسته یا ایستاده است و اگر کسی او را بعنف
از آن مکان دور کند که خود در آنجا نشسته باشد معصیت کرده است
و نزاعست در صحت صلوة چنین کسی و حکم بصحت خالی از دغدغه نیست مگر اینکه
ظاهر شود که اول از آن اعراض کرده است و اگر خود از آن مکان مفارقت
کند از برای مانند وضو و رفع حاجت و معاودت در نظر داشته باشد در محل خود را

از قبیل مهر و تسبیح و شانه و عبا در ان گذارد چنین کسی اولیت و اگر رحل
خودرا باقی بگذارد و اراده اش عودش معلوم نباشد اظهر اینست که دیگری در ان
میتواند جا گرفت و اگر اراده عود ظاهر باشد او اولیت بمقتضای
اطلاق نص که سبقت گرفته بمکانی از قبیل مسجد اولیت بان است و آن روز
و شاید مراد بملاحظه اخبار دیگران باشد که سابق در روز تا شب اولیت
و اگر در بست سبقت نموده است تا روز اولیت و در صورت بقای رحل با نیت عود
اگر جماعت منعقد شود خللی و فرج در صف باشد بمقتضای اطلاق ادله توبه
صفوف و عدم تعطیل مکان وقف و وضع مسجد از برای عبادت دیگری میتواند
دران مکان ایستاد   مساجد در فضیلت متفاوت اند و در دفاتر بطلب ۱۳
فی الجمله مذکور است و انچه درین رساله ذکر میشود اینست که مرویست که اگر مردمان
فضیلت مسجد کوفه را میدانستند از مواضع بعیده زاد و راحله مهیا کرده بران
دار میشدند و نماز فریضه دران برابر حج و نافله برابر عمره است و شدّ رحال

امازن

و مسافرت نمیشود مگر از برای سه مسجد مسجد الحرام و مسجد مدینه و مسجد کوفه
افضل از مسجد بیت المقدس برابر هزار نماز است و بعد ازین چهار مسجد در شرف مسجد
بصره است که جناب امیر المومنین علیه و علی اخیه و آلهما السلام در انجا نماز گذارد
و بعد از اینها در فضیلت در هر بلدی مسجد اعظم است که بعد از ان بمسجد جامع تعبیر میشود
که یکنماز در و برابر با صد نماز است و بعد از ان مسجد قبیله یعنی محله بنا بر فهم جمهور که یکنماز
دران برابر بیست و پنج نماز است و بعد از ان مسجد بازار که برابر دوازده نماز است
و ظاهر از مسجد بازار اینست که اهل بازار ان مسجد را از برای نماز خود مهیا نموده باشند ۱۴
نه هر مسجدی که در بازار واقع است   از جمله آداب خانه که عمده اش در
دفاتر مذکور است نماز خانه ساختن در ان است که گذشت و وسیع کردن خانه
و بلند کردن آن زیاده بر هفت یا هشت زرع و ولیمه دادن خانه بکشتن
کبش سمین یعنی گوسفند نر چاقی که گوشتش را به کسی بدهد و حرام است نقش خانها
بصورت ذی روح و مکروه است بصورت بی روح بنا بر قول و احتیاط ترک ان

۳ باشد مانند اینکه مجلس متغیر نشده است ساقط است اذان از جماعت
دوم اگر چه وارد مجلس شود اذان برای نمازی که جماعت اول همان نماز را بعمل آورده باشند
وهمه ایشان متفرق نشده باشند وظاهر اینست که اقامه نیز ساقط است
وکافی است در حکم بسقوط اگر بعضی باقی باشند ومشغول تسبیح وتعقیب باشند
واحتیاط اینست که متعرض نشوند اذان بلکه اقامه نیز نگوید ومعلوم نیست حکم بسقوط
در صحرا شدند با محرابهای مسجد ودر شبستانهای مسجد در مسجد بزرگ واگر بر عکس باشد
کسی اذان از برای نماز فرادی گفته باشد وجماعتی پیدا شود وخواهد بنماز بایستد
باید اولی اعاده اذان است واگر در نماز جماعت وفرادی باذان واقامه همسایه میتوان
نمود اگر بعد از آن تکلم کرد وهمچنین اگر امام بشنود ومأموم نشنود ۴ کیفیت اذان اینست
که چهار مرتبه الله اکبر ودو مرتبه اشهد ان لا اله الا الله ودو مرتبه اشهد ان
محمدا رسول الله ودو مرتبه حی علی الصلوة ودو مرتبه حی علی الفلاح ودو مرتبه حی
علی خیر العمل ودو مرتبه الله اکبر لا اله الا الله میگوید وکیفیت اقامه نیز بعین همان است

وهمین

وهمین ترتیب است باتفاوت جزئی در آن وآن این است که الله اکبر را اول
دو بار میگوید وبعد از حی علی خیر العمل دو مرتبه قد قامت الصلوة میگوید ودر آخر
یکمرتبه لا اله الا الله میگوید وشهادت بولایت امیر المؤمنین مانند اشهد ان علیا
ولی الله که نه جزء اذان واقامه نیست بنابر احادیث مشهوره واگر در اذان
بگوید چنانکه متعارف است که دو مرتبه بعد از اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان علیا
ولی الله میگویند وبه نیت جزء بودن ومشروع بودن نگوید بلکه به نیت تیمن وتبرک
بگوید ثواب دارد ان شاء الله تعالی باکی نیست واذان بهم نمیخورد وکلام الطاری در اثنای
مذکور است مستحبات است که مؤذن مؤمن وعادل وخوش صوت وبصیر وعارف
باوقات نمازها ومتبصر یعنی چشم دار ومتطهر از حدث اصغر واکبر در موضع
مرتفع مانند بام مسجد وخانه وبا تأنی در اذان وتندروی در اقامه ووقف کنند
در اواخر فصول هر دو ورو بقبله در جمیع فصول وتارک کلام در میان اذان
واقامه وخصوصا بعد از قد قامت الصلوة بگوید مانند تقدیم امام وتسویه صفوف

در اذان وسایر احکام اذان واحکام اقامه

و فصل کنند مابین اذان و اقامه بدو رکعت نماز یا بسجده یا بنشستن یا بیک کلام
یا بیش گذاشتن یا بتسبیح بعضی یا بسکوت کردن باشد آری ظاهر اینست که سجده در
مغرب ممنوع باشد و نشستن دران مستحب باشد   مستحب است دعا خواندن
در سجده مانند اللهم اجعل قلبی بارا و عیشی قارا و عملی سارا و رزقی دارا و اجعل لی
عند قبر نبیک رسول الله مستقرا و قرارا و غیر آن که در ذخایر مذکور است
جایز است اذان را کسی و اقامه را دیگری بگوید غیر از امام اگرچه اولی آنست که اقامه را
امام بگوید   مشروع است اذان در غیر نماز چه وارد شده است که کسی حیلی بود
گوشت نخورد بچه خلق میشود و کسیکه خلق میشود اذان در گوش او بگویند بلکه
اذان و اقامه هر دو در غیر نماز نیز مشروع است چه مستحب است اذان در گوش
راست مولود و اقامه در گوش چپ او گفتن اما در نماز پس اذان و اقامه در غیر نمازهای
شبانه روزی مستحب نیست چه نافله و چه فریضه بلکه مؤذن در غیر فرایض یومیه سه مرتبه الصلوة
میگوید   اذان قبل از دخول وقت صحیح نیست مگر در صبح و اعاده آن بعد از

دخول

دخول وقت مستحب است   در آنچه متعلق بافعال نماز یومیه است و واجبات
آن هشت است بنابر وجوب سلام   قیام و حد آن ایستادن و مهرهای
پشت را راست نگه داشتن و بر پاهای خود ایستادن فی الجمله میل بطرف راست و چپ
کردن منافات با آن ندارد و این قیام با اینکه واجب است احتیاطا
رکن نیز هست که عمدا و سهوا در صورت اختیار ترکش موجب بطلان
صلوه است و واجب است بنابر مشهور و اظهر استقلال در قیام با قدرت یعنی
تکیه و اعتماد بچیزی نکنند بوجهی که اگر آن چیز را بردارند بیفتند و با عجز تکیه و اعتماد
جایز است تا راست بایستد و اگر از آن عاجز باشد [illegible] مانند
عصا که بر آن تکیه کند مثلا بعنوان انحنا قیام بعمل میآورد و اگر نتواند ایستاد
و تواند قیام را در ضمن راه رفتن بعمل آورد می نشیند و اگر بالمره عاجز باشد
از ایستادن می نشیند و اگر بعد از نشستن قدرت بر قیام بهم رساند کلا یا فی الجمله برخیزد
و اگر قدرت بهم نرساند مگر از برای قیام در حال رکوع قیام بعمل میآورد و اگر قدرت

البته در حال رکوع هم

نمی توان گفت که هیچ نماز نکرده اگر عاجز در حال قدرت بهم رساند مانند اینکه
نشسته قادر بر قیام شد ترک قرائت نموده برخیزد و نماز را اتمام میکند و در عکس قرائت
کنان می‌نشیند و اگر از برای رکوع قدرت بهم رساند لا عن جلس اگر هنوز در رکوع نرفته است
برخواسته احتیاطاً طمأنینه بعمل آورده در رکوع میکند و اگر بعد بهم رساند بود پیش
از ذکر یا بعد از ذکر بهمان کیفیت مختار است میشود و اگر بعد از رکوع قدرت بهم رساند
راست شده میایستد پس بعد از طمأنینه بزیر آمده سجده میکند و در نافله اختیار را
جلوس جایز است اگرچه اولی اینست که دو رکعت یک رکعت حساب میشود و با قدرت
مشروعیت بپهلو یا رو ببالا نماز نافله کردن و ایماء اشاره نمودن نیز بدست
جایز است نشسته یا خوابیده نماز کردن اگر صحت مریض بقول حاذق یا بتجربه خودش
موقوف باشد بر اینکه نماز را خوابیده بکند و همچنین اگر در کشتی باشد و نتواند نماز
در عجز آن بعمل آورد و داند که ایستاده دوار در سرش احداث میشود یا اینست
که گویم خوف زیادتی مرض و دیر خالق شدن و خوف تلف و حصول مشقت

بسیار

بسیار و مانند آنها نیز چنین باشد بنت و حقیقت آن و بطول و حصول
آن در بحث وضو و غسل جنابت گذشت و شرایط استدامه حکمیه در نیت
آن نیز گذشت و آنچه در اینجا علاوه آن باید مذکور گردد اینست که قصد خروج
منافی استدامه حکمیه است پس باید قصد نکند که صلوة را بهم زدم یا بعد از قرائت
بهم خواهم زد یا اگر شکی بکنم چون شکیات را نمیدانم نماز را بهم خواهم زد که در همه این
صور علی الاظهر نماز باطل است و اگر شک کند که قصد منافی کرده است یا نه
بشکش اعتبار ندارد و ذکر مستحب با قصد اعلام منافی نماز نیست مثل یا الله را
چنان بگوید که کسی را تنبه کند که طفل را محافظت کند از افتادن در آتش
و اگر یا الله را از برای مجرد اعلام بگوید نه بقصد ذکر اظهر بطلان نماز است
اگر کسی مخیر باشد مابین قصر و تمام مشکل است که تواند داخل نماز شود
بلکه تعیین قصر را تمام کند و بعد از تعیین کردن یکی مانند تمام و داخل شدن
در نماز عدول بدیگری مشکل است مگر اینکه در میان نماز قصد اقامه را بهم زند

درین مقام مباحث بسیاری در دو فایده مذکورست تکبیرة الاحرام و آن رکن
نماز است که بترک آن عمداً و سهواً نماز باطل میشود و صورت آن الله اکبر است
که در حال قیام با قدرت بران باید گفت زیرا که قیام در ضمن تکبیرة الاحرام رکنست
و باید تغییر الله اکبر بچیزی دیگر نکنند و اشباع فتحه با در اکبر نکنند که الف حاصل شود و همچنین
مد در ما بین همزه الله و لام مد نکنند که دو الف شود که نماز باطل است و با قدرت
بر لفظ ترجمه آن را نگوید و مستحب است بلند کردن تا برابر نرمه گوشها و باطن کفها
بسمت قبله بودن در آن وقت و انگشتان حتی انگشت ابهام متصل بودن
و بنا بر قول جمعی جدا انگشت غیر ابهام متصل بودن و اظهر است که در ابتدای گفتن
تکبیر وقت بلند شود و در انتهای آن با منتهی رفع رسیده باشد و رفع یدین در اثنای تکبیرات
مستحب و زینت نماز است و مستحب است که امام صوت خود را با مومنین بشنواند
و مستحب است که الله اکبر را جزم و وقف کنند و اکبر را اعراب ندهد حتی در اذان
و اقامه چنانکه گذشت و مستحب است بخاطر گذرانیدن عظمت و کبریای الهی و صغیر

کردن

کردن ماعدا او در ضمن تکبیر مستحب است شش تکبیر غیر از تکبیرة الاحرام در اول
هر فریضه و اول نماز شب و وتر و اول نافله زوال و اول نافله مغرب و اول
دو رکعت احرام و وتیره و کیفیت گفتن با ادعیه آن در دو فایده مذکورست
قراءت و مباحث آن در ضمن چند مسئله بیان میشود قراءت
واجب غیر رکنست پس ترک آن سهواً نماز باطل نیست و عمداً اخلال بکلمه یا حرف
آن حتی تشدید و مد موجب بطلان نماز است و ازین باب است اخلال باعراب
و حرکات و سکنات چه تغییر دهد معنی را مثل تبدیل کردن فتحه انعمت بضمه و چه
نه مثل ماند کسره دادن دال الحمد لله بنابر قراءت شاذه و معتبر قراءت
یکی از قراءات سبعه و ایشان نافع و ابن کثیر و ابی عمرو و ابن عامر و عاصم و حمزه
و کسائی است و بعضی قراءات غیر را نیز پسندیده اند باضافه ابی جعفر و یعقوب
و خلف و احوط اقتصار بر قراءات سبعه است و اجود اختیار قراءت عاصم است
از طریق ابی بکر و ابی عمرو و اظهر آنست که مد متصل و مد لازم مد غیر

بخواندن حمد میکند و اگر حمد را تمام نداند هر قدری را که داند میخواند و احوط
اینست که عوض آنچه نداند از فاتحه و بمقدار عدد حروف آنچه نمی داند از بقیه قرآن
بخواند با مراعات ترتیب ما بین اصل و عوض باین معنی که اگر دو آیه اول حمد را مثلا
نمیداند اول آن را میخواند و بعد عوض از قران میخواند و اگر آنچه نمیداند وسط حمد است
آن را در وسط قرار میدهد و اگر آنچه را نمیداند آخر حمد است مثلا عوض را
باتمام مقدم داشته بعد آنچه را که میداند میخواند و درین باب تفصیل طویلیست که در
دفع بر مذکور است   اظهر اینست که قران در فریضه حرام باشد و جمعی ۳
تصریح کرده اند که اگر بنیت وجوب یا استحباب قران شود نماز باطل میشود و
مراد از قران خواندن و جمع کردن ما بین دو سوره است بعد از حمد در غیر
لایلاف و الم ترکیف و الم نشرح و والضحی و احوط اینست که قران ما بین
سوره کامله و بعضی از آن سوره یا سوره دیگر نکند و اگر اصلاح مقصود نباشد
و آیه را مثلا تکرار کند مانعی ندارد و همچنین اگر فراموش کرده است کلمه یا آیه گذشته را

اعاده کند

اعاده کند تا بجا آورد و نیز مانعی ندارد اگر آیه ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار را در قنوت بنیت دعا بخواند چنانکه
دعا کردن بغیر قرآن نیز جایز است مانند یرحمک الله گفتن بعاطسی که الحمد لله گفته
اگر خود عطسه کند و دعا کردن در هر جای نماز از برای مطالب مشروعه دنیویه و اخرویه
با نیت آن در دخول آیه ادخلوها بسلام آمنین را بخوانند و تکرار در حمد و قرائت
و مع الظاهر تکرار قائم مقام قرائت سوره میشود و عدول از سوره بسوره که
جواز آن مذکور میشود و قران نیست و در نافله قران مکروه یا محرم نیست
واجب است بر مرد جهر در قرائت صبح و دو رکعت اول مغرب
و دو رکعت اول عشا و در بقیه اخفات و واجب است مگر در بسم الله در حمد و سوره
که در همه نمازها جهر با آن مستحب است و در باقی اذکار از برای امام جهر مستحب و از برای
ماموم مکروه و از برای منفرد هر یک از جهر و اخفات جایز است و اولی اینست
که ماموم در قنوت نیز هر چند جهر با آن مستحب است صوت خود را بامام نشنواند

واجد است جهر است در بار منفرد و زن بتواند جهر نمود در موضع جهر در
اگر اجنبی صوت او را نشنود و اگر صوت خود را بشنواند با جنبی در جائیکه شنوا نبودن
حرام است مانند اینکه اجنبی از شنیدن صوت او لذت ببرد و الظهر بطلان نماز زن است
واحوط اینست که زن در موضع اخفات اخفات کند و جاهل مسئله معذور است
و همچنین اگر سهواً در موضع اخفات جهر کند یا بالعکس و اگر در میان نماز علم بهم رسد
یا بخاطر آورد که مثلاً باید جهر کند و اخفات کرده است از همانجا در بقیه جهر میکند
و اعاده ما سبق ضرور نیست و علی الاظهر جهر و اخفات دو کیفیت متضادند
پس در جهر جوهر صدا نمودار میشود و نه در اخفات و اقل اخفات اینست
که اگر مانعی نباشد مانند وزیدن باد یا صوت آب جاری خود صوت خود را بشنود
و اگر بجای لغت مذهب اقتدا کرده باشد مانند حدیث نفس که خود نیز نشنود کافی نیست
و بسم الله در اول هر سوره بغیر از برائت جزء سوره است   ترتیب در حمد و سوره
واجب است و همچنین در آیات آنها پس اگر سوره را سهواً پیش از حمد بخواند بعد از حمد

اعاده

اعاده سوره کند و همچنین در آیات و موالات نیز لازم است پس اگر سکوت
طویل بعمل آورد که از قاری بودن بدر رود و قرائت را اعاده کند
اگر از راه سهو باشد و عمداً یا جاهلاً نماز را اعاده کند و اگر از مصلی بودن
بیرون رود نماز را اعاده کند علی الاظهر هر چند در صورت سهو باشد
و علی الظاهر رعایت صورت حمد و سوره در نماز واجب است نه اینکه حمد و سوره
را بشیده بخواند مانند شماره کردن چیزی   حرام است در نماز واجب
سورهای عزیمه خواندن یعنی الم سجده و حم سجده و والنجم و اقرأ باسم ربک و
اقتدا کردن در غیر تقیه بلکه یکی از آنها را خواندن نیز جایز نیست و اگر سهوا
قرائت کند عدول میکند بسوره دیگر هر چند از نصف یا از موضع سجده گذشته
باشد و اگر سهوا بخواند در فریضه از برای سجده ایما و اشاره میکند و بعد از نماز
اعاده سجده میکند و در نافله فوراً سجده مینماید و محل سجده بعد از تمام کردن آیه سجده است
و در حم فصلت بعد از ان کنتم ایاه تعبدون و در این سجده طهارت از حدث

ونداند که بسم الله را به نیت همین سوره گفته است باید التفات میکنند و اگر الم السجده
کهف و عادت دارد بخواندن توحید توحید میخوانند و اگر عادت ندارد و میدانند
که به نیت بسم الله گفته است احوط اینست که به نیت توحید بسم الله را اعاده کند
درین باب بعضی از فروض پیش ازین در ذخایر مذکور است رکوع است
و آن رکنیست که بترک آن عمداً و سهواً نماز باطل میشود و آن در هر رکعتی
سوای نماز آیات یکمرتبه است و واجب است در آن منحنی شدن بقدری که کف
دست فی الجمله بمحاذی زانو واقع شود که اگر خواهد چیزی از کف را بزانو برساند
و باید انحنا از برای رکوع باشد نه از برای برداشتن چیزی مانند مهر از زمین
والا باید راست ایستاده از برای رکوع انحنا بعمل آورد و اگر شک در رکوع کرده و راست
ایستاده انحنا بعمل آورد و بعد بخاطر آورد که من رکوع کرده بودم چون رکن مکرر شده است
نماز باطل است و اگر بقصد سجود انحنا بعمل آورده پس بخاطر آورد که رکوع نکرده ام
پس بعنوان انحنا خود را بحد رکوع رساند پس بخاطر آورد که یقیناً رکوع کرده بودم

للبطلان

للبطلان نماز معلوم نیست زیرا که انحنا مکرر نشده است و ذکر در رکوع واجب است
و اظهر اینست که هر ذکری حتی لا اله الا الله و الحمد لله و سبحان الله کافی باشد
در حال اختیار و احوط اینست که در حال اختیار سبحان ربی العظیم و بحمده
گفته یا سبحان الله را سه بار بگوید یا سبحان الله را یکمرتبه در حین اضطرار بگوید
و واجب است طمأنینه در حین ذکر با قدرت و رفع راس و طمأنینه بعد از رفع
راس با قدرت نیز واجب است و حدی ندارد و با عجز ساقط است و اگر
عاجز از انحنا باشد چه بتکیه مانند عصا و چه بی آن و چه بمیل بطرف راست
یا چپ ایما میکند بسر و با عجز بچشم و کسیکه بتقریب پیری یا از روی خلقت منحنی
بمقدار انحنای حد رکوعی باشد از برای رکوع انحنا بیشتر میکند و اگر تواند عصا
تکیه نموده مهره پشت خود را راست کند راست شده از برای رکوع با انحنای خلقی
اکتفا میکند و اگر انحنایش بیشتر از حد رکوع باشد و مانند عصا تواند ببلند
تر از قد انحنای رکوع در قیام ایستاد تا در رکوع منحنی شود بقدر انحنای رکوعی

ریخته باشد بکمال خود بود و گردنش کشیده و چشم خود را پوشیده و برداشتن
دیگر ما بین قدمها را مستحب است نگاه کردن و سه مرتبه ترتیل ذکر سبحان ربی العظیم
و بحمده گفتن چون درست راست شد سمع الله لمن حمده گفتن پس ایستاده تکبیر گفته دستهای
خود را تا برابر روی خود بلند کرد پایین آمده دستهای خود را پیش از زانوها بر زمین
گذاشت و موافق صحیح دیگر دستها را برابر رو میگذارد بلکه پایینتر کمی از دستها
باشد و محاذی حقیقی زانوها میگذارد بلکه اندکی منحرف از محاذات میگذارد و سه مرتبه
گفت سبحان ربی الاعلی و بحمده و هیچ جزوی از بدن خود را بر عضوی دیگر
نگذاشت و بر هشت عضو سجده کرد جبهه و دو کف دست خود و دو کاسه زانو
و دو انگشت ابهام پا و بینی و در نمود و ضع بینی بر زمین سنت است پس رفع راس
از سجده کرده درست نشست گفت الله اکبر پس نشست بر جانب چپ خود و گذاشت پشت
پای راست را بر شکم پای چپ و گفت استغفر الله ربی و اتوب الیه پس نشسته تکبیر
گفت و سجده ثانیه را بجا آورد و گفت در آن آنچه در سجده اول گفته بود و ملکدا از زمین حرکتی
میکند از روی وجوب و غیر مستوی الخلقه که دستش کوتاه یا دراز باشد
بمستوی الخلقه رجوع میکند و مستحب است تکبیر از برای رکوع و بعض حدیث ایستاده
تکبیر میگوید و جماعتی بموافقت شیخ طوسی تجویز کرده تکبیر در حین خم شدن را
و منعی بر آن ظاهر نیست و رفع یدین در این تکبیر بلکه در همه تکبیرها مستحب است و
منحیات در حال قیام و رکوع و سجود و جلوس از صحیحه حماد طلب کنند
که در ذخایر مذکور است و محصل آن بر وجه اقتصار اینست که معصوم رو بقبله
ایستاده دستها را آویخت بر رانهایش که انگشتانش بهم چسپیده بود و پاها را
نزدیک یکدیگر گذاشت که در میان آنها سه انگشت فاصله بود و سر انگشتان پاها
بسمت قبله بود و با خشوع و مسکنت الله اکبر گفته حمد و سوره را بترتیل خواند پس
ان مقدار که نفس بر آن کشیند صبر کرد پس الله اکبر را ایستاده گفت پس رکوع کرد و گذاشت
کفهای خود را بر زانوهای خود در حالتی که انگشتهای دستهایش گشاده بود و رد نمود
زانوهای خود را بعقب خود تا اینکه پشتش راست شود که اگر قطرهٔ روغن یا آب بران

ابلهٔ

بکشد تا آنرا

احوط اینست که پیشانی را برداشته بر موضع صحیح رسانند نه اینکه پیشانی را

برداشته بر موضع صحیح بگذارد اگرچه حکم به بطلان نمیکنیم اگر چنین کند و حکم

دیگر ذکر سجود و سجده بر هشت عضو در رکوع گذشت و عمدا اخلال بعضوی از این اعضای

هشتگانه مبطل نماز است نه سهوا در غیر جبهه و جاهل معذور نیست و در وقت اعاده

و در خارج قضا میکند و واجب در هر یک مسمی است و واجب در وضع

دستها باطن کف است و در دو انگشت بزرگ پا لزوم وضع باطن معلوم نیست

و واجب است سنگینی بر جمیع اعضا انداختن و اگر بر پنبه یا پشم مهر گذاشته

شود اول باید کوبیدن آن را سفت میکند و عاجز از سجود ایما میکند بسر

پس بچشم و اگر پیشانی دمل داشته باشد گودالی میکند تا صحیح از جبهه بزمین

برسد و اگر در گذاشتن جبهه بالمره معذور باشد یکی از دو طرف از جبین را

میگذارد و احوط تقدیم یمین است و با عجز از آن بر ذقن یعنی چانه سجده میکند

و با عجز از آن ایما میکند با خم شدن بمقدار سجده   گذشت مستحب بودن

فرود

فرود آمدن مرد اول بر دستها و اولی تقدیم دست راست است بر دست چپ

و زن بر زانوها فرود میآید و در وقت برخاستن اول دستها را از زمین جدا

میکند پس زانوها را عکس مرد و زن در رکوع پر خم نمیشود و دستها را

بالاتر از زانوها در حین رکوع میگذارد و اظهر اینست که خم شدن تا حدی

از کف دست زن بزانو برسد لازم است هر چند دستها را بالای زانو میگذارد

و پاهای خود را در حین ایستادن جفت و متصل میکند و دستها را بسینه خود ضم

میکند و بقیه احکام از سجده کردن زن و تکرار ذکر سجود و وضع نشستن بین السجدتین

و استغفار گذشت و نیز مستحب است نشستن بعد از سجده ثانیه که آن را جلسه استراحت

گویند و نیز مستحب است که بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد در حین برخاستن یا بگفتن

اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد و اگر خواهی و ارکع و اسجد هم بگو و مروی است

که جناب امیرالمؤمنین علیه و علی اخیه و آلهما السلام چون در دو رکعت اول برمیخواستند

بحولک و قوتک اقوم و اقعد میگفتند   تشهد و آن واجب است

در هر دو رکعتی در رکعت آخر و در آخر رکعت سیم و چهارم در سه رکعتی و چهار رکعتی
نیز واجب است تشهد اول تنها دو شهادتین و صلوات است و اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا رسول الله کافیست و احتیاط این است که در شهادت اول
وحده لا شریک له را نیز ضم کند و بجای رسول الله عبده و رسوله بگوید پس صلوات
بگوید باین نوع اللهم صل علی محمد و آل محمد و در تشهد ثانی نیز واجب همین مقدار است
و سلام سیم بر و از جمله مستحبات بسم الله و بالله و خیر الاسماء لله پس از شهادتین گفتن
و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته بعد از صلوات در تشهد اول گفتن است و بسط در
ذکر و ادعیه تشهد در ذخایر داده شده است هر کی خواهان رجوع کند
اظهر وجوب یکی از دو صیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته است و اگر صیغه اول را بگوید صیغه ثانی مستحب است و عکس نیست و بعد الظاهر از
نماز خارج میشود هر چند قصد خروج نکند و بنا بر مشهور منفرد سلام را در تعقیبه
کرده اشاره بگوشه چشم خود بسمت دست راست کند و امام نیز بصفحه روی

خود

خود بسمت یمین میکند و ماموم دو سلام بصیغه السلام علیکم میگوید یکی بسمت دست
راست و دیگری بسمت دست چپ هر چند در آن طرف کسی نباشد و دیواری باشد
و مستحب است که امام بصیغه السلام علیکم قصد انبیا و ائمه و حفظه و ماموین کند
و اینکه از جانب خدا ایشان میکند سلامتی و ایمنی از عذاب روز قیامت را
و ماموم بسلام اول قصد جواب سلام امام میکند و اظهر این است که این رد سلام
واجب نباشد و در صیغه ثانیه قصد انبیا و حفظه و ماموین میکند و منفرد نیز
بسلام خود قصد انبیا و ائمه و حفظه میکند

در ذکر بقیه مستحبات

بعنوان اختصار مستحب است قنوت در عقب رکعت دوم قبل از رکوع خصوصا در
نماز جهریه و خصوصا در صبح و مغرب و بهترین قنوتها کلمات فرج است و
طول آن مستحب است بدعا و دعا افضل است از قرآن بمقتضای روایت بعضی
نماز که در ذخایر مذکور است و در آن اکتفا به سه سبحان الله بعنوان کرد و بعنوان
در آن دعا از برای مومنین و نفرین بر اعدای دین و منافقین کردن و در جمعه دو قنوت است

آن وسیل این اقل سوی اول است و رساله مبسوطه عربیه در آن این اقل نوشته و بود از آن
کلام را مبسوطا در شرح ارشاد ذکر نموده و در دفاتر اشاره فی الجمله نموده است
و وقت این نماز در وقت زوال آفتاب در روز جمعه است بنا بر قول اکثر و ممتد است
تا سایه هر چیزی مثل همان چیز شود و اگر کسی در وقت ادراک شود ادراک
جمعه و اگر کمتر ادراک شود مانند تکبیر احتیاط اعاده ظهر است بعد از تمام کردن
جمعه و شرط این نماز واقع ساختن آنست بجماعت و اقل جماعت پنج نفر است که یکی
از ایشان امام باشند و شکی نیست که ماموین باید قصد اقتدا بکنند و احتیاط
اینست که امام نیز قصد امامت ایشان را در نظر داشته باشد و دو خطبه قبل از نماز
ایستاده با قدرت بر قیام واقع ساختن است که هر یک از این دو خطبه مشتمل بر حمد خدا
بلفظ الحمد لله و صلوة بر پیغمبر و آل او علیهم الصلوة والسلام باشند و احتیاط اینست
که مشتمل بر نهی و تنبیه نیز باشند و مشتمل بر وعظ و قرائت سوره خفیفه نیز باشد
در خطبه اول و فصل مابین دو خطبه بجلوس و خواندن آیه ان الله یامر بالعدل والاحسان الخ

الاخر

در خطبه ثانیه نیز باشد و کلام در وجوب یا رجحان آنها کلا یا بعضا و عدم
آنها در دفاتر مذکور است شروع نیست واقع ساختن دو جمعه در کمتر از
یک فرسخ و اگر دو جمعه کذارده شود ثانی باطل است اگر سبقی و سابقی معلوم باشد
پس لاحق با امکان تعدد یک فرسخ دور شده جمعه میکذارند و اگر سابق و لاحق
معلوم نشود با علم بحقیقی سبقی و دور رسیدن یک فرسخ هر دو طایفه جمعه میکذارند
و با عدم امکان در هر دو مقام ظهر را اعاده میکنند و اگر مقارن بودن
این دو جمعه یا سابق و لاحق بودن هیچیک معلوم نباشد و بعد یک فرسخ
از یکدیگر دور نتوانند شد همه یکجمعه اعاده میکنند و اولی اعاده ظهر با جمعه
است باید که عدد معتبر در وجوب جمعه یا سوم و چه امام متصف بتکلیف
و ذکوریت و حریت و مسافر نبودن و سالم بودن از کوری و عرج
و مرض و پیری مانع از قدرت بر حضور و دور نبودن مسکن به بیش از دو فرسخ
باشند و ظاهر اینست که اگر این جماعت غیر از بنده و زن حضور بهم رسانند

میتوانند جمعه گذارد و عدد جمعه نیز با ان متحقق میشود بلکه بنده نیز چنین است اگر
جمعه از ترس فوات نماز را در اول وقت میتوانند چهار رکعتی بجا آورد و در جمعه
که دو خطبه پیش از نماز جمعه خوانده شود و صوت بلند شود که عدد معتبر بشنوند و حرام است
سفر بعد از زوال قبل از نماز جمعه و مکروه است بعد از طلوع صبح قبل از زوال و همچنین حرام است
اذان ثانی و مراد از ثانی در روز جمعه است هر چند پیش روی خطیب باشد اگر اذان
شروع قبل از ذکر گفته شده باشد و بیع کردن نیز در وقت وجوب جمعه بعد
از نماز جمعه حرام است و لکن اگر واقع شود صحیح است با اینکه معصیت کرده است
و ظاهر اینست که واجب باشد بر طالب ساکت بودن در حین خطبه و تکلم کردن
امام و ماموم که عدد جمعه با ایشان متحقق میشود در حین خطبه مکروه است در حال ضرورت
مگر از جهت افتادن طفل بچاه و احوط اینست که هر چه در نماز حرام باشد در خطبه
بعمل نیاید و کسیکه از زحام جمعه نتواند سجود را در رکعت اول ادراک نمود بعد از برخواستن
مامومین سجده نموده با امام ملحق میشود قبل از رکوع و اگر نتوانست سجده را ادراک
کرد

کرد در رکوع ملحق نمیشود و در سجده ثانیه اگر تواند متابعت نموده رکعت اول خود
حساب میکند و رکعت ثانی را بعد از اتمام نماز امام خود بعمل میآورد و اگر سجده ثانی را
با امام هیچ ادراک نکرد ظهر را اعاده میکند و اگر رکوع اول را نتوانست ادراک
کردن با امام و نه قبل از سجود امام صبر میکند تا رکوع رکعت ثانی را دریابد با امام
یا قبل از سجدهای امام و آن را رکعت اول خود حساب میکند و مستحب است که خطیب
مواظب نماز در اول وقت و واعظ متعظ باشد و در حال خطبه بر چیزی مانند
شمشیر یا عصا یا کمان یا چوب دستی تکیه نموده و سلام بر مردمان کند چون بر
منبر آید و بنشیند بر منبر تا مؤذن اذان بگوید   در نماز
عیدین است و این نماز بشرایط جمعه واجب است و دو خطبه علی الظاهر شرط
نیست چنانکه در جمعه شرط بود بلکه مستحب است و ظاهر علما اعتبار وحدت است
در این نماز مانند نماز جمعه اگر وجوب بالعقد آید یعنی در یکفرسخ دو نماز نشود با انتخاب تعدد
مانع ندارد و اگر شرایط وجوب متحقق نشود جماعت و فرادی علی الاظهر میتوان کرد..

میخواند و قنوت خوانده رکوع میکند و رفع راس نموده باز حمد و سوره میخواند میکند
میخواند و پیش از رکوع چهارم قنوت میخواند بهمین نوع پنج رکوع میکند و در راس
رفع راس از رکوع الله اکبر میگوید و چون رکوع پنجم تمام شد سمع الله لمن حمده
گفته بسجده میرود و بعد از دو سجده برخواسته باز حمد و سوره میخواند و قنوت میخواند
و ترتیب سابق پنج رکوع نیز در همه جا درین رکعت بعمل میآورد و بعد از رکوع آخر
سمع الله لمن حمده گفته بسجده کرده تشهد و تسلیم میخواند پس درین نماز جمع ده رکوع است
ده رکوع و پنج قنوت میخواند یعنی پیش از هر جفتی از رکوع مانند دوم و چهارم
و ششم و هشتم و دهم قنوت میخواند این اگرچه در بعد میآید
ولیکن از برای عامی آسانست و قسمی دیگر است که زود تر از این میشود و آن
اینست که بعد از حمد در رکوع اول تبعیض در سوره میکند یعنی یکسوره مانند قل هو الله احد
پنج حصه میکند و یکحصه را بعد از حمد خوانده رکوع نموده بعد از رفع راس حصه دیگر
از سوره را می خواند بی حمد و بهمین نوع تبعیض در سوره کند تا پنج رکوع یکحمد و یکسوره

خوانده شود

خوانده شود و در رکعت ثانی نیز چنین میکند   اول وقت این نماز در ۲
خسوف و کسوف از ابتدای گرفتن آفتاب و ماه است و آخر وقت آن
ابتدای واشدن است بنا بر قولی و اظهر اینست که آخرش تمام واشدن است
و اظهر در زلزله اینست که نماز واجب باشد هر چند وقت فراخ نکند از برای
نماز و شاید احوط در خسوف و کسوف نیز چنین باشد و نماز مادام العمر
اداست در زلزله   اگر مطلع بر خسوف و یا کسوف نشد مگر بعد از
تمامی انجلا قضا لازم نیست مگر آنکه تمام قرص گرفته باشد و در سایر آیات
مانند رعد اگر بعد از رفع شدن اطلاع بهم رسانید معلوم نیست لزوم قضا
و اگر اطلاع شد و عمدا یا نسیانا نماز نکرد قضا میکند   مستحب است نماز آیات را ۴
با جماعت کردن و در قرائت جهر کردن و طول دادن بمقدار زمان
خسوف و کسوف و اعاده نماز اگر قبل از انجلا فارغ شود یا نشستن و مشغول
دعا شدن   اگر کسوف در وقت فریضه یومیه واقع شود هر یکی

مضیق است آن را مقدم نگه میدارد و با وسعت وقت از برای هر دو
اختیار دارد و اولی تقدیم حاضره است و اگر بگمان وسعت وقت حاضره مشغول
آیات شد و در میان نماز مضیق بودن وقت حاضره معلوم شد نماز را قطع
کرده حاضره را میکند و بعد از نماز حاضره نماز آیات را از جائی که ترک کرده
بود تمام میکند و احوط اعاده نیز هست اگر ماموم رکوع را اگر رکعت را در رکعت
اول ادراک نکرد مشغول که تواند در نماز داخل شد و با امام سلام داده یا
رکوع را در رکعت ثانیه ادراک نکرد مشغول که تواند درین رکعت داخل شد
و رکعت دیگر را فرادی کند و تفصیل کلام و اطلاع بر زیاده برین از احکام از خارج
است یعنی ماخوذ میشود   در نماز نیست که بنذر یا عهد یا یمین برین کس لازم
میشود و شرطهاست در ان مشروع بودن هیئتی که متعلق نذر است مثلا نذر
دو رکعت نماز مانند نماز صبح کردن نه اینکه نذر کند که پنج رکعت بیک
سلام نماز کرده باشد یا نماز بی قرائت کرده باشد باطل است و اگر کسی نماز واجب

مانند

مانند ظهر را مثلا نذر کند نذرش منعقد میشود پس اگر نماز را نکرد کفاره
نذر برو لازم میشود و لا اقل معلوم نیست صحت نذر اگر نذر کند که چهار رکعت
نماز بیک سلام کنم و اگر دو رکعت نماز در زمان یا مکانی که مزیت و رجحانی
ندارد نذر کند منعقد میشود و اظهر اینست که نذر ایقاع در کعبه نماز
که کرده است نیز منعقد میشود و اینکه نماز نافله نذر توان کرد هر چند نماز قضا
در ذمه داشته باشد و صحیح نذر دو رکعت نماز بی سوره یا با سوره فاتحه
نشسته و هر چه در نماز نوافل شرط یا واجب است از طهارت و ستر عورت
و مانند آنها در نماز منذور نیز شرط و واجب است آری چون نافله در راه
سواره و پیاده و بر خلاف جهت قبله صحیح است اگر بهمین هیئت نیز نذر
کند واقع ساختن نافله را واجب میشود و حکم عهد و یمین نیز مانند
نذر است   از اقسام نماز واجبه نماز احتیاط است در شک میان سه
و چهار مثلا چه بنا بر اکثر گذاشته بعد از نماز تلافی میکند و نماز قضا است

باشد غصبی و نجس یا جامه نجس و غصبی بی عذر داخل نماز شود و چه بجهة غیر ازین مثل
نخواندن حمد کلا یا بعضا یا رکنی متعلق شود مثل اینکه ترک رکوع و چه متعلق خلل
کیفیت و صفات لازمه نماز باشد مانند جهر و اخفات یا از راه خلل ترک
منافیات باشد مثل اینکه عمدا فعل کثیر که محو صورت نماز کند بعد آورد پس در
جمیع این صور نماز باطلست آری جاهل مسئله در جهر و اخفات معذورست
و همچنین جاهل بغصبیت ثوب و مکان و آب و جاهل بمیتیکه جلد اگر ظاهر شود
بعد از نماز غصب بودن یا میته بودن معلوم شود و حال اینکه جلد را از بازار
مسلمانان از دست مسلم یا مجهول الحال خریده باشد نه اینکه از کافر خریده باشد
مگر اینکه داند که او از دست مسلمانان گرفته است و اعاده میکند نماز را اگر داند
که جامه نمازی است یا نه بنابر مشهور فصل در خللیکه از روی سهو واقع
شود و آن باعث بطلان است اگر شرط یا رکنی متعلق شود مثل اینکه نیت یا قیام
در ضمن نیت و تکبیر یا رکوع را سهو کند یا تکبیرة الاحرام را سهو کند تا داخل قرائت
شود

شود یا رکوع را سهو کند تا داخل سجود شود بنابر مشهور یا هر دو سجده را فراموش
کند تا داخل رکوع شود و همچنین باطل است بنابر مشهور و اظهر اگر رکعتی یا
بیشتر در نماز چهار رکعتی یا سه رکعتی زیاد شود اگرچه در رکعت آخر بقدر تشهد
خواندن نشسته و تشهد را نیز خوانده باشد بی سلام و اگر در رکوع رکعت
پنجم داخل نشده باشد رکعت را منهدم ساخته آنچه کم کرده است از تشهد
و سلام میکند با دو سجده سهو و همچنین باطل است اگر سهوا در نماز فرادی
رکنی زیاد کند و اگر یک رکعت یا بیشتر را سهوا ترک نموده سلام دهد پس اگر
منافی هیچ فعل بیاورده باشد برخواسته بقیه را میکند و دو سجده سهو از
برای سلام بیموقع میکند و اگر منافی بعد آورده است که سهوا و عمدا مبطل است
مانند حدث و استدبار قبله نماز را از سر میگیرد بنابر مشهور و اظهر و اگر منافی
منافی است عمدا نه سهوا مانند تکلم بقیه را بعد آورده با سجده سهو این بنابر آن است
آنچه مروی است از مولای ما صاحب الزمان علیه و علی آبائه السلام که اگر

ظهر را سهواً در دو رکعتی سلام داده باشد و در دو رکعتی عصر بخاطر آورد این دو رکعتی
عصر را بقیه ظهر حساب میکند و نیز اظهر آنست که اگر سهواً سلام را فراموش نموده
باشد و منافی بعد آورده باشد که عمداً و سهواً منافیست مانند حدث نماز باطل باشد
نه منافی که عمداً منافی باشد مانند تکلم پس سلام داده نماز صحیح خواهد بود
واگر دو سجده را سهوا کند و نداند که از یک رکعت است نماز باطل باشد یا از دو رکعت
اظهر بطلان صلوة است واگر داند که از دو رکعت است و نداند که از دو رکعت
اول است یا از دو رکعت آخر اظهر صحت نماز است اگر خلل بغیر رکن متعلق شود پس
این سه قسم است قسم اول آنست که صحیحست و تدارک ندارد مثل آنکه حمد و سوره
یا یکی از آنها را فراموش کرده رکوع کند یا ذکر در رکوع یا طمانینه در آن را فراموش
کند و تا رفع راس کند یا رفع راس و طمانینه بعد از رفع راس را فراموش کرده در سجده
داخل شود یا ذکر در سجده اول یا ثانی یا طمانینه در یکی از ایشان را یا وضع یکی از
اعضای سجود را بر زمین بغیر از پیشانی فراموش نماید تا رفع راس کند یا رفع راس و طمانینه

بعد از

بعد از رفع راس را در سجده اول فراموش کند تا در سجده دوم داخل شود
قسم ثانی آنست که نماز صحیحست و تلافی میخواهد مثل آنکه حمد را فراموش کرده
یا سوره را و قبل از رکوع بخاطر آورد پس گذشته آنچه را که نکرده است بعمل میآورد
واگر یک کلمه حمد را مثلاً نخوانده باشد همان را و مابعد آنرا میخواند و حمد را از سر
نمیگیرد مگر آنکه موالات بهم خورده باشد وهمچنین تلافی میکند اگر رکوع را
ترک کرده و هنوز سر بسجده نگذاشته یا سجده ثانی سهو کلاً یا بعضاً فراموش نموده
و در رکوع بعد داخل نشده است برگشته بهمان ترتیب تلافی مافات میکند
وهمچنین اگر در تشهد باشد و قبل از سلام بخاطر آورد واگر بعد از سلام بخاطر آورده
که دو سجده را ترک کرده است نماز باطل است وهمچنین اگر تشهد یا یک سجده را
فراموش کرده باشد و پیش از رکوع بخاطر آورد ولیکن اگر جلوس ما بین
سجدتین را نیز فراموش کرده باشد اول جلوس بعمل میآورد و بعد سجده
میکند پس آنچه لازم بعد از این سجده است بعمل میآورد هر چند کرده باشد

سه میگذارد و نقصان احتمالی که یک رکعت است بعد از نماز مخیر است در آن که آن را
ایستاده یک رکعت بعمل آورد یا نشسته دو رکعت کند تا قائم مقام یک رکعت شود ۲
دو و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذاشته نقصان احتمالی را که دو رکعت است
دو رکعت ایستاده تلافی میکند و بهتر اینست که دو سجده سهو نیز بکند بمقتضای حدیث
صحیح دو و سه و چهار پس بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذاشته ۲
اول دو رکعت ایستاده پس دو رکعت نشسته میکند و اظهر اینست که یک رکعت ایستاده
دیگر بعوض دو رکعت نشسته میکند و اظهر اینست که یک رکعت ایستاده دیگر بعوض
دو رکعت نشسته میتواند نمود اگرچه احوط نشسته کردن است ۴
شک مابین سه و چهار بنا بر چهار گذاشته تلافی بعد از نماز یا یک رکعت ایستاده
یا دو رکعت نشسته میکند و اگر شک متعلق به پنج شود صورتهای بسیار
میشود که در بعضی از آنها نماز صحیح است مثل شک در میان چهار و پنج بعد از
اکمال سجدتین بنا بر چهار میگذارد زیرا که آن اکثر صحیح و تلافی ندارد

جز دو سجده سهو و اگر شک مابین سه و چهار و پنج شود بعلاوه آن عمل دو
چهار نیز میکند و اگر شک مابین دو و سه و چهار و پنج شود بعد از اکمال عمل
دو و سه و چهار بعمل بیاورد با سجده سهو و در شک مابین دو و چهار و پنج عمل
دو و چهار را میکند با سجده سهو و اگر نشسته مابین سه و پنج کند اظهر
بطلان است و اگر ایستاده چنین شک کند رکعت را منهدم نموده عمل دو
و چهار را میکند با دو سجده سهو و اگر در حال قیام شک کرد اند به پنج متعلق
شود بنا بر عمل از آنچه گفتیم فی الجمله معلوم میشود زیرا که اگر شک مابین چهار
و پنج شود در رکعت را منهدم نموده عمل سه و چهار را میکند و اگر شک مابین
سه و چهار و پنج است و بعد از انهدام رکعت عمل دو و سه و چهار را میکند
و اگر شک مابین دو و سه و چهار و پنج باشد نماز شک باطل است زیرا که
اکمال سجدتین نشده است و اگر در رکوع داخل شده شک به پنج متعلق شود
در هر صورتی که هست تا اکمال سجدتین شود مانند قبل از ذکر رکوع و بعد از ذکر

قبل از رفع راس در سجده اول و همچنین در جمیع این صور احتمالی است که رکعت
تمام شود با سجده سهو و حکم بصحت نماز شود و محتمل است بطلان و آن اظهر است پس اگر اتمام
اعاده نیز نماید و اظهر اینست که اگر شک بیش متعلق شود شکش در بعضی از صور
صحیح باشد با عمل احتیاط و تفصیل آن از ذخایر معلوم میشود   اگر بعد از شک از روی
تأملی واقع شده شک بظن منجر شود عمل بظن میکند پس نماز احتیاط خیر در شک ما بین
دو و سه قبل از اکمال سجدتین اگر مظنون شود که دو است بنا بر آن گذاشته عمل احتیاط نمیکند
واجبی نماز احتیاط حدث است و نیت کافی نیست و سوره ندارد و جهر به بسم الله ۳
آن بنجاست و بفاصله نماز احتیاط را باطل میکند مانند تکلم بعد بیاورد و اگرچه در نماز
معتبر است از شرایط مانند طهارت و ستر عورت و استقبال قبله شده در آن نیز معتبر است
و اظهر اینست که اگر ما بین نماز اصل و احتیاط حدثی واقع شود در رفع حدث شده
احتیاط بعد آید نماز صحیح باشد   اظهر اینست که اگر در نماز احتیاط ۴
شک کند ما بین یک و دو بنا بر دو گذارد و اگر در دو و سه شک کند که آن را دو

دانسته

دانسته نماز را اتمام کند و اعتنا بشک نکند هرچند بعد از رفع و قبل از اکمال سجدتین باشد
محلا بشک در رکعات اعتنا نمود در نماز احتیاط احتیاطی در کار نیست و همچنین
اگر سهوی کند که اگر در نماز اصل میکرد سجده سهو بایست کرده باشد سجده سهو میکند
و همچنین اگر شک در افعال نماز احتیاط کند و محل باقی باشد اعتنا بشک میکند و
تفصیل کلام در آن از ذخایر مطلوب میشود   شک امام اعتبار ندارد با حفظ
ماموم و بالعکس یعنی شک ماموم اعتبار ندارد با حفظ امام پس اگر ماموم شک در نماز صبح
صبح ما بین یک و دو شک کند که اگر منفرد چنین شکی میکرد نمازش باطل بود نمازش
صحیح خواهد بود چون امام حفظ کرده است که یکیست شده و بالعکس اگر امام شک کند
و ماموم حافظ باشد هر دو رجوع باو میکنند و اگر ماموم ثانی حافظ نباشند در
صورتی که هر یک از امام و ماموم شک کنند متفق علیه در شک بر میگردند شده
امام شک کند در دو و سه و ماموم در سه و چهار متفق علیه سه است هر دو بنا
بر سه بگذارند و اگر متفق علیه داشته باشند و نه حافظ و نه غلبه گمان قبل

و اگر ماموم شک کند و امام نیز
شک داشته باشد و ماموم دیگر
حافظ باشد م

اگر غیر رکن باشد مانند اینکه شک در یک سجده کرده بود و بعد از تلافی بخاطر آورد
که سجده را کرده بود پس چنین کسی بعد از نماز دو سجده سهو میکند و باطل میشود اگر رکن
مکرر شده باشد مانند اینکه در رکوع شک کرده و تلافی کرده باشد چنانکه
گذشت لیکن اگر شک در رکوع کند و لیکن اعتبار ننموده سجده کند و بعد از سجده بخاطر
آورد که رکوع نکرده بود نمازش باطل بود زیرا که زیادتی و نقصان رکن عمداً و سهواً
مبطل نماز است   محل سهو در چیزی باقیست تا در رکنی داخل نشده است
یا اگر تلافی کند تکرار رکن لازم نیاید پس اگر ذکر رکوع را سهو کرده باشد
و بعد از رفع راس بخاطر آورد تلافی نمیکند زیرا که اگر برگشته رکوع کند با ذکر رکن مکرر
میشود و اگر یک سجده یا هر دو سجده یا تشهد را اشتباه سهو کرده باشد و برخواسته و قرائت
نیز کرده باشد تا رکوع نکرده است باید برگردد و آنچه را نکرده است بعمل آورده
بقیه را بترتیب بعمل بیاورد یعنی قرائت را میخواند هرچند خوانده باشد و اگر در رکوع
یا در اشکال مفروض داخل شده باشد برنگردد زیرا که اگر برگردد و چون بقیه را بترتیب

باید

باید بعمل آرد تکرار رکن میشود پس سهو شده را بعد از نماز تلافی میکند اگر غیر
رکن باشد مانند یک سجده یا تشهد یا سجده سهو و اگر رکن باشد نماز باطل است
مشهور اینست که سجده سهو در پنج موضع واجب است   در سهو کردن
در یک سجده یا تشهد تا رکوع کند   در تکلم کردن و سلام دادن بی موقع
سهواً   در شک مابین چهار و پنج در جائی که صحیحست و بعضی قائل شده اند
در نشستن بی موقع و برخواستن بی موقع و در این نیز اگرچه حدیث صحیح وارد است
حکم بوجوب ظاهر نیست اگرچه احوط اینست که ترک نشود و اولی اینست
که در هر زیاده و نقصانی که باعث بطلان نشود دو سجده سهو کرده شود در
در هر جا که سجده سهو مذکور شد مراد از آن دو سجده است که نیت کند بعد از آن
سر بزمین گذاشتن و اگر امام باشد و ماموم باید در سجده با او تبعیت کند
پس الله اکبر قبل از سجود از برای اعلام ایشان میگوید و الا ترک در کار نیست و چون
سر بسجده گذاشت چه امام و چه ماموم و چه منفرد در هر یک از دو سجده میگوید

بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله اللهم صل
علی محمد و آل محمد چنانکه اول در تهذیب و ثانی در کافی است یا بسم الله و بالله
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس تشهد خفیف خوانده سلام
میدهد و این تشهد خفیف است اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
اللهم صل علی محمد و آل محمد و کافی است در سلام السلام علیکم و این تشهد خوانده میشود
چه آنچه سهو کرده است تشهد باشد یا غیر تشهد و واجب است در سجده سهو سجده بر هفت
عضو و وضع کردن پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیح است و احوط اینست که جلوس
با طمأنینه در میان دو سجده بعمل بیاید بلکه آنچه در سجده نماز شرط است در اینجا شرط
دانیم و محل این سجده بنا بر مشهور و اظهر بعد از سلام و قبل از کلام است و اگر سهواً
یا عمداً دو سجده را بعمل نیاورد نماز باطل نیست و بر اوست که بعمل آورد هر گاه بخاطر آورد
هر چند مدتی بگذرد و اگر سجده سهو از برای اجزاء منسیه است مثل سجده یا تشهد
اول سجده یا تشهد را بعمل بیاورد بعد سجده سهو میکند   و در رکعت چهارم



کند باب

کند باب خلل و منافیات است و در تفصیل بعضی از آن تشقیق از آن
اوساط مردمان است و در آن چند مسئله   اگر در سهو چند چیز پی در پی
ترک شود مانند سجده و تشهد و بخاطر نیاورد تا رکوع کند بعد از نماز چون تلافی که
یک سجده سهو از برای هر دو کافی است و اگر بعد از ترک سجده و دخول در تشهد بخاطر
آورد که سجده نکرده است و تلافی را نیز فراموش کند تشهدی که در آن داخل بود
دو سجده سهو میکند و همچنین اگر سهواً یک سجده رکعت اول را ترک کرد و متذکر شد
که سجده را ترک کرده است و تشهد را نیز در رکعت ثانی ترک کرد و بعد از نماز
بخاطر آورد دو سجده سهو میکند   اگر در حال قیام شک در سجده یا تشهد کند
شک اعتبار نمیکند زیرا که محل گذشته است پس اگر سهواً نشسته نیز شک اعتبار
نمیکند   اگر ایستاده است و شک کند که این ایستادن من قیام بعد از رکوع
رکعت سیم است که هنوز سجده های رکعت چهارم را نکرده است یا قیام بعد از رکعت
چهارم است نشسته سجدها را بعمل بیاورد و اگر بخاطر آورد که سجدها را کرده بعدم

شده باشد بشک ثانی والا عمل دو و سه و چهار را میکند
اگر ایستاده شک کند مابین دو و سه و منظنه بهم رساند که دو است یا سه و لوازم
اکمال سجدتین منظنه اش باطل شده شکش عود نمود عملش صحیح است و توهم اینکه
چون شکش بر گردید نمازش باطل است زیرا که شکش در دو قبل از اکمال سجدتین
بود باطل است چه مقصود از عود شک عود شکی است نه عین چه اعاده معدوم
باطل است   اگر در شک مابین دو و سه و چهار مشغول دو رکعت نماز
ایستاده شد و در میان قرائت رکعت اول متذکر شد بنا بر طرف اکثر آورد که بر سه رکعتی در
نماز سابق سلام داده بود یعنی دیگر رکعت را اتمام میکند و نمازش صحیح است و اگر در
رکوع رکعت دوم داخل شده باشد اظهر بطلان نماز احتیاط است
و دور نیست که دیگر رکعت را که کسر این نماز است بی نیت و تکبیرة الاحرام مابین نماز
ملحق کند هر چند فصل اجنبی شده باشد و احتیاط اعاده نماز است و اگر بنا بر
آورد که دو بود نماز دو رکعتی احتیاط را اتمام میکند و دو رکعت نشسته را بجا میکند

و اگر قبل از دخول در احتیاط بنا بر طرف اکثر دو یا سه بودن را اگر رابعه
نیت دیگر ملحق میکند و از آنچه گفتیم حکم شک مابین دو و چهار و سه و چهار
نیز معلوم میشود   واجبات یقینی نماز احتیاط که دیگر رکعات است
یاد و رکعت و اگر نماز احتیاط قضا شود متعرض شدن ادا یا قضا در احتیاط
ضرور نیست و همچنین اگر احتیاط احتیاط نماز قضا باشد و فوریت نماز
احتیاط و اجزاء منسیه بلکه سجده سهو نیز لازم است پس عمدا اخلال فریضه
با نافله دیگر نشود و اگر سهوا داخل شود نافله را بهم میزند و از فریضه
عدول با احتیاط میکند اگر محل عدول باقی باشد و الا فریضه را اتمام میکند
و بعد نماز احتیاط میکند   نماز احتیاط واجب عینی است نه اینکه
مکلف مخیر باشد مابین آن و استیناف یعنی از سر گرفتن نماز و در صورتیکه
که از سر گیرد نماز احتیاط از ذمه اش ساقط نمیشود مگر اینکه فریضه مشکوک فیها
را قبل از اکمال باطل کند   اگر از وقت مختص عصر بقدر یک رکعت

نمانده باشد نماز احتیاط ظهر را بعد از عصر میکند و اگر بقدر چهار رکعت
وقت مانده باشد لا غیر عصر را پیش می اندازد علی الاظهر و اگر بعد احتیاط را
پیش اندازد صحت عدول از آن بعصر معلوم نیست زیرا که محتمل است که نافله باشد
الاظهر بل الاحوط اینست که اگر سجده از رکعت اول یا دویم فوت شود و بعد شکی
عارض شود که موجب احتیاط شود اول سجده منسیه قضا شود و اگر سجده از رکعت آخر باشد
مقدم اعنی اول شک موجب احتیاط واقع شود و بعد سجده سهو شود و دور نیست که احوط در این
هنگام نیز تقدیم سجده منسیه باشد   اگر نشسته شک مابین دو و سه کرده بنا را
بر سه گذاشته پیش از برخواستن شکی دیگر عارض شد که این سه است یا چهار در شک
اول بهم خورد عمل دو و سه و چهار را میکند نه اینکه از برای هر یک یک رکعت احتیاط کند
الاظهر در ضیق وقت وجوب تخفیف نماز است یا الاظهر حکم ببطلان نماز است
اگر طول دادن بعضی اذکار و ادعیه یا اختیار سورهای طویله کند و داند که بعضی از نماز در خارج
وقت واقع خواهد شد و در اختیار تخفیف رجوع کامل بعد است پس اگر زنی از

حیض

حیض پاک شود و از وقت چندانی باشد که تواند بقدر یک رکعت قرائت
مثلا با طهارت یک رکعت را در وقت ادراک کند و کوتاهی کند قضا لازم است
و زنی دیگر که بطیء القراءت باشد و نتواند ادراک یک رکعت نمود قضا بر او
لازم ندارد   و اگر امام داخل رکوع نشده ماموم مطلع بر حقیقت حال
نبوده اقتدا کرد پس اگر قبل از رکوع مطلع شد علی الاظهر قرائت نموده
بعد از انفراد یا بعد از رکوع بقیه نماز را خود بعمل آورده بعد از انفراد و بعض نماز
الکفایه میکند و همچنین اگر اصلا مطلع نشد تا نماز خود را تمام کرد
مشهور و اظهر یا احوط اینست که تکفیر در غیر حال تقیه عمدا حرام و مبطل نماز باشد
و در حال شدت تقیه واجب است و لیکن اگر ترک شود نماز باطل نمیشود
و مراد از تکفیر دست بستن است در نماز چنانکه سنیان میکنند و لیکن ظاهر
بعضی از اخبار و تصریح بعضی از علما اینست که یکی از دو دست را بر دیگری بنهد
حایل یا با حایل در زیر یا بالای آن گذاشتن تکفیر باشد

در عداد مسئلهٔ بیست و یکم است پس فرو بردن دانه‌های طعام و گداختن پاره شکر
در دهن که آب شده بحلق فرو رود مبطل نیست علی الاظهر التطبیق علی الاظهر
مکروه است نه حرام و نه مبطل چنانکه بعضی تابعین بر آن شده اند و آن گذاشتن کفهاست
بر یکدیگر داخل نمودن آنها در میان زانوها است در حین رکوع و همچنین مکروه است اینکه مرد موی
سر خود را محکم کند و در میان سر نماید گره زدن و قول کراهت ضعیف است
حرام است قطع نماز واجب اختیارا و جایز است از برای حفظ مال یا رو نگهداشتن
طفل از پر شدن در میان چاه مثلا و حفظ بنده گریزپا مکروه است
در نماز دهن دره و خمیازه و صدا دادن انگشتان و وارد شده است
که قومی بسبب صدا دادن انگشتان دوار سو شده است معذب شدند و نیز مکروه است
آب دهن و بلغم انداختن و ناله و آه کشیدن بنوعیکه دو حرف از آن جدا نشود
زیرا که تکلم بدو حرف و بالاتر حد مبطل است و نیز مکروه است با مدافعه بول و غایط
و ریح که در شکم پیچیده باشد داخل در نماز شدن مگر اینکه وقت تنگ باشد
و نماز

و نماز فوت شود اگر تجدید وضو کند و مگر اینکه مدافعه قبل از دخول شدن
در نماز نباشد بلکه واجب خواهد بود اتمام و نیز مکروه است پف کردن
موضع سجود بنوعیکه دو حرف از آن منفصل نشود جایز است در نماز
رد سلام و واجب است بنا بر مشهور رد بمثل پس سلام علیکم در جواب سلام علیکم
میگوید و بمقتضای حدیث صحیح در جواب السلام علیکم السلام علیکم میتواند گفت
و ظاهر وجوب جواب است اگر مسلم طفل ممیز باشد و احتمال دارد اکتفا کردن
بسماع جواب از آن طفل نیز و احوط اینست که بسماع در گفتن جواب در این صورت
قصد قرائت قرآن نیز داشته باشد چنانکه احوط قصد قرآن است نیز در
صورتیکه بقصد جواب گوید در صورتیکه دیگری جواب داده باشد و اگر
کسی بجای سلام تحیه دیگری بگوید مثل صباح بالخیر بنا بر عدم رد تحیه احوط گفتن
سلام علیکم در جواب بنیت قرآن است و در صورتیکه جواب واجب باشد
بقصد دعا بقصد جواب نداده مشغول نماز شود گناه کار است و دلیل بر بطلان ظاهر نیست

واجب اعاده چنین نمازیست بعد از جواب و مشهور و اظهر وجوب اسماع جواب است

یعنی جواب را چنان بلند بگوید که اگر سلام دهنده کر نباشد بشنود و تقیه حکم

سلام بلکه مصافحه و کتابت کم مناسب این مقام است از ز غایر استثنائی طلبیده میشود

اگر مصلی عطسه کند الحمد لله میتواند گفت و همچنین اگر دیگری عطسه کند

و صلوات بر محمد و آل محمد میتواند فرستاد و وارد شده است که اگر کسی عطسه کند

و دست بر استخوان بینی گذاشته بگوید الحمد لله رب العالمین کما هو اهله و صلی الله علی محمد

النبی و آله و سلم از سوراخ چپ بینی او مرغی بیرون آید و آن فرشته است

و روان شود تا بزیر عرش رسد و از جهت او استغفار میکند تا قیامت

قضا چیست و احکام متعلقه بآنها چند و کدام است   قضا گذاردن

عبادتیست فوت شده مانند نماز در خارج وقت بدلیل شرعی و باید دانست

که تأخیر کردن فریضه واجبه از وقت آن از جمله کبایر بل اعظم کبایر است

و ترک آن باعتقاد حلال بودن ترک کفر و بی آن فسق است و حیض و نفاس را اگر به نه

نیز

نیز و تا دیر نموده باشند در چهارم میکشند چنانکه مرتد و حلال داننده

ترک نماز در بار اول واجب القتل است و اگر واجب القتل گردد زن بر خود

بعد از عده داشتن شوهر میکند و اموالش را ورثه قسمت میکنند و علی الاظهر

توبه اش میان او و بین الله مقبول است پس نمازهای خود را قضا میکند و کافر

اصلی اگر مسلمان شود قضای ایام کفر واجب نیست و همچنین اگر مخالف مذهب

در دین تشیع داخل شود عبادات خود را اعاده نمیکند حتی حج اگر بر طریقه

خود صحیحا بعمل آورده باشد مگر زکوة را که بغیر شیعه اثنا عشری داده است

آن را اعاده میکند و قضاء اوقات پیش از بلوغ و اوقات جنون و همچنین

اوقات بیهوشی اعاده نمیشود هر چند اظهر استحباب قضاست در بیهوشی و اینکه

گفتیم که در بیهوشی واجب نیست در بیهوشی است که سبب آن از جانب خدا

باشد مانند بیماری نه اینکه بخوردن شراب و مانند آن خود مست و بیهوش خود

شود و اگر ندانسته باشد که این غذائی که میخورد بیهوش میکند ظاهراً قضا

اگر دو نفر نماز کنند و هر دو گویند که امام بودیم نماز هر دو صحیحست و اگر گویند
ماموم بودیم نماز هیچیک صحیح نیست و اگر شک کنند در میان نماز در حکم صلوة
معلوم نیست و احوط اعاده است اگر بعد از نماز شک کنند و اقل جماعت
یکنفر است و در این مقام احوط آنست که مرد در پهلوی امام بایستد و بعضی
۳ حدیث المؤمن وحده جماعة در ذخایر مذکور است واجبات ارای
ماموم نیت اقتدا و اگر امام متعدد باشد قصد تعیین کند و اگر امام همین دو نفر
که هر دو به نماز میکنند و هر دو در پیش ماموم عادل باشند و نداند که اینها یا آن
اقتدا به پیش نماز حاضر بکند و اگر گمان کرد که حاضر زید بود و به زید اقتدا کرد
و عمرو باشد علی الظاهر نماز صحیح نیست و اگر به پیش نماز حاضر اقتدا کرد و گمان کرد
۴ که عمرو است و زید بود نماز صحیح است صحیح نیست اقتدا اگر مابین امام و
ماموم حایلها باشد مانند پرده و دیوار که ماموم امام را بواسطه یا بی‌واسطه نبیند
و اگر امام در پایین دیوارها باشند و کسی در برابر امام باشد که امام را
ببیند

ببیند و دیگران آنکس را بواسطه یا بی‌واسطه ببینند و مابین تقریبا نماز در عقب
ستونها و میان ستونها قصوری ندارد و جائیکه مابین صف اول و امام
باید حایلی نباشد مابین هر صفی و صف سابق نیز چنین است و اگر حایل مشبک
باشد که مانع مشاهده نشود در حالت قیام که به سبب بودن آن یا مانند
پنجره و شبکه باشد در صحت اقتدا تامل است فی الجمله و اظهر جواز است و این
اعتبار حایل نبودن در صورتیست که ماموم مرد باشد و در زن علی الاظهر
حایل مانع نیست اگرچه اولی آنست که در اینمقام نیز حایل نباشد
باید میان امام و ماموم علی الاظهر دوری چنان نباشد که گام متعارف
بلکه فاصله چنان باشد که چون بسجده رود تواند بسجده رفت که تقریبا سه
چهار شبر میشود و مابین هر صفی و صف سابق نیز دور نبودن باین نوع معتبر است
اظهر بطلان نماز ماموم است اگر امام در بالای بلندی مثل بالا خانه
باشد نه در بلندی که سرازیر باشد مانند دامنه کوه و عکس جایز است اگر

ماموم در بلندی بافراط مثل مناره نباشد و مجرد بودن هر یک در جایی که متصل
نباشد یا در میانه نهر کوچک باشد که گام توان زد مانعی ندارد احوط است
که هر صفی کلا یا و بعضا بعد از صف سابق کلا یا بعضا تکبیر گوید   جایز نیست تقدم ماموم
بر امام و اگر پاشنه ماموم مقدم بر پاشنه امام باشد مقدم است هر چند
سر انگشتان امام پیشتر باشد و احوط تاخر ماموم است نه مساوات و اینکه اگر یک نفر
باشد بطرف راست بایستد اگر مرد باشد و اگر زن باشد پیشتر از یک مرد باشند
در عقب امام بایستند   و واجب است متابعت امام یعنی ماموم تقدم
نجویند بلکه متاخر باشد در افعال از امام علی الاولی تا ثواب جماعت برده باشد و ارجح
این اولی لازم است در تکبیرة الاحرام و در اذکار رکوع و سجود نیز احوط تاخر است
پس اگر سهوا بر امام در افعال تقدم بجوید مثل قبل از امام رفع راس کند عود کند
تا متابعت کرده باشد مگر اینکه داند که زود ملحق خواهد شد و تکرار رکن در این هنگام
مضر نیست اگر عمدا پیشتر رفع راس کند بنا بر قول معظم اصحاب امامیه بر نمیگردد
اظهر

اظهر عدم جواز قرائت ماموم است در دو رکعت اول اخفاتیه و همچنین در
دو رکعت اول جهریه اگر صوت امام یا همهمه اش را بشنود و اگر هیچ نشنود
مستحب است که در این هنگام قرائت کند چنانکه در دو رکعت اول اخفاتیه که
قرائت نمیکند آهسته تسبیح میگوید اظهر این است که ماموم در دو رکعت آخر
خود که دو رکعت آخر امام است قرائت نمی کند و شاید وجوب کردن اظهر
باشد باری احوط ترک است و اظهر یا احوط وجوب قرائت یا تسبیحات اربع است
در دو رکعت ماموم که دو رکعت آخر امام نیز باشد اگر ماموم دو رکعت اول امام را
ادراک نکند و امام در دو رکعت آخر ادراک کند قرائت میکند حمد و سوره را
اگر ممکن شود و الا اکتفا بحمد میکند چون مقام ضرورت است و اگر حمد را تماما ادراک
نتواند نمود هر قدر که ممکن است میخواند و هر قدر که نتواند خواند مع الظهر باید
ترک نموده رکوع را با امام ادراک کند و این مسامحت به تتبع تام در دو خاطر دارم
نمیخوانم   قرائت ساقط نمیشود اگر لغو مستحب یا تقارر وی تبعیه اکتفا کند

بایما میکند نیز چنین است   صحیح نیست امامت کسیکه اخرس باشد بنست
بکسیکه ناطق باشد یا حمد را نتواند کلا یا بعضا بنست بماموم که چنین نباشد و اگر
حمد را داند و سوره نداند و ماموم بعکس باشد اقتدای ماموم جایز است و عکس [علی الظاهر]
الاظهر جایز نیست و اگر حرف در کلمه مثل راء رب العالمین را اگر خواهد ادا کند
باید بتکرار ادا نماید بعکس صحیح ادا تواند نمود علی الاظهر امامتش صحیح است هر چند فضیلت
قرائت صحیحه اش بیشتر است از فضیلت قرائت امامی که این عیب را نداشته [باشد]
باشد و معلوم نیست که بر چنین کسی لازم باشد که بعیب الاولی اقتدا کند ارای آ
کسی که حمد را کلا یا بعضا نداند و وقت تنگ باشد از یاد گرفتن و در نیست
که اقتدا بر چنین کسی لازم باشد   مستحب است که امام با مومنین صورت ۱۴
خود را بشنواند در جمیع اذکار و عکس مکروه است   اگر امام را عارضه ۱۲
روی دهد از قبیل صدعه و رعدی مستحب است که کسی را که قابل است داشته باشد
قایم مقام خود کند و مکروه است که چنین کسی مسبوق باشد یعنی بعضی از نماز [خود را]

با امام ادراک

با امام ادراک نکرده باشد مثلا در رکعت دوم ملحق شده باشد و اگر امام کسی را
نایب مناب خود نکند یا نتواند نمود بتقریب بیهوشی شدن مستحب است که ماموین
کسی را که مسبوق نباشد پیش و ادارند و او بقیه را با ماموین بجا بیاورد و جایز است
که بعضی یا کل منفرد شده نماز خود را تمام کنند و درین مقام کلام مبسوطی متعلق
ایراد بر صاحب حدایق در دفایر مذکور است   جایز است اقتدا کردن
حاضر بمسافر و بالعکس با کراهت در غیر صبح و مغرب و قول بحرمت ضعیف است
و میتواند مسافر ظهر را بدو رکعت اول و عصر را بدو رکعت آخر ظهر یا عصر اقتدا
کرد و اگر حاضر بمسافر اقتدا کند میتواند در دو رکعت دیگر که باقی مانده است
ماموم دیگری مانند خود اقتدا کند   امامت چند نفر مکروه است اول مسبوق
چنانکه گذشت دوم کسیکه ماموین امامت او را کاره باشند سیم امامت
حاضر بمسافر و بالعکس چهارم و پنجم امامت مجذوم و ابرص ششم محدود بعد از
توبه معلم امامت اعرابی بمهاجر   از جمله آداب معتبره در جماعت آنکه

اگر ماموم پیش از امام از قرائت فارغ شود در جایگاه قرائت [illegible] مشغول
ذکر و حمد شود تا امام فارغ شود و اگر پیش از امام به آخر مشغول ذکر شود
که با آخر رود با امام بگوید عیبی نیست و آنکه در صف اول [illegible] فضل و عقل باشند
و اولی آنست که نزدیک امام باشند که اگر امام [illegible] از قیام [illegible]
[illegible] نتواند بود [illegible] و حدیث [illegible] صف اول افضل صفوف است [illegible]
صف اول افضل است و وارد شده است که رحمت امام [illegible] شده و [illegible]
[illegible] در قرائت و [illegible] [illegible] از [illegible]
و آنکه [illegible] صفوف [illegible] شود و [illegible] صفوف [illegible] باشند
و اگر ماموم [illegible] در صف اول [illegible] [illegible] صف اول
[illegible] پیش [illegible] امام کند و اگر [illegible] [illegible]
نماز [illegible] در [illegible] قرائت امام [illegible] [illegible]
[illegible] ماموم [illegible] امام [illegible]

امام

ماموین را ملاحظه کند مثل بیمار و علیل و صورت نمازی را که مناسب ایشان است بعمل آرد
و طول ندهد مگر همه طالب تطویل باشند و اگر امام بعد از فراغ از نماز از
جای خود حرکت نکند تا همه ماموین از نماز فارغ شوند و آنکه امام اگر در رکوع بفهمد
باید که کسی داخل شده اراده جماعت دارد بقدر زمان رکوع خود که معتاد است
زمان در رکوع میتواند طول داد و آنکه ماموم بعد از فارغ شدن امام از قرائت
حمد بگوید الحمد لله رب العالمین و آنکه چون قد قامت الصلوة گفته شود ماموین از برای نماز برخیزند
و آنکه چون امام وارد شود صفوف مجتمع باشند و تنها بایستند در جای
امام بایستد و آنکه اگر امام در نماز مشغول دعا شود اختصاص بخود ندهد
ماموین را با خود شریک کند مگر آنکه دعا از آن نوع ماثور باشد پس از برای
تحصیل فضیلت اتباع ماثور   اگر بعد از نماز بر ماموین فسق یا کفر یا حدث
بودن امام ظاهر شود اعاده نماز بر ایشان لزوم ندارد و اظهر آنست که اگر این
امور در میان نماز بر ایشان ظاهر شود منفرد شده بقیه نماز را تمام میکنند و از سر

بیگیرند

رکوع ادراک نکند رکعت را ادراک نکرده است لکن در جواز تکبیرة الاحرام کفتن
پیش از سجدتین در رکعت آخر یا پیش از آنکه سجده یا در تشهد و با او مرافقت کردن
تا بعد از سلام بهمان تکبیر اکتفا کرده نماز را تمام کند تامل داریم
اگر ماموم مطلع شود بر نجاستی در بدن یا جامه امام واجب نیست که با او بگوید
و در صحت اقتدای ماموم تامل داریم و اگر در میان نماز مطلع شود علی الظاهر
اعاده نماز بر ماموم لزوم ندارد و نیت انفراد میتواند نمود
کفتی که جایز است اقتداء مسافر بحاضر و بالعکس و اشاره بنماز مسافر کردی
که کمیت و کیفیتش چگونه است نماز مسافر مانند نماز غیر مسافران
در صبح و مغرب بی تفاوت و در ظهر و عصر و عشا که چهار رکعتی است دو رکعت
ساقط میشود پس صلوة حاضر و مسافر در چهار رکعتی مخالف شد ولکن در کیفیت
مخالفت ندارند آری در صلوة خوف نیز قصر است و میتواند بود که در کیفیت
مخالفت داشته باشد و بیان آن فی الجمله اینکه خوف از دشمن در جنگ جهاد
مثلا

مثلا اگر در سفر واقع شود یا در حضر علی الظاهر چه در جماعت و چه در فرادی چهار
رکعتی دو رکعت میشود و جایز است امام در نماز دو رکعتی خود یک رکعت را با دسته
از لشکر خود کرده و دسته دیگر در مقابل خصم بایستند اگر در غیر جهت قبله
باشند و تشویش باشد که اگر در مقابل ایشان نایستند ایشان بر ریزند
پس ماموین نیت انفراد کرده میروند در مقابل خصم می ایستند و دسته
که در مقابل خصم ایستاده بودند می آیند و با امام در این رکعت اقتدا میکنند
و چون امام در تشهد می نشیند ایشان برخواسته رکعت دیگر را کرده با امام
در تشهد ملحق شده با او سلام میکویند و اگر خوف شدت بهم رساند و جنگ
مغلوبه شد و امر به تیغ کشیدن و دست بگریبان دراز کردن شد منجر شد
هر قسمی که ممکن شود نماز میکنند از ایستادن و نشستن و بعد آوردن ارکان
بالامکان یا ایماء و اشاره کردن و اگر ایماء و اشاره در رکوع نیز ممکن نشود
بجای هر رکعت تسبیحات اربع را یکمرتبه میکویند بعلاوه تکبیرة الاحرام و تشهد

وسلام و دوریست که بغیر از تسبیحات چیزی واجب باشد و تفصیل کلام در
صلوة خوف پیش ازین از ذخایر طلب میشود قصر کردن در صلوة مسافر
مشروط بچند شرط است اعتبار مسافت و آن هشت فرسخ است
در دریا یا در خشکی و اول این مسافت آخر شهر است اگر شهر بزرگ
نباشد والا آخر محله چه این مسافت را در یکروز طی باید یا در یک هفته در
بحر یا بیشتر مادامیکه از کثرت ایام مسافرت در بین هشت فرسخ نشده چه در
رفتن و چه در برگشتن بجهة تفرج از ده بدر از اسم مسافر بودن بیرون
نرود و اگر مسافتی در نظر گیرد و چون نمیداند که هشت فرسخ است
نماز ظهر را تمام کند و بعد از ظهر معلوم شد که مسافت قصر بود عصر را قصر میکند
هرچند از مسافت چندان باقی نمانده باشد و اعاده ظهر علی الظاهر در کار
نیست و نیز قصر میکند اگر داند که از طلوع صبح صادق تا مغرب نماز
کاروان در زمان معتدل مانند بهار و مکان معتدل و حرکت معتدله مسافت

خواهد

خواهد نمود هرچند نداند که هشت فرسخ میرود و اگر مقصد دو راه داشته باشد
که یکی مسافت باشد و آن راه را اختیار کند نه راه دیگر را که کمتر است
قصر میکند و همچنین در برگشتن هرچند از راه دیگر برگردد مشهور و اظهر
اینست که اگر چهار فرسخ برود و اراده عود در همان روز یا شب داشته باشد
قصر میکند بعنوان وجوب و اگر اراده عود قبل از ده روز ندارد یا بعد از
ده روز باشد یعنی که ظن بعد از طی چهار فرسخ ده روز مانده برگردد در اینجا
قصد داشته باشد مشهور اینست که تمام میکند و دوریست که عمل بقول اظهر
یا احوط باشد و درین باب کلام بالبسط تمام در ذخایر الثقات مذکور است
قصد مسافت است و مستمر بر قصد بودن تا آخر مسافت نه اینکه طالب غلامی
گمشده باشد و نداند که چند فرسخ در جستجوی او طی خواهد کرد و نه
اینکه سه فرسخ راه طی کرده رایش بر گشت یا مرکروان شود که چهار فرسخ
با انتظار رفیقی و قافله کشید که اگر بیرون شد برود والا برگشت و نداند که قافله

کند   اینست که سفر مباح باشد چه واجب باشد مانند سفر مکه و چه
مندوب باشد مانند سفر زیارات و چه جایز باشد مانند سفر تجارت پس اگر
سفر سفر معصیت باشد یا بنکه غایت سفر معصیت باشد مانند دزدی و قطاع
الطریق و نوکری ظالم از برای ایذای مسلمین و تتبع ظالم در جور یا دیدن حاکم جور
از برای شکایت از مومنی بر خلاف حق چه اصل سفر معصیت باشد مانند سفری که
با آن فرار بنده از مولا و زن از شوهر و فرار از جنگ جهاد واجب لعل آید
و ازین باب است فرار از اداء طلب با قدرت بر آن و سفر با مظنه هلاک نفس
و هتک زوج بحرام و تلف اموال و ازین قبیل است اگر شارب الخمر سفر کند
بسفر مباحی هر چند در سفر شرب خمر کند یا ظالم و فاسق سفر کند هر چند از آن دزدی
بر خلاف حساب و فحش دادن مثلا در راه بسیار از و واقع شود مگر اینکه سفر
باعث این معصیتها شود و بقصد ایقاع این معاصی سفر کند و اگر در سفر زیارات که سفر
مباح مثلا نتواند تعلیم مسائل واجبه نمود چنانکه در حضر میتوانست نمود و معلوم نیست

که باین

که باین تقریب اباحه سفر بهم خورد و سفر شکار موجب قصر نیست آری اگر
از برای قوت عیال باشد قصر میکند و همچنین از برای تجارت علی الاظهر
و سفر بقصد تشییع مومن و زیارت کردن علما و تحصیل مسایل شرعیه موجب
قصر است و اگر در اثنای سفر مباح قصد معصیت کرد سفر منقطع میشود و همچنین
اگر از میان راه منحرف شود از برای شکار لهو و چون از معصیت برگشت یا بر راه
آمد اظهر اینست که حکم سفر سابق عود میکند   اینست که کثیر السفر باشد
و بعبارت اخری سفر شغل و عملش باشد مانند مکاری و کشتیبان و قاصد و ازین
قبیل است تاجر بازار گرد و صحرا نشینان که طالب آب و گیا‌اند باری حاجب کثیر
السفر مانند جاروادار و کشتیبان نماز را تمام کرده روزه را میگیرند در سفر مگر اینکه
ده روز در منزل باشند که درین هنگام در سفر بعد از ماندن قصر میکنند و این در مکاری
منصوص است و مشهور اینست که غیر مکاری نیز چنین الحاق میکنند و جماعتی گفته‌اند که
حکم ده روز ماندن بنیت اقامه در غیر بلد نیز چنین است و فی الجمله خالی از وجه نه

اینقول از حدیث ظاهر میشود و جماعتی گفته اند که در سفر دویم نیز قصر میکند و احوط
اینست که مکاری قصر و تمام میکند در یکسفر بنابر اظهر یا دو سفر بنابر احوط و احوط
در غیر مکاری نیز همین است و بنابر اجتناب قصر و تمام در دو سفر اگر چهار فرسخ رفته
همان روز برگردد و بار دیگر نیز چنین کند دو سفر متحقق میشود و سیم چنین اگر در سفر
هشت فرسخ بوطن خود برسد که در ان منزلی داشته باشد که ششماه در انجا
استیطان داشته باشد پس اگر برگردد و بمنزل رسید دو سفر کرده است و اگر
برگشت و چنین وطنی دیگر رسید نیز دو سفر کرده است و مانند وطن است علی الاظهر
اگر بعد از رسیدن بهشت فرسخ قصد اقامه کند و یکنماز تمام نکرده معاودت
کند یا سفر نماید بهشت فرسخ دیگر و بعد از قصد اقامه و قبل از نماز کردن نماز
تمام است سفر سیم نموده باشد   آنست که با تعجیل ترخص رسد قصر نکند و محل
ترخص یکی از دو چیز معلوم میشود یکی خفاء اذان یعنی اذان متوسط در زمین هموار
در هوای متوسط شنیده نشود و دیگری خفاء جدران یعنی جدران دور شود که

از

از او مخفی پنهان شود و مولانا محمد تقی مجلسی گفته است که بهتر اینست که با هم جمع
رعایت نموده قصر نکنند چنانکه منقول است که حضرت سید الانبیاء و امام اول [illegible]
چون یک فرسخ راه میرفتند قصر میکردند اگر چه در بیشتر فرسخ غالب خفای [illegible]
و جدران میشود تمام شد کلام آن مرحوم و حد ترخص چنانکه در رفتن معتبر است
در برگشتن نیز معتبر است که چون از حد ترخص گذشت تمام میکند اگر کسی منتظر
رسیدن بر حد ترخص و نماز قصر کردن باید از ان صرف شود در سفر منتظر
انتظار رفیقی که بی او سفر نمیرود و ندیده اند که تا چه باید باید که تجاوز ده روز
باید تمام میکند و اگر باشد و انتظار چون آید تا حد ترخص رسید قصر میکند
و در هر دو صورت اگر تجاوز [illegible] و بعد از [illegible] موضع قصر میتواند
نمود و [illegible] حد ترخص [illegible] موضع [illegible] باشد و همچنین است اگر از
جزم بر خود قصد سفر [illegible] ماند [illegible] روز قصد کرده و [illegible]
[illegible] منقطع میشود [illegible]

نه در خارج آن اگر وقت را در منزلی ادراک کرده مسافر شد قبل از
فوت از رسیدن بحد ترخص قصر میکند و بالعکس تمام میکند اگر نماز را در منزل
کند مسئله دیگر آنکه اعتبار بحال اداست نه بحال وجوب مستحب است که مسافر
عقیب هر فریضه مقصوره سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر را
سی بار بگوید و بهمین موضع ختم میکنیم باب ثانی را که در احکام صلوة است
و بقیه احکام نادره را با دلایل آنها اگر کسی خواهد رجوع بذخایر خواهد نمود
سؤال ۱۰۱ بعضی از مهمات مسایل زکوة و خمس و صوم و زکوة فطره نیز
جواب اشاره نموده باش نماز و روزه بمقارنه و استعینوا بالصبر والصلوة
که صبر بمعنی صوم است و زکوة و صلوة در اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة و صوم و زکوة
فطره بمقتضای قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی وارد شدن این که زکوة
واجب اگر اخلال شود نماز مقبول نیست و زکوة فطره اگر اخلال شود روزه
مقبول نیست نشاید و همچنین زکوة و خمس چه ثانی که اختصاص بسادات دارد
بدل

بدل او است که متعلق بفقرای سادات است پس مختصر مهم آنچه از قبیل آنها باید مذکور
شود در چهار فصل بترتیب مذکور مذکور میشود در زکوة مال و متعلق
وجوب نه چیز است طلا و نقره که مسکوک باشند بلکه معامله مانند
اشرفی و ریال اگر هر یک مغشوش نباشند یا بود از وضع غش بحد نصاب رسیده
باشند و یک سال شرعی که تمام شدن یازده ماه کامل و نمودار شدن هلال
دوازدهم است بر هر یک بگذرد که معامله بر آنها واقع شود و عوض و
بدل نگذشته باشد و هر یک دو نصاب دارد نصاب اول طلا بیست
دینار شرعی است و آن همون پانزده مثقال صرافی پس از آن چیزی
واجب نمیشود تا چهار دینار شود که عبارت از همون سه مثقال
صیرفی است و همین چهار چهار دینار نصاب ثانی است طلا و نقره نیز دو
نصاب دارد نصاب اولش دویست درهم شرعی است و آن همون
صد و پنج مثقال صیرفی است و پس از آن چیزی واجب نمیشود تا چهل درهم

که مساوی بیست و یکمثقال صیرفی است رسند پس نصاب ثالث نقره بیست و یکمثقال خواهد بود
و در کمتر از بیست و یکمثقال چیزی واجب نیست بلکه آن عفو است در نقره و همچنین در
طلا و واجب که باید اخراج شود چهل و یک است در هر یک از طلا و نقره و مکلف
باین اخراج در طلا و نقره بلکه در غلات و حیوانات که مذکور میشود مکلف است
اعنی علی الظاهر از ابتداء سال شرعی تا آخر متصف بصفت کمال باشد اعنی بالغ و
عاقل و مالک معین باشد که در آن تصرف نماید نه اینکه مالک فی الجمله نابالغ یا مجنون
یا مال مغصوب باشد یا گم شده باشد یا موضع دفن را فراموش کند و چند سال
بر آن بگذرد و هر چند بعد را یابد آری اگر چند سال چنین بگذرد اخراج زکوة
یک سال آن مستحب است و اگر ولی مانند جد پدر یا حاکم شرع اگر ولی و وصی
از برای یتیم مثلا در میان نباشد یا کسیکه قیم شرعی باشد و مالدار باشد
و تواند اداء دین نمود و مال صغیر یا یتیم را مثلا در ذمه بگیرد و زکوة واجب شود
خود زکوة میدهد و اگر ولی یا ملی یعنی مالدار نباشد و بذمه قرار دهد چون بذمه اگر

قرار

قرار نمیگیرد در ربح از خودش نیست و با اینکه خود ضامن است ربح را که از تصرف
بوجه شرعی کرده است ربح از یتیم است چون معامله معین شده است و ظاهر
اطلاق صحیحه ربعی که مستند این حکم است که ربح عاید یتیم شود هر چند قصد انتفاع کردن
خود را در نظر داشته باشد پس قضیه عقود تابع قصود بودن جاری
در غیر این مقام است والله العالم شتر و گاو و گوسفند است
و گذشتن سال شرعی که یازده ماه کامل است چنانکه گذشت در ایشان نیز شرط است
بعلاوه نصابیکه در هر یک معتبر است و نیز شرط است در این چهار پایان [illegible]
چریدن و عوامل و کاری نبودن و اگر بندرت علف دستی بخورند و بر
عرف آنرا سائمه و سر خود چر گویند سر خود چر است و همچنین اگر بندرت
بان کاری کنند و آنها را عوامل نگویند و نصاب شتر دوازده است پنج
نصاب آن پنج پنج زیاد شدن است که در هر یک گوسفند اخراج
میشود پس در بیست و پنج پنج گوسفند اخراج میشود و نصاب ششم است

جو و گندم و خرما و مویز است که تعبیر از آنها بغلات اربعه کنند و هرچه غیر از این
اجناس اربعه است از حبوب مانند برنج و عدس و ماش و جاورس که بکیل یا بوزن
باشد در اکثر زکوة مستحب است بشرایط این غلات اربعه و نصاب آن چنانکه
مستحب است زکوة مادیان از اسب یعنی کارکن نباشد و سر خود چرا باشد
از اسب که نجیب الطرفین باشد سالی دو اشرفی و از غیر نجیب الطرفین که
یابو است یک اشرفی که یک مثقال طلا باشد یا در وزن آن باشد از غیر آن
چنانکه مستحب است زکوة التجارة یعنی زکوة مستحب است در مال التجارة اگر یک سال
بماند و سر حد نصاب طلا یا نقره باشد و براس المال بخرند و نفروشند پس
چهل یک آن را نیز اخراج میکنند و بعضی واجب میدانند و مجموع غلات یک نصاب
دارند و آن در وزن سیصد صاع بوده است که هر صاعی عبارت
از یکمن تبریز و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی باشد و مراد از من تبریزی است
که ششصد مثقال باشد و چون باین مقدار رسید یا از آن گذشت از مجموع ده یک

اخراج

اخراج میشود اگر آب نهر یا باران مثلا خورده باشد و نصف ده یک که بیست
یک باشد اگر آب دستی خورده باشد و اگر از هر دو خورده باشد
از هر یک که بیشتر آب خورده باشد بحسب زمان علی الاظهر یا بحسب منفعت
علی الاحتمال و طایفه آنرا اعتبار میکنند پس بیست یک میدهند اگر آب دستی
بیشتر خورده باشد و اگر نصف از این و نصف از آن خورده باشد از
نصفش ده یک و از نصفش نصف ده یک یعنی بیست یک میدهند نه
اینکه روی حساب کرده از مجموع پانزده یک بدهند چنانکه مولانا محمد باقر
مجلسی و والد مرحوم او فرموده اند چه هرچند بحسب ظاهر توهم مآل آنکه نصف
ده یک و نصف بیست یک به پانزده یک از مجموع است لیکن بحسب دقیق
از نظر متفاوت است چه پانزده یک شصت من مثلا چهار من است با آنکه
ده یک نصف آن سه من و بیست نصف دیگر یکمن و نیم است و نزد وجوب
اخراج ده یک یا بیست یک وقتی است که انگور مویز و رطب خرما شود و

وجو وگندم پاک شود و جایز است اگر رطب وانگور باشد همچنین که اگر میوه شود

مثلا سفید صاف خواهد بود و دیر رسیدن بعض مانع نیست پس گاه رسیده به

اگر مجموع نصاب باشد زیرا که میوه یکیست و علی الظاهر همین را حکم را دارد

یعنی بعضی ضم میشود با بعض دیگر هر چند بعضی پاییزی باشد و بعضی بهاری والظاهر اینست

که در مانند انگور وامثال آن که میوه میشود زکات واجب باشد و مشهور اینست

که زکوة واجب بر کسی است که این صفات شود بر زراعت کردن مالک شده باشد

یا وقتی آن را مانند خریدن مالک شده باشد که جو وگندم دانه نبسته یا حکم

نشده باشد حب انگور وغوره دانه نبسته باشد وخرما سرخ وزرد

باشد والا زکوة بر کسی واجب است که این اوصاف در نزد او محقق شده

نه بر مشتری مثلا که بعد از حصول این اوصاف باو منتقل شده باشد و اظهر

که اظهر این باشد که اگر انگور مثلا صادق بماند فروخته باشد زکوة بر

مشتری باشد نه بایع   هر چند این مسئله منتخب فی الفتاوی است لکن چون در

سؤال

نوشتن

نوشتن این چهار فصل زکوة بر مال و خمس و صوم مستوفی این مباحث در

ذخایر منقح شده بود تا رجوع کردن به آن کافی باشد در فهم مسئله لهذا اشاره

بلی و علت نموده باشیم بر ترجیح در مسئله که آیا اخراجات مصالح الاملاک

و تخم مثلاً مانند مال سلطان است که خراج ارض باشد و از میانه خارج شود

نه از مال مالک چنانکه مشهور قدما باشد اگر چه نفی ندارد چنانکه صاحب مدارک

تصریح بآن کرده است و عبارتش با آنکه عربی است ذکرش بالفاظها مناسبست

اینست که گفته است بعد از اشاره بخلاف و قائل شدن شیخ در مبسوط و خلاف

ببودن اخراجات بر صاحب مال نه بر فقرا و آنرا از جد خود شیخ زین الدین

در فوائد القواعد نقل کرده است و گفته است که جدش تصریح کرده است که دلیلی بر استثناء

مؤن یعنی اخراجات نیست سوای شهرت و اثبات حکم شرعی بمجرد شهرت اخراجات

دیگر گفته است بعد از اشاره بقول دیگر شیخ در نهایه که همه اخراجات از میانه

خارج میشود و آن را از محقق و ابن ادریس و علامه نقل کرده است گفته است والمعتمد

که صد و سی درهم شاه باشد که صاعی هزار و صد و هفتاد درهم شاه باشد که هشتصد و
نود مثقال شرعی باشد که ششصد و چهار ده مثقال صیرفی باشد که سعید صایع
لنبک پز تر سعید و هفت درهم و پنجاه درم باشد و بوزن شاهی صد و پنجاه و
درهم و نیم و بیست و پنج درم باشد بنابر اینکه مثقال همین اشرفی باشد که چهار دانگ و
نیم مثقال صیرفی است و چون گندم و جو هر یک باین مقدار رسد بعد از اخراج
سلطان و آنچه خرج ده باشد از تخم و اجرت مصالح الاملاک از گاو و غیر آن
ده یک میدهند اگر آب باران یا آب روان خورده باشد و اگر از دلو و
دولاب و امثال اینها آب خورده باشد نصف عشر میدهند و در هر ما دون این
حکم است در نصاب و قدر زکوة پس اگر زکوة را یکمرتبه دادند چندین سال
که بماند دیگر زکوة نمی باید داد مگر آنکه بفروشند باشرفی و شاهی و سال بر آن بگذرد
زکوة نقدین می باید داد اینست معنی فقه رضوی تا اینجا بود کلام آخوند ملا محمد تقی
مجلسی و چون صدوق از جمله ارباب نصوص است و [illegible] عبارات

فقه

فقه رضوی بمنه عادله بر تصدیق مشهور و اما آنچه صاحب رحمه الله فرموده است
و صاحب ذخیره متابعت او کرده است بقول خودش و اظهر بن دلالة و اینکه
آن کالصریح است در عدم استثنای چیزی تا اخر عبارت آن مرحوم که گذشت پس آن محل
نظر است چه ظاهر از قول معصوم انما العشر علیک فیما تحصل فی یدک بعد مقاسمته لک کا
الصریح است در آنکه شرط در اخراج اخراج از چیزی است که در دست ایشان باید
و حاصل شود یعنی الله و رسوله و الله اعلم باید در دست ایشان چنانکه ظاهر است
این معنی بعد از مستثنی بعد از مقاسمه و چون ارباب زراعت مجموع اخراجات را از
پاسبان و خرمن کش و نحو ایشان از حاصل وضع میکنند نه اینکه دستی بو جلی داد
و بستد کند چنانکه ظاهر است از رفتار ایشان و علی الظاهر این سیره مستمر از قدیم
الایام و حادث در این ازمنه نشده است پس معلوم خواهد شد که مراد از ما
تحصل فی یدک بعد از وضع اخراجات است و متعرض نشدن معصوم هم سوای اخراج
سلطان را تقریر اینست که صدر حدیث کل ارض دفعها الیک السلطان در آن تعرض

ذکر سلطان بخصوصه شده بود و آنچه علامه رحمه الله شهید آورده از برای قول
مشهور و ذکر حسنه محمد بن مسلم را کرده و گفته که معصوم در آن فرموده و ترک للحارس
العذق والعذقان والحارس یکون فی النخل ینظره فترک ذلک لعیاله واذا ثبت
ذلک فی الحارس ثبت فی غیره ضرورة عدم القایل بالفرق ناظر است بآنچه گفتیم که چون
واگذاشته میشود از برای حارس زکوة از آن اخراج نمیشود چه آن ما حصل فی
الید نیست که از میانه بدر رفته است نیز چنین است پس آنچه صاحب مدارک در جواب
آن گفته است واما الروایة فضعیفة السند ویمنع التعدی عن غیر المنصوص وقوله اذ لا
قائل بالفرق غیر جید فان ذلک ثابت عند الجمیع وقد صرح به من لا یعتبر المؤنة کالمحقق
فی المعتبر والمنتهی ایرادی است غیر وارد در نزد یا تحقیق صحیح باری اظهر قول مشهور است
بتحقیقی که کردیم و بر خوردیم بسبکه منقطع شده باشد بآنچه گفتیم و با وجود این احتیاط
ظاهر است واگر حرف غیر کسی در آنچه گفتیم تو آن مجموع تحقیقاتی که صاحب مدارک بعمل
در نزد یگ دلیل مشهور وارد آورده است جواب داد و مقام بمقام تعقیب شد از این رساله

وچیزه

وچیزه نیست واجب است زکوة را بمصارف آن صرف کردن و از جمله مصارف
فقیر و مسکین بودن است و شرط است در ایشان که واجب النفقه دافع نباشند
وهمچنین سید نباشند مگر اینکه دافع نیز سید باشد واگر سید محتاج باشد و
نتواند رفع احتیاج بگرفتن خمس یا زکوة مانند خود نمود جایز است که رفع احتیاج
بگرفتن زکوة از غیر سید نماید واحوط بلکه اظهر اینست که بقدر ضرورت مانند
قوت یکشبانه روز از آن اخذ نکند نه اینکه تواند چندان از آن گرفت که غنی شود
چنانکه منسوب است باکثر علما و حرمتی که گفتیم در زکوة واجب است نه مانند نذر و کفارات
علی الاظهر و صدقات مندوبه غیر سادات بر سادات حرام نیست و مراد از هر دو
اعنی فقیر و مسکین اینست که مالک قوت سالیانه خود و عیال خود نباشند و
قدرت بر تحصیل آن نیز نداشته باشند واگر بالقوه کار و کاسبی را داشته باشند
در کاری که لایق و مناسب ایشان است و آن کار نیز میسر باشد و کار نکند نمی تواند
اخذ زکوة نمود آری اگر بطلب علم واجب مشغول شود میتواند اخذ نمود و همچنین

سفر مباح باشد نه معصیت که در سفر احتیاج بهم رساند و چیزی نداشته باشد که او را
بمنزل رساند هرچند در منزل خود غنی باشد و احوط اینست که نتواند قرض نمود یا
چندان میتواند اخذ کرد که رفع احتیاجش بشود و اگر بمنزل رسید و چیزی از آن
فاضل آورده باشد ظاهر اینست که آنرا باید باز بدهد فقیهی یا بدهد که در مصارف
زکوة صرف کند چون دافع بنیت زکوة میدهد کافی است هرچند آخذ آنرا
صله پندارد بلکه اگر مؤمنی مثلا منفعل شود اگر داند زکوة است اولی بعنوان صله و
هدیه دهد بلکه ظاهر دادن است اینکه تصریح نموده گوید زکوة است و اگر طلبی از فقیر
مرده یا زنده داشته باشد و همان قدر زکوة بر او واجب باشد میتواند طلبش را
زکوة حساب کند اگر زنده یا مرده مدیون باشد و مخلفه نداشته باشد دینش را
از زکوة میتوان داد هرچند مدیون واجب النفقه مانند پدر دافع باشد زیرا
که نفقه واجب النفقه فقیر مانند پدر فقیر بر پسر غنی لازم است نه اداء دینش پس آنرا از
زکوة میتوان داد چنانکه میتوان زکوة باو داد که از برای زوجه اش مثلا که واجب النفقه [illegible]

دافع

دافع بنیت صرف کند از جمله مصارف یتیم بودن است و چون شرط است
که آخذ زکوة مؤمن باشد و حکم بایمان نابالغ یتیم نمیشود مؤمن زاییده بودن
کافی است در یتیم اولی اینست که آخذ مجتنب از کبایر و ظاهر الصلاح بلکه عادل
باشد و شرط بودن عدالت ظاهر نیست اگر سنی زکوة خود را بغیر مؤمن داده باشد
و شیعه شود آنچه داده است از برای او محسوب نمیشود و مجددا زکوة را بمؤمن
بدهد اگرچه سایر اعمال را بنص حدیث صحیح اعاده نمیکند و اولی اینست
که مالک زکوة را بفقیه بدهد که از اسرار شریعت مستحضر است چه او داناتر است
که چه باید کرد اظهر اینست که جایز است حمل نقل کردن زکوة از شهری
مانند رشت بشهر دیگر مانند کربلاء معلی از برای بعضی از طلبه علوم دینیه مثلا
با ضمان آن اگر مستحق درین بلد موجود باشد و نقل کرده باشد و بی
ضمان اگر مستحق موجود نباشد یا نتواند بمستحق در بلد یا خارج بلد یا در
شهری دیگر الاقرب فالاقرب قبل از رسیدن بکربلاء معلی رساند و همچنین است

ضامن است هرکه مال غیر در نزد او باشد و غیر مطالبه کند و نکس ندهد یا
مال از برای یتیم مثلا وصیت شده باشد که باو داده شود و تمکن باشد
از دادن مال بیتیم ندهد تا تلف شود   افضل و اولی صرف زکات مال
در هر بلدی بفقرای همان بلد است مثلا اگر در رشت و قزوین گوسفند
داشته باشد که هر یک باید زکات داده شود اولی صرف زکات هر بلدی
در اهالی آن بلد است مشهور و اظهر اینست که اگر اخراج زکات اخراجاتی
از قبیل اجرت کیال و وزان در کار داشته باشد اخراجات بر مالک لازم
باشد نه بر فقیر و نه اینکه اخراجات از زکات وضع شود جایز است بفقیر کمتر
از نصاب اول که پنج درهم از دویست درهم است که نصاب اول نقره است
دادن خصوصا در صورت کثرت مستحقین هر چند اولی با امکان کمتر از پنج درهم
ندادن است و حدی از کثرت نیست چه جایز است زیاده بر غنی فقیر بفقیر
دادن اگر یکجا باو داده شود و اگر بتدریج داده شود بعد از غنی شدن

جایز نیز

جایز نیست که دیگر گرفته باشد مستحب است که بفقیر و امام بلکه فقیه که نایب اوست
در اخذ زکوة و فقیر چون زکوة را اخذ کنند از برای دافع دعا کنند باین
کلمات خدا ترا رحمت کند یا خدا ترا اعانت کند و برکت دهد و مالت
مکروه است که دافع باختیار خود در غیر ضرورت باین خریدن مالک شود
چیزی را که زکات داده است چون هلال ماه دوازدهم نمودار شد
در مانند نقدین و چهارپایانی که مذکور شد که گذشتن سال در هر یک
شرط است یا مثلا تصفیه غلات شده رطب و انگور خرما و مویز شده اند
جایز نیست تاخیر زکات بلا عذر و با عذر مانند مستحق نبودن و تمکن نبودن
از رسانیدن بمستحق در شهری دیگر مثلا جایز است تاخیر مادام الحصر العذر و ضامن
نیست و اگر عزل و جدا کند زکات را از مال خود جایز است تاخیر در ادای آن
یکماه و دو ماه مثلا با وجود مستحق بفقیر بر اینکه راجح یا انتظار کسیکه معتاد است
آمدن و اخذ کردن و علی الظاهر در این صورت ضامن است اگر تلف شود

خود که نفقه او را خورند حتی مهمان یکصاع یکصاع داده باشد چه عیال کبیر
باشد یا صغیر عاقل باشد یا غیر عاقل مومن یا مسلمان باشد یا کافر و جنس
زکوة قوت غالب است مانند جو و گندم و خرما و مویز و برنج و ارزن و [illegible]
دیگر و اولی خرما پس مویز است و میتواند قیمت یکصاع را از هر یک از این اجناس را
که واجب است از طلا یا نقره داد و احوط اینست که قیمت را از غیر طلا
و نقره اخراج نکنند و مستحق این زکوة فطره مستحق زکات مال است بنابر مشهور
و آن گذشت و بهتر اینست که آن را بفقیر و مسکین مومن متعفف که سائل بکف
نباشد و همچنین عیال واجب النفقه نباشند و سید نیز نباشند اگر دهنده غیر سید
باشد چنانکه در زکوة مفصلا مذکور شد چه حکم فطره و زکات در اینها یکی
احکام متعدد است همچنین در باب فقیر و مسکین مفصلا در دو ورق قبل از این
صحبت مذکور شد و بان اکتفا نموده اعاده کلام در آن سخن نمائیم و افضل
چنانکه گذشت دادن آنست بامام و فقیه که اعرف و بیناتر بمصرف کردن

در سوم آن و اولی اینست که با امکان فقیر را کمتر از یکصاع زکات نه دهد و جایز است
رسانیدن زکات بمستحق قبل از زوال یوم عید فطر یا عزل و تعیین کردن آن
در مقدار مخصوص از مال که واجب است اخراج آن و کافی نیست
در عزل اخراج قرار دادن که از این مال بمقدار فطره جدا خواهم کرد و اگر
عزل و جدا کرده باشد از مال خود میتواند تاخیر نمود و تا یکماه و دو ماه
شد چنانکه در زکات مال گفتیم تاخیر جایز است از برای انتظار افضل یا معتاد
باخذ فطره از غیر محتاج که داند که خواهد آمد و مسقط [illegible] و اگر فقیر نیابد و عزل
کرده باشد معذور است و ضامن نیست اگر تلف شود و اگر فقیر در بلد باشد
در صحت و جواز حمل و نقل ببلد دیگر تامل داریم بلکه اظهر عدم جواز است و در فرض
جواز ضامن خواهد بود اگر تلف شود و اگر فقیر و مستحق نباشد حمل و نقل جایز است
بی ضمان اگر تقصیر و تفریط در حفظ و حمل و نقل نکرده باشد و مستحب است
تقدیم اقارب غیر واجب النفقه و همسایگان اگر فقیر و مستحق باشند بصرف کردن

فطره در ایشان و هر که فطره بر او واجب باشد مانند هر عاقل غنی چون عیال
غیر شد بر خود نفس لازم نمیشود حتی زوجه مالدار که نفقه جوز زوج خود باشد و مهمان
غنی که از کیسه میزبان میخورد و از جمله عیال او محسوب است پس واجب است
بر میزبان و اظهر اینست که اگر میزبان فقیر باشد فطره دادن از مهمان ساقط
باشد اگر چه اولی اینست که درین هنگام مهمان داده باشد و همچنین است
مقصد سیم — کلام در زوجه مالدار اگر شوهر معسر و بی چیز باشد   در خمس و آن در [illegible]
اول — چیز واجب است   در غنیمت و فوائدی است که در جنگ جهادی که باذن
پیغمبر ص یا امام ع بعمل آمده است بچنگ آمده است از مال کفار حربی چه منقول
باشد مانند طلا و نقره و چه غیر منقول مانند زمین و چه از مال کفار غیر حربی
که بعد از اسلام ارتداد نموده باشند و بر امام زمان ع خروج کرده اند مانند اهل
نهروان هر چند تعبیر با اطلاق کافر حربی صحیح تر است ایشان چنانکه در کتب عربی بر آن (باغی)
گواه است و آنچه در جنگ که بی اذن امام ع واقع شده است و بعضی از کفار
غیر

غیر مطیع الاسلام بچنگ آمده است تمام مال امام است هر چند امام ع در آن زمان
غیبت بر شیعیان نیز اخراج خمس حکمی نکرده باشند تا حکم بحلیت نموده باشند
تفرقه بر طیب ولادت چنانکه آنچه بخدعه و سرقت از مال ایشان ربوده برده
شده است مال اخذ کننده است در صورتی که در آن نیز اخراج خمس واجب
باشد مطلق یا در زمان حضور امام ع چنانکه صاحب مدارک بیان نموده
بتقریب فحوای حدیث صحیح خذ مال الناصب حیث ما وجدت وادفع الینا الخمس
پس خمس چنین غنیمتی را بعد از وضع اخراجاتی که در تحصیل و بر حفظ و حمل آن
شده است امام زمان اخذ میکند و بقیه را از منقول و غیر منقول در
میان مستحقین ایشان از لشکر یا سایر مسلمین بتقریب مفصل در کتب جهاد قسمت
میکند و حکم خمس غنیمت مثل حکم سایر اقسام خمس است و ذکر آن خواهد آمد
دوم معدن مانند معدن طلا و نقره و آهن و سایر فلزات که چکشی گیرند
و اصل آنها که زیبق و کبریت و زرنیخ و زاجات باشد یا یاقوت و فیروزه و زبرجد

مگر آنکه آن مانند صدف باشد و همچنین ملحق بمکاسب است اگر از قعر عنبر از دریا
آب یا از ساحل اخذ شود و خمس در عوض وقتی واجب میشود که اقل قیمت
سکهٔ طلای شرعی که مساوی الوزن یک یا جا قلو است برسد و حکم چند عوض را یک
عوض بر گردانیدن یا بر نگردانیدن منفی است علی الاظهر که از معدن مذکور شد
در گنج چه در آن اثر اسلام باشد مانند اسم پیغمبر صلعم یا امام یا پادشاهی ۴
از پادشاهان اسلام در سکه اش منقوش بودن یا نباشد اگر چنین گنجی در دار الکفر
پیدا شود پس خمس آن را اخراج کرده بقیه مال خودش است و همچنین خمس لازم است
در گنجی که در خرابه‌ای که صاحبش برطرف شده باشد یا در زمین مباح مانند
بیابان که آباد نشده باشد در دار الاسلام پیدا شود که در آن اثر اسلام نباشد
و اگر اثر اسلام باشد حکم لقطه خواهد داشت بنا بر قول اکثر متاخرین و دلیل آن
خالی از تامل نیست بلکه اظهر آنست که حکم آن نیز مانند حکم سابق است در وجوب دادن
خمس و تملک باقی و از آنچه گفتیم معلوم میشود که اگر مال را در مانند بیابان

باید

باید بر روی ارض نه در زیر زمین گنج نخواهد بود تا خمس بر آن واجب باشد
بلکه مال کسی است که آن را یافته است اگر اثر اسلام در آن نباشد یا باشد
بنا بر احتمال دیگر و اگر گنج را در خانه خود که با حیا مالک آن شده است
بیابد حکم آن نیز همین است و اگر خریده باشد رجوع میکند بتعریف کردن
کسی که از او خریده است تا معلوم کند که از او هست یا نه و اگر ظاهر شد
که از او نیست رجوع میکند بصاحبان دیگر که سابقا ملک در دست ایشان
بوده مالک آن بوده‌اند علی الاحوط الاقرب فالاقرب مگر اینکه داند که
بعضی از ایشان مالک نیستند پس اگر کسی از این جماعت گوید از من است
از او خواهد بود اگر کذبش معلوم نباشد بی گواه و قسم و اگر گوید از پدر
ماست بقدر سهم خود اخذ میکند و باقی بشرکا نیز داده میشود با ادعاء در وجهی که
گذشت پس اگر هیچ مالک نیافت بعد از تتبع جمیع صاحبان ملک و رجوع
بسوی ایشان یا وارث ایشان و کسی ادعاء مالکیت آن بعد از تعریف نکرد حکم آن

شش یا بیشتر است و از آنچه گفتیم معلوم میشود که اگر گنج را مثلا مستاجر زمینی از مسلم یا
ذمی اجاره کرده باشد یا غیره یافته باشد مال یابنده میشود و علی الظاهر اگر زمین موروثی
باشد مال ورثه خواهد بود و تعریف مالک سابق ضرور نیست مگر اینکه بدانند که
مال مورث خودشان نیست و از آنچه گفتیم معلوم میشود که اگر گوسفندی یا شتری
مثلا خریده باشد و بعد از ذبح یا نحر در جوف او کیسه یا دانه قیمتی بیابد باید او را
تعریف نمود بکسی که از او خریده است و اظهر چنانکه ظاهر حدیث صحیح است اینست که
اگر صاحبی که از او خریده است اظهار مالکیت آن نمود به تعریف مالک سابق بر آن
لازم نیست مال مملوک خود اوست و از آن نیز خمس اخراج میشود و اگر ماهی را
که ابتیاع نموده که از دریا یا نهر یا صید شده در جوف آن چیزی مانند
دری یابد یا درهم و دیناری یابد هر چند که از آن از اهل اسلام باشد
علی الاظهر مال مملوک یابنده و تعریف بایع در کار نیست و در آن نیز خمس است
وجوب خمس در گنج مشروط است باینکه بحد نصاب برسد و جماعتی نقل

کرده

کرده اند که نصابش نصاب اول طلاست که بیست مثقال شرعی باشد که بوزن
پانزده مثقال صرافست و ظاهر حدیث صحیح اینست که منحصر نیست بودن نصاب
نصاب طلا پس اگر گنجی یابد که بشد بوزن صد و پنج مثقال صراف باشد از نقره
مسکوک که نصاب اول نقره است خمس داده میشود   در آنچه فاضل آید
از اخراجات سالیانه خود و عیالش هر گونه اخراجاتی که لایق بحالش باشد
از ربح تجارت و زراعت و سایر کاسبیها بنابر مشهور بلکه باجماع و اخبار
متواتره و نادری از علما در میراث و هبه و هدیه نیز بوجوب قائل شده اند
که بعد از مؤنت و اخراجات سالیانه اگر فاضل آید از آن نیز خمس داده میشود
و احتیاط در آنست و اگر مالی دیگر داشته باشد که در آن خمس نباشد
اظهر اینست که لازم نیست اخراجات از آن وضع شود و احوط اینست که
از آن وضع شود کلا یا از هر یک بالنسبه   در ارضی است که ذمی
از مسلم ابتیاع کند پس از ذمی خمس گرفته میشود بنابر مشهور بتحقیق نص صحیح

با مالک معلوم فی الجمله را از خود بعنوان صلح راضی میکند و اگر مالک را نمیداند
و مال را فی الجمله میداند ولکن مجهول العین و المقدار است و بصلح راضی نمیشود ظاهر آنست
که آنچه قطع دارد که مملوک او نیست واجب است ادا و اهمان قدر باشد احوط
اینست که آنقدر بدهد که داند قطعا از آن بالاتر نیست اینکه مقدار را ٥
میداند و مالک را هیچ نمیداند آن مقدار را تصدق میکند هر قدری که باشد
و بعضی گفته اند که اگر چنین مالی که مخلوط است با مال خودش زیاده بر خمس مال باشد
زیاده بر خمس را تصدق میکند و خمس را بارباب آن میرساند و احتیاط آنست بلکه
شاید احوط صرف آن در سادات باشد زیرا که این نوع صدقه بر ایشان
حرام نیست و اگر صاحب بعد از اخراج خمس یا تصدق ظاهر شده علی المذکور رضا
نه پذیرد اظهر اینست که بر مخرج ضمانی نباشد زیرا که حکم شرع کرده است و احوط
ضمانست مجملا اخراج بروجه مذکور در مظالم است چنانکه آنچه را که معلوم است المقدار
نیز مجهول است و اقل یا تیقن را اخراج میکند یا بنا بر احتیاط آنچه را که قطع

١١ر

دارد که بالاتر از آن نیست و تصدق میکند بغیر در مظالم گویم و صحیحت اطلاق در
مظالم رد بپاری ازین شقوق بتقریبی از تقریبات چنانکه صحیحت اطلاق آن
در راضی کردن ارباب استحقاق در دادن مثل آنچه در ذمه اش قرار گرفته است
از اعیان اموال غیر که عدوانا مثلا آنرا تلف کرده است والله العالم گذشتن
سال در چیزهایی از انواع خمس معتبر نیست و جایز است در ارباح مکاسب
که قسم پنجم خمس است تا یک سال ندادن بتقریب احتمال عارض شدن زیادتی
مؤنت و اخراجات در میان سال پس علی الظاهر چون ربح ظاهر شده زمان
آن را اول سال قرار میدهد و میانه روی در جمیع اخراجات میکند هر چند
صله و عطیه لایق بحال اینکس باشد دادن آن یا کدخدا کردن پسر یا شوهر
دادن دختر یا خرج سفر زیارات مثلا مجموع را چون وضع کرد و چیزی فاضل
ماند بعد از گذشتن سال از فاضل پنج یک میدهد و این قسم اظهر است از قسم دیگر
که بعضی از فضلاء امامیه گفته اند که میتواند بود که از برای هر ربحی ابتدای سال حساب کنند

واز ربع ثانی شلد نه تا سال تمام شود این جمله معلوم شد گوییم اظهر اینست

که خمس شش حصه میشود نصف آن که سه سهم باشد مال امام ع است و سه سهم دیگر

منقسم میشود ما بین سه فرقه از بنی هاشم و معروف از بنی هاشم در زمان ما که

ساداتند از ذریه رسول خدا و امیر المومنین علیهما و آلهما السلام نه سادات عباسی

یا عقیلی یا ابی لهبی مثلا اگرچه مستحق خمسند اگر صفت استحقاق باقی شوند

پس بمقتضای ظهور اینطائفه علویه و فاطمیه و حسنیه و حسینیه و طباطبائی

و موسویه از سادات گوییم که بقیه از نصف امام ع صرف در سه طائفه میشود

از سادات و در استحقاق شریف که مادرش سیده باشد و پدرش عامی

خلافست اکثر علما قائلند بعدم استحقاق و آن اظهر است پس سه طائفه

اول مساکین سادات اثنا عشریه است دوم ابناء السبیل از ایشان است

و معنی آن در زکوة گذشت که مسافر و راه گذر باشند که بی چیز شده باشند

در سفر هرچند در خانه غنی باشند اگر سفر معصیت نباشد و نتواند خود را بمنازل

خود

خود رساند اگر خمس بایشان نرسد پس بقدر احتیاج اخذ میکنند که ایشان را

بمنزل برساند سیم یتامی سادات مذکوره یعنی اطفال بی پدر و اظهر اینست که فقر

در ایشان شرط است و نیز اظهر اینست که بسط کردن بجمیع سادات یعنی بجمیع

اشخاص هر صنفی از مساکین و یتامی و ابن السبیل بلد خمس که حاضرند چه جای

غائب باشند لازم نباشد بلکه اظهر اینست که در خمس خاصی مثل خمس زید یا

خمس امسال نیز لازم نباشد که بعد از وضع حصه امام ع علی القطع البعض ایش

بهر سه طائفه لازم باشد اگرچه احوط ایصال بجمیع اصناف بلکه مهما

امکن بسط در اشخاص این اصناف نیز هست و در نصف خمس که سهم امام ع است

در زمان غیبت خلافست در صرف آن در بقیه اصناف سادات

من باب التتمه چه بمقتضای بعضی از اخبار معتبره معمول علیها اگر سهام ایشان ناقص آید از

رف امام ع باید از مال خود جبر نقصان نموده باشند یا بعنوان امانت و وصیت

در سلف بخلف صالح خود رسانند در زمان موت که حفظ باید تا آنحضرت ظهور کند

و در جواز حمل و نقل خمس
ببلد دیگر با وجود مستحق در
بلد خلافست و شاید اظهر جواز
باشد با ضمان تم

سه چیز دلالت ندارد بر حرمت تصرف در غیر آنها مانند آباد کردن زمین موات
که از جمله انفال است از برای زراعت شدگه ومراد از دل تملک و وطی کردن
کنیزی است که بی اذن امام از دار الحرب مانند حاجی طرخان و تفلیس گرفته آید
چه چنین غنیمتی یا همه از امام است یا خمس آن از امام است چنانکه گذشت
بشیعیان حلال کرده اند از برای طیب ولادت ومراد از مسکن وتاجر اند
کردن مسکن است از اراضی مختصه با امام وخریدن آلات تجارت است
از غنایمی که از مال کفار بی اذن بجنگ آمده است وبعضی تفسیر کرده اند
مناکح را بخریدن کنیز یا قرار دادن مهر زوجه از ارباح بدانکه خمس آن
داده نشود ومساکن ومتاجر را نیز بخریدن مسکن وتحصیل آلات تجارت از
ربح که اند واستثناء آن نیز ظاهر است چون داخل مؤنت سالیانه است
فصل در صوم وآن واجب میشود وسنت میشود بلکه منقسم میشود
بجمیع احکام التکلیفیه پس حرام مانند صوم یوم الشک در آخر شعبان بنیت ماه رمضان
الو

وصوم نذر معصیت مثل اینکه اگر فلان معصیت را بکنم بشکرانه آن روزه نگه دارد
صوم صمت یعنی قصد کند که روزه خاموشی نگه می دارم صوم وصال یعنی قصد کند
که روزه نگه میدارم تا سحر شب آینده یا دو روز که در میانه افطار نکنم و روزه زن
بی اذن شوهر در روزه سنتی روزه مملوک بی اذن مولا در روزه سنتی وصوم روزه
واجب در سفر مگر روزه را که نذر کرده باشد که سفراً وحضراً آن را نگه داشته باشد
وسه روز بدل هدی یعنی قربانی وهیجده روزه در بدل شتر که بایست آن را
نحر کرده باشد بتفصیلی که در مسئله گذشت بیست و پنج مذکور میشود اگرچه
جای ساختن علی التحقیق مناسک حج است وصوم عید ماه رمضان یعنی اول شوال
وعید اضحی یعنی دهم ذی الحجه مانند صوم کسیکه وارد شود بر بوستانی که
مشغول اکل است واو را تکلیف کنند در روزه سنتی با کل واو اجابت نکند
صوم یوم عرفه در صورتی که ضعیف شود از دعا کردن یا اشتباهی در ماه
رود که احتمال عید بودن داشته باشد روزه مهمان بی اذن میزبان و با ملکی

پس آن واجبست نه بالاصاله بلکه وجوب بتقریب نذر یا مخالفت نذر است
شده و خلاف است در صورت اخیر که نذر منعقد باشد مثل نذر روزه هر پنجشنبه در
اینکه اگر دو پنجشنبه را عمدا بلا عذر بخورد دو کفاره باید بدهد زیرا که دو واجب را
ترک کرده است و یا نه و یکی پنجشنبه اول را خورد و نذرش منحل شده با قریه بهم نخورد
دیگر کفاره نمیدهد معتبر قول دوم است بلکه بر آن اجماع نقل شده است
و احوط با اظهر بملاحظه صحیحه علی ابن مهزیار قول اول است و علاوه بعد کفاره
علی الاحوط او علی الاظهر قضای هر روزه را که خورده است نیز که میدارد و همچنین
قضا که میدارد بی کفاره اگر با عذر خورده باشد مانند اینکه بیمار بهم رسیده یا مسافر
شده است بعض میاح اگر نذر روزه سفر او حضرا باشد و الا روزه نه
در سفر که میدارد و یا پنجشنبه مذکور یکی از عیدین باشد پس در روز عید افطار میکند
وجوبا و قضا که میدارد بنابر قول جمعی وجوبا بمقتضای دو روایت که در ثبوت
انها در اثبات وجوب من حیث السند و الدلالة تاملی است و شاید اکثر بعدم وجوب

روزه ولد بی اذن پدر بلکه بی اذن مادر نیز علی الاحوط و منذور بسیار است
چه همه سال مستحبست غیر از واجب و حرام و مؤکد از آن روزه روز عید غدیر است و مبعث
و مولد النبی و دحو الارض و هر پنجشنبه و جمعه و ایام البیض که سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم هر ماه است و سه روز از هر ده هر ماه پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر
و اول چهارشنبه در دهه دوم و چون روزه این سه روز مؤکد است وارد شده است
که اگر بتاخیر افکند آنرا قضا کند و اگر عاجز شود از آن از هر روزی یک مد یا یک درهم
تصدق کند و تمام شعبان و ماه رجب المرجب و اولی اینست که روزه سنتی بعد از ه
ظهر بلا عذر خورده نشود و تفصیل بیش از این نشاید در جائی مذکور شود و اما واجب
مانند روزه شهر رمضان که بالاصاله واجبست و اما صوم روز سیم اعتکاف
در اعتکاف سنت که در آخر این رساله مذکور میشود و کفارات مانند کفاره که در
از ماه رمضان که آن را عمدا خورده باشد یا یمین یعنی قسم و شبه آن مانند نذر
و عهد روزه فلان روز یا هر پنجشنبه را مثلا بر خود لازم نموده است و مخالفت کند

بلی

تا ظهر تجدید نیت بتواند نمود و اگر بعد از ظهر بخاطر آورد امساک کند وجوباً
و قضای آن روز را که نماید و همچنین اگر در یوم الشک هیچ قصد روزه نکرد و پیش
از ظهر هلال ثابت شود قصد روزه واجب است و هیچ قضا ندارد و اگر بعد از
ظهر مطلع شد امساک بکند وجوباً هرچند چیزی خورده باشد و قضا بکند
ندارد هرچند چیزی نخورده باشد و اگر روزه از روزی را که نیت کرده روزه
نگه داشتنش را واجب نبود عیناً روزه اش یا معینی که نه ماه رمضان بود
و نه واجب معین باشد نذر یا عهد مثلاً و پیش از ظهر رایش قرار گرفت که آن
روز را روزه بگیرد بازاء قضای ماه رمضان که موسع یا روزه که واجب مطلق بود
باشد نذر کردن مثلاً و نیت روزه کرد پیش از ظهر روزه اش صحیح و مجزی
از قضا یا نذر مطلق خواهد بود و اگر روزه واجب هیچ در ذمه نداشته
باشد و بعد از ظهر رایش قرار بگیرد که قصد روزه سنتی کند روزه اش صحیح
و ثواب همان قدر را خواهد داشت که در آن نیت کرده است و اگر پیش از

ظهر



ظهر چنین قصدی بکند اشت ثواب روزه تمام روز را داشت و در روزه سنتی
و جماعتی از علما قایل شده اند که کافیست در ماه رمضان یک نیت
که در شب اول نیت کند که تمام ماه را روزه نگه میدارم و در نیت صحت این قول
و احوط اینست که مستمر باشد بر نیت در شبهای دیگر اگرچه این و تنها دیگر نیست
در کار نیست چه سحر خوردن منفک از نیت نیست
که غالباً انسان منفک نیست هرچند قصد روزه فرد الخصوصه نکند
اگر قصد سنت بودن در روزه ماه رمضان کند بطلان معلوم نیست
بلکه قصد سنت بودن ماه رمضان لغو خواهد بود اگر از راه انکار ضروری
این مرتد نشود و با جهل یا بکه فردا ماه رمضان است اگر قصد سنت کند
مسئله یا نذر مطلق روزه اش روزه ماه رمضان خواهد بود و با علم
با آنکه فردا رمضان است اگر بنا لیش یا این باشد که این روزه از نذر
مطلق باشد نه از ماه رمضان در صحت چنین روزه تامل و احوط قضا است
و اگر یوم الشک باشد و قصد وجوب کند صحیح نیست و قضای آن روز را

لکه بیدار در نفس حدیث صحیح هرچند معلوم شود که ماه رمضان بود و اگر قصد کند سنت
بودن را روزه اش صحیح و قصد سنت بودن آن که منافی است در نفس الامر
معتبر نیست زیرا که بظاهر مکلف بعد است ندانستن آن روز را از آخر شعبان و اگر در یوم
الشک تردید کند که اگر آخر شعبان است سنت و اگر اول ماه رمضان است
واجب بود صحیح نیست زیرا که واجب بودن بعد از رؤیت یا بودن رمضانست
شرعاً و بنا بر قول اکثر و اظهر مجزی از ماه رمضان نیز نیست زیرا که عمل
بنیت منیت و نیتی را که مأمور بود که سنت و به نیت شعبان باشد نکرده است
زیرا که شعبان بودن را معلق کرده بر بودن این روز در نفس الامر از شعبان
و ایقاع روزه را از رمضان قصد کرده است بنا بر نفس الامر و حال مکلف
نیز از آن است بمقتضای ظواهر نصوص از روایات که دلیل حکم سابق یعنی
اگر یوم الشک را روزه بقصد واجب بودن روزه بگیرد قضا میکند
و صحیحست روزه طفل ممیز و تحقیق آنکه روزه اش شرعیست که بر آن ثواب مترتب بود

بامرنیست

بامرنی است و خطاب وارد شدن بروزه متعلق بولی است و طفل مخاطب بخطاب
شرع نیست چندان در این ثمر مترتب نیست اگرچه اظهر اول است و اولی اینست
که بقیه احکام صوم را در چند مسئله بیان کنیم   واجبست از
روزه امساک کردن و اجتناب نمودن از اکل چند چیز و شرب هر چیزی
که مأکول و مشروب عادی باشد مانند نان و طعام یا غیر عادی مانند
سنگریزه و گل و زغال و برگ درخت و آب برگ و ریشه درختان بلکه
و اکل و شرب بر وجه اول که معتاد است مفسد صوم است باتفاق و همچنین است
قسم دیگر و در این نیز اجماع علما نقل شده است   از جماع در قبل زن
و آن مفسد است هرچند منی نیاید و اظهر این است که جماع در دبر زن نیز
چنین باشد نسبت بفاعل و مفعول و احوط اینست که بوطی بهیمه نیز حکم بفساد
صوم شود   حرام است استمنا یعنی طلب آمدن منی کردن مانند دست بازی با
زن هرچند منی نیاید و اجماعیست که مفسد صوم است اگر منی بیاید و احوط اینست

نذر مطلق حکم قضای رمضان باشد و اظهر اینست که تواند روزهٔ سنتی نگه داشت
هر چند عمدا غسل نکرده باشد تا صبح و احوط اینست که اگر زن حایض عمدا
غسل نکند روزه ان روز را قضا کند بلکه شاید آن اظهر باشد و همچنین است
حکم زن نفسا و مستحاضه اگر ترک کند غسل واجب را و تفصیل ان در کتب غسل گذشت
و معلوم نیست لازم بودن قضا اگر هر یک از جنب و حایض و نفسا و مستحاضه
مشغول گرم کردن آب شوند از برای غسل شوند و صبح ایشان را دریابد قبل از
غسل اگر دانند که چنین خواهد شد و احوط اینست که هر یک تیمم نموده باشند تا
نخوابند در شب تا غسل کنند و اگر در روز جنب شود در روزه فاسد نیست و اولی اینست
اولی اینست که پیش از غسل نخوابد   اجتناب لازم است از رسانیدن
غبار غلیظ بجوف و ان در نزد معظم اصحاب امامیه مفسد صوم است و بعضی مطلق
غبار را هر چند غلیظ نباشد مفسد دانسته اند و جمعی دود غلیظ را نیز بان ملحق
کرده اند و ان احوط است   از اخفتان بایع و اظهر جواز است
مانند دود قلیان که از ان
اجزا اسفل ... شود

نفاد صوم و بستاخا حاضر است و باین تقریب امر بزرگیان و بعد بهر سایند
که غالبا می پرسند که کار ما در روزه ماه رمضان چه باید بشود اگر تریاک را
فراموش کنیم یا خود را از فیض روزه داشتن سنتی محروم میکنند که چون تریاکیم
نمی توانیم روزهای دراز را که بیش از دوازده ساعت روزه نگه
داشت زیرا که معتادیم بخوردن تریاک در دوازده ساعت بدوازده ساعت
و جواب از عذر همه ایشان اینست که تریاک را ناشتا نکنند و خود را
از غم برهانند و اگر مطمئن نیستند تجربه کنند   هر چیزی را که مفسد
صوم دانستیم مانند اکل و شرب و جماع در صورتیست که عمدا واقع شود
نه سهوا و نه با اجبار مانند اینکه پشه یا مگسی یا مانند لقمی کسیدن یا بی قصد بحلق
روزه دار رود یا لقمه بزور در حلق کسی داخل کنند یا گوشت دهند یا مانند آن
ناچاری که لاعلاج شود بخورد و آن اتفاق است یا با شعور بخورد و همچنین اگر
بقیه ادای باد یا سوسی در میان باشد مانند اینکه در حلق حی الفی حاضر شود

ولیشان روز بیست و نهم را مثلا عید کرده باشند اگر اینکس نخورد متضرر شود
پس اکل بقدر ضرورت میکند لا غیر و در جاهل مسئله که از روی جهل مسئله اکل کند
مثلا خلاف است در قضا و کفاره که مترتب است بر فساد صوم و اظهر حکم بفساد
صوم است زیرا که روزه نگاه نداشته است که عبارتست از امساک از آن اشیاء معهوده
پس قضا باطلاقات ادله لازم است بغیر عروض بعض از اسباب فساد
و دلیل ظاهر نیست در وجوب کفاره چه آن علی الظاهر مبنی است بر مانند دانستن
اینکه آنچه بعمل نیاورد معذور است و عن عمد آن العمل آورد یا بلا عذر آن العمل
آورد و علی الظاهر جاهل معذور است چنانکه از حدیث صحیح معلوم میشود که
یا که مکیدن خاتم از برای رفع عطش یا چشیدن آب که بشناسد طعم
از برای طباخ مثلا یا جاییدن و لقمه کردن طعام از برای غذا دادن طفل یا جوجه
کبوتر مثلا چون فرو نبرد آن را عمدا جایز است که مرد در آب نشیند در
روز روزه و علی الظاهر از برای زن مکروه است و همچنین جایز است مسواک

از برای

از برای مرد و زن بلکه آن بهتر است چه بچوب خشک و چه بچوب تر اگر از آن
آبی بر دهن نیاید یا اگر بر دهن بیاید از آن بریزد   هر چند متفرقا
است ره بقضا و کفاره کردیم لکن بعنوان تاکید مجددا گوییم واجبات
قضا با کفاره در پنج یا شش چیز   در اکل و شرب چه ماکول
و مشروب عادی باشد یا غیر عادی   در جماع در حبر قبل زن و
در دبرش   در باقی ماندن بجنابت عمدا تا صبح طالع شود و دلیل
بر وجوب کفاره زن حایض و نفساء و مستحاضه اگر ترک غسل کند در بت ظاهر نیست
در استمناء یعنی طلب آمدن منی با آمدن آن   در ایصال غبار غلیظ
بحلق بنابر مشهور و مراد علی الظاهر اجماع نقل شده است اگر چه جماعتی مخالفت
کرده بقضا تنها قایل شده اند و کلام ایشان خالی از قوتی نیست و احتیاط
ظاهر است   چنانکه واجب است کفاره در ماه رمضان بنابر مشهور
در قضاء ماه رمضان نیز لازم است اگر بعد از ظهر افطار کند نه پیش از ظهر

تشخیص دادن چیزی از مفطرات را بعمل آورد مانند اینکه سحر بخورد یا جماع کند پس معلوم شود
که صبح بوده است پس در ماه رمضان آن روز را چیزی نمیخورد و قضا نمیدارد
و در غیر رمضان افطار بکنید چنانکه مضمون حدیث صحیح حلبی است و بعضی از علما
دانسته اند که نذر معین نیز مانند ماه رمضان باشد پس اگر هوا ابر باشد
یا ملاحظه کند و تشخیص داد صبح بودن را قضا ندارد و همچنین در صورت تعرض
قضا نمیدارد و پیش از ملاحظه افق چون اکل کند مسئله هر چند اعتماد کند بقول کسی که
گوید من ملاحظه کردم صبح نیست و محقق ثانی و شهید ثانی و صاحب مدارک
میل کرده اند به ساقط بودن قضا اگر مخبر دو عادل باشند چه آن حجت است از
شرع و در دو روایت صحت این قول و بر عکس این اگر دو عادل اخبار کنند
که صبح است و اعتنا نکرده خورده باشد قضا و کفاره لازم است علی الاظهر و جایی که
جا جای اقرب دانسته اند بتقریب که اظهر انقضا است در صحیحه زراره و در روایات
معتبره دیگر اگر قرآن ... اعتنا نظر غایب شد تا این تقریب باد در صورت ابری بودن هوا

مظنه

مظنه دخول لیل بهم رسانیده و بعد منکشف شد که مظنه این است که قضا لازم باشد
و محقق ثانی جزم کرده است که اگر افطار بتقریب اعتماد بشهادت دو عادل باشد
قضا لازم نباشد زیرا که بینه حجت شرعیه است و صاحب مدارک میل را اشکال
کرده است بتقریب عدم دلیل بر عموم حجیت بینه خصوصاً در جایی که متعلق
که واجب است در آن تحصیل یقین تمام مثل قول صاحب مدارک اگر گوئی
که اینست در عموم حجیت بینه ظهور حکم ملاحظه موثقه مسعده ابن صدقه از ابی عبد الله
که هر چیزی از برای تو حلال است تا بدانی حرمت آن را بعینه و ترک کنی آن را
و این مانند جامه است که آن را خریده و آن دزدی است یا مملوکیت
در نزد تو و شاید خود را فروخته باشد یا بعنوان خدعه و غلبه او را
فروخته باشد یا امرئه یعنی زنی که در حباله تست خواهر تو یا همشیره رضاعی
تو باشد پس فرمود و الاشیاء کلها علی هذا حتی یستبین لک غیر ذلک او تقوم
به البینة یعنی همه چیز با چنین است تا تبیین شود از برای تو غیر آن یا قایم شود بر آن

بینه تمام شد حدیث و وجه استدلال بکلیت حکم است در و الاشیاء کلها علی هذا
و تساوی دانستن بینه با تبیین شدن در خلاف کلیت چه مفهوم عام است
قائم مقام است است درین باب و شکی نیست در اینکه تبیین خلاف مطلق حجت است
پس بینه نیز چنین خواهد بود   گوئیم که کلیت ملاحظه لفظ هذا که حکم
بکلیت تعرف و صف افعال مسلم است مستلزم حکم بکلیت در همه چیز یا حتی در صحت
در جواب
و لزوم مشروعیت در کلام بینه نیست یا استلزام ظهور ندارد والله اعلم   داننده ۲
قی کردن و بعضی علما ده قضا کفاره که بوجوب آن قائل شده‌اند بوجوب کفاره نیز
قائل شده‌اند و اگر بی اختیار قی کند قضا ندارد   آب را از برای خنک ۲
زمع عطش در دهن را خذ کردن و مضمضه کردن که بی اختیار بحلق فرو رود
بلکه بمقتضای حدیث صحیح قضا لازم است اگر آب بحلق داخل شود در مضمضه برای گرمی
که وضو از برای نماز سنتی اگرچه معروف در میان علما جواز مضمضه است در
وضو و غیر وضو و در روایتی وارد شده است که بعد از مضمضه آب دهن را بیرون

۲

مگر بعد از ریختن آب دهن سه بار و لزوم قضا معلوم نیست اگر مضمضه عمدا کند و بی اختیار
بحلق رود یا مهره را مسکه که در دهن گرفته است بی اختیار فرو برد   عمود کردن
جنب خوابیدن بار دوم با نیت غسل و بیدار نشدن تا صبح و قضا در جواب اول
لازم نیست هر چند صبح بیدار شود بتفصیلی که گذشت   اولی این است
که صائم ترک خلال نکند چه بعضی گفته‌اند که اگر تقصیر در خلال کردن باید از زیر دندانش
در روز چیزی بیرون آید و آن را اگر فرو برد قضا لازم است و این قول بظاهر ضعیف است
آری اظهر این است که اگر عمدا آن را فرو برد قضا و کفاره هر دو لازم باشد
چنانکه واجب است که سحر خورنده آنچه در دهن دارد بریزد در وقتی که طلوع شد
که صبح است و اگر فرو برد قضا و کفاره بدهد   اگر کسی محتاج شود به کشیدن
دوا در جوف ذکر روزه او شکسته الاظهر صحیحست و قضا ندارد   آب دماغ
و بلغم که از سر و سینه جدا شود اگر بفضای دهن نرسد فرو بردن آنها جائز است
و اگر برسد جماعتی گفته‌اند جائز نیست فرو بردن چه برون آید الاکل و الشرب

و اگر سقوط بتقریب این باشد که محقق شد که آنروز روز عید بود ظاهر سقوط کفاره است
هر چند نظر بر گناه کار است که هتک حرمت روزه کرده است ظاهرا و دور نیست که
دران نیز خلافی نباشد چنانکه اگر زن بعد از فعل موجب کفاره حیض بیند در این نیز
قائل شوم بسقوط کفاره اگرچه مشهور لزوم کفاره است درین صورت و آنچه مشابه
اینست مانند عروض سفر اضطراری و آن اظهر است و بر آن اجماع نقل شده است
کسیکه روزه ماه رمضان را عالما عامدا افطار کند یعنی داند که روزه 19
واجب است و بلا عذر مجوز دیگری که قطعی معتد و مفطر روزه است مثل اکل و
جماع و حلال داند چنین علما را مرتد و واجب القتل است اگر مرتد فطری باشد
یعنی پدر یا مادرش در حین انعقاد نطفه‌اش مسلم بوده‌اند و اگر حلال نداند ترک را یا
مرتد ملی باشد یا بقطعی حلال دانسته افطار نکرده باشد امام الکفی تعزیرش میکند تا دو مرتبه
یا سه مرتبه و اگر تعزیر بر وجه مذکور مکرر شود در مرتبه سیم علی الخلاف در جواز قتل
ارباب کبایر در بار سیم با تخلل تعزیر دو بار یا در مرتبه چهارم با تخلل تعزیر سه بار و الافضل
میشود

میشود و اگر معصیت بر وجه مذکور که از جمله گناهان کبیره است واقع شود مکرر را
سه بار یا بشرط اینکه در هر بار تعزیر شرعی بعد آید الکفی بتعزیر میکند
مشهور و اظهر اینست که اگر مرد روزه دار زن روزه دار خود را اجبار کند
بر جماع دو کفاره میدهد و اگر زوجه اطاعت کند هر یک کفاره علیحده میدهند
و در صورت اول شوهر را پنجاه تازیانه نیز زنند که دو تعزیر باشد و در صورت
ثانی هر یک را مرد و زن بیست و پنج تازیانه تعزیر میکنند و معلوم نیست که زن
خوابیده مانند مکرهه باشد یعنی اگر شوهر با او در خواب جماع کند که او خبردار
نشود دلیلی نیست بر تحمل کفاره و تعزیر بر زوجه اگرچه شیخ طوسی بآن قائل
شده است و نیز معلوم نیست که زنهای اجنبیه مانند اکراه زوجه باشد
صاحب مدارک رحمه الله گفته است که اگر مسافر اجبار کند زوجه خود را بنا
بر قول زوج کفاره اجبار بر زوجه را متحمل میشود نه از خود را زیرا که روزه بر او
واجب نیست و علامه احتمال داده است در قواعد که کفاره مطلق ساقط شود

زیرا که وطی حلالست و روزه زن فاسد نیست پس صاحب مدارک گفته است
وظاهر از این تعلیل اینست که اکراه برین وجه مباح باشد و گویا وجهش این باشد
که مقتضی تحریم که فی صوم باشد منتفی است و خود گفته است که اصح تحریم است
بجهه احتمال حرمت اجبار مسلم بر غیر حقی که واجب است بر او تمام شد کلام صاحب
مدارک و صحت تعلیل در توجیه کلام علامه و در آنچه اصح دانسته است ظاهر نیست
زیرا که شارع بضع مملوک زوج است پس این وجه صحت اکراه است در هر دو مقام در
اکراه بر وطی که استیفا منفعت مملوکه است مستلزم اجبار زوجه بر تمکینش از
برای جماع نیست تا احتمال حرمت در اجبار را تسلیم و تفریع بتوان بلکه
که قسم صحت یمین باشد یا نذر زوج و زوجه اگر زوج قسم یاد کند یا نذر کند که
اگر فلان زن را تزویج کند البته این نفع جماع را جهة تقرب طلب ولد
منعقد در همان روز با او بعمل آورد و زوجه نیز الزام کند بنذر یا قسم شدن روزه
داشتن آن روز را پس حرمت اجبار و غلبه زوج بر زوجه تا با او جماع کند

علم

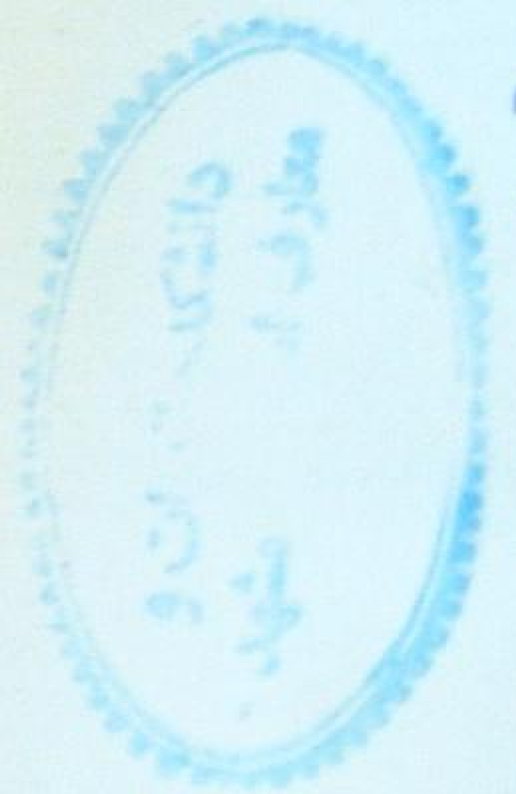
معلوم نیست در زوجه نیز چون مکره است روزه اش فاسد نیست   گویی
که هر چند رساله عامیانه است و متضمن استدلال نیست اما در اشاره بعنوان
اجمال بسند حکم که موجب تفرق اذهان نشود حرجی نیست پس گوییم که صاحب
مدارک تواند در مناط ترجیحی که دادی تکلم نموده آنرا مسلم ندارد یعنی تواند گفت
که مسلم نداریم که شارع بضع مملوک زوج باشد مطلق حتی در یوم صوم واجب
و شاید بتوان بود در این مضاعف شدن کفاره و تعزیر زوج که مجبر را
تعزیر شده است از این تضاعف تحمل زوج کفاره و تعزیر زوجه را چه زوجه چون
معصیتی نکرده است کفاره و تعزیری بر او نبود تا زوج آنرا متحمل شود پس آن تضاعف
شدن کفاره و تعزیر در باره زوج اقدام او است بر استیفاء منفعتی در زمانی
که آن منفعت را در آن زمان مالک نبوده است   آنچه گفتی غایت تقریب
صاحب مدارک و منتهای توجیه او برای اوست علی الظاهر که مستند شدی در عدم
[illegible]
جواز اکراه بعدم تملک شارع بضع در ایام صوم لیکن ظاهر آن صلح نشدن تراضی

اجماع امامیه کرده اما در کفاره قبول نداریم زیرا که در اکراه نوعی از تهجم هست که در کفاره موجود نیست
و نیز مقرب لیکن تحمل در اکراه بخلاف اصحاب ثابت شده پس لازم نمی آید از ثبوت در انتقام
مقرب دلالت کردن دلیل ثبوت در انتقام با اینکه دلیلی در میان نیست تمام شد
کلام محقق و کلامش در جماع مرد و زنی است که هر دو روزه دار باشند و کلامها
در جائیست که یکی روزه دار نباشد در باب   مشهور ما بین اصحاب
اینست که کسیکه دو ماه متوالی یعنی پی در پی روزه بر او واجب باشد و نتواند
روزه گرفت هیجده روز روزه بگیرد و ظاهر حدیث صحیح اینست که اگر کسی عاجز
باشد از عتق رقبه و اطعام شصت مسکین و دو ماه روزه گرفتن هر چه طاقت دارد
تصدق میکند و دور نیست تخییر ما بین این دو عمل چنانکه جمعی بآن قائل شده اند چه هر
چند مستند قول اول صحت اصطلاحی را ندارد لکن منجبر بشهرت است
و احوط با اختیار صوم اینست که آن را پی در پی
بعمل آورند

و اگر از صوم بالمره عاجز شوند و احتیاطا از تصدق باز ... هر روزی یکمد نیز
عاجز شود که بعضی آن را نیز بمشهور نسبت داده اند استغفار میکند اقلا یکبار اگر چه
از کلام صاحب مدارک معلوم میشود که با عجز از صوم انتقال باستغفار مقطوع
باشد در کلام اصحاب   شکی نیست در اینکه اداء دیون میت
از زنده و مرده بخواهش مدیون و بی خواهش او بصاحب طلب موجب
برائت ذمه صاحب اگر چه آن از قبیل معاملات است و نه [مر وکالت] است
و اسقاط ما فی الذمه بی وکالت نیز میکند و ظاهر نیست که تبرعا انواع طاعات را
از قبیل صلوة و اداء زکوة و کفاره صوم و بعمل آوردن روزه و حج و مانند
آنها از قبیل میت نیز توان بعمل آورد چنانکه منصوص است و [در] بری الذمه میشود
و وارد شده است که میت به آنها منتفع میشود و از ضیق و تنگی که دارد و احیانا
از آن مستخلص میشود و کسیکه این اعمال را بعمل می آورد اجر او مضاعف میشود و اگر
تبرعا این اعمال را از جانب زنده بعمل آورد دور نیست که زنده منتفع شود و اجر

عامل نیز افزوده شود در موضعی که نیابت پذیر باشد مانند زیارات و ادای دین
از کفارات مانند عتق رقبه و اطعام مساکین و جماعتی باین قایل شده اند نه از قبیل
روزه ماه شوال روزه مکروه نیست چه آن عبادتیست بدنیه که قبول نیابت مادام
الحیات در ان معلوم نیست اگرچه بعضی بآن نیز قایل شده اند و احوط در مانند عتق و اطعام
نیز توکیل است   مکروه است از برای صائم چند چیز   صحبت زنان
ببوسیدن و دست بازی کردن و مانند آنها اگر خوف حرکت شهوت
و انزال منی باشد   سرمه کشیدن در روز بچیزی که طعمی داشته باشد که بحلق رسد
و بقول دیگر سرمه کشیدن مطلق مکروه است و در صورتیکه که طعمش بحلق برسد کراهت
اشد است و اولی اینست که دوا بگوش نچکانند چه جمعی کراهت و بعضی بحرمت قایل
شده اند   داخل شدن در حمام و خون کم کردن اگر باعث ضعف
احداث کند   دوا و مانند آن بدماغ بالا کشیدن اگر بحلق نرسد
بوئیدن ریاحین و آن جمع ریحان است و ریحان گیاه خوشبوی را گویند

که خوشبو



که خوشبو باشد و کراهت در نرجس موکد است و وارد شده است که بوییدن نرگس
مکروه است و استعمال طیب از قبیل عطر و گلاب و خوشبو کردن خود و جامه بدود
دادن خوشبو مانند کندر و صندل مکروه نیست بلکه وارد شده است
که طیب تحفه صائم است   تر کردن جامه بر جسد و پوشیدن جامه تر
تا خشک شود   نشستن زن روزه دار در میان آب   بعضی کراهت
شعر در مسجد و در روز جمعه و در شب جمعه بلکه در شب مطلقا خصوصا در شب
ماه رمضان و در روز ماه رمضان قایل شده اند هرچند حق باشد و
بمقتضای سوال اسمعیل فرزند امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش و لو فیها هرچند
در مدح ما باشد و فرمودن آنحضرت و لو فیها یعنی هرچند در مدح اهل بیت
باشد در شب مطلق و در شب و روز ماه رمضان لهذا شعر مکروه است
و مجتهد است چنانکه بعضی از محققین متاخرین احتمال داده اند اینکه روایت داله
بر کراهت محمول بر تقیه باشد خصوصا بملاحظه آنکه در و لو فیها یا حق شود شعر

وان اتفاقی است علی الظاهر هرچند در بسی که زمان میانست نیت صوم را داشته باشند
و مشهور و اظهر اینست که اگر در بعضی از زمان صوم مانند وسط یا آخر روز مثلاً
مثل جنون سهو برسد یا مغمی علیه و بیهوش باشند با آنکه نیت صوم را کرده باشند
صومش صحیح نباشد زیرا که قادر نبوده است بر اینکه مستوی یعنی صوم را بکلیه بعمل
آورد و قدرت شرط تکلیف است و بابن ولید قطعاً تفرقه مابین نوم و جنون میشود
که اگر نائم نیت صوم را کرده باشد در جمیع زمان صوم یا بعضی از آن در خواب
باشد روزه اش صحیح است چه عروض نوم که اختیاری مکلف است غالباً بالقاء
عقل و شعور مانع تعلق تکلیف نیست و مساوات جنون با نوم در مرفوع القلم بودن
تا آن مجال آید و این سبب ... شود منافی با آنچه گفتیم مزاحم و این مسئله چون از
جمله مشکلات فقهیه است چنانکه بملاحظه رجوع بمدارک و مسالک معلوم میشود در طریق کلام
واخورده ای سالها در آن بسط داده ایم و از آنچه گفتیم تعریف کلام در مغمی علیه نیز معلوم شد
و همچنین است حال حائض و نفسا که روزه ایشان صحیح نیست هرچند قبل از غروب حیض و نفاس

بند

بند و صحیح است از مستحاضه اگر غسلهای واجب را بعمل آورد بتفصیلی که گذشت و اله العالم
صحیح و جایز نیست روزه مگر در هشت کس که لازم است بر او قصر مانند ادای روزه
ماه رمضان و اظهر اینست که روزه سنتی در سفر نیز مشروع نباشد و واجب
مشروع نباشد مگر سه روز بدل هدی یعنی قربانی در مکه و هیجده روزی که واجب
میشود بدل شتری که باید نموده باشد آن را اگر عمداً قبل از غروب آفتاب
کوچ کرده باشد از عرفات و روزه که مگر در هشت آنرا مقید بقید سفر و حضر
کرده باشد بنابر مشهور و شاید احوط این باشد که کسی چنین نذر نکند
صحیح نیست روزه مریض اگر متضرر بصوم شود و اگر بتجربه حال خود یا بظن رجوع
بقول طبیب حاذق هرچند فاسق باشد داند یا مظنه بهم رساند که متضرر میشود
چه مرض زیاد شود و چه طول بکشد بحال آمدنش یا باعث حدوث مرض دیگر شود یا مشقتی
بسیار بر او وارد بکند که عادةً متحمل آن نتواند شد صحیح نیست و علامه تردد
نموده است در منتهی در مباح بودن افطار برای صحیح اگر خوف بیماری داشته باشند

تقریب آنکه مریض نیست در روزه بر غیر مریض واجب است و تقریب آنکه بر مجوز
افطار ضرر است و ضرر در ما نحن فیه حاصل است زیرا که خوف از تجدد ضرر مانند
خوف از زیادتی ضرر و طول کشیدن آنست این کلام علامه است در صحت نفی آن تشنیع
تقریب نفی حرج و عسر که مدلول ما جعل الله علیکم فی الدین من حرج و یرید الله بکم
الیسر و لا یرید بکم العسر است صحیح حریز کلما اضر به الصوم فالفطر له واجب تمام شد کلام ش
و دران نیز تامل است فتامل گذشت که بلوغ بحسب زن ٢٧
بالغ شدن نه سال و دیدن حیض و در مرد بالغ شدن پانزده سال
یا باحتلام و انبات شعر خشن است در هر دو و آنکه قبل از بلوغ بر ایشان
ایشان بعبادات لازم نیست لکن روزه که داشتن دختر و پسر نابالغ قبل از
بلوغ مانند هشت سال و نه سال و وا داشتن ولی ایشان را بروزه در قدری
که توانند و هر وقت که نتوانند بخورند هر چند نیم چاشت یا بعد از ظهر باشند
تا عادت کنند مطلوب است در شریعت گذشت که واجب است ٢٨

اورا

روزه ماه رمضان بر کسیکه هلال را دیده است هر چند تنها دیده باشد هر دو در آید
یا روئیت هلال از نزد او یقینی است و دو عادل ثابت شود که گویند ما دیدیم امشب
سلخ ماه را یا باستفاضه مفیده قطع علم بهم رسانیدیم و معلوم نبوت اگر یکی از
دو عادل گوید من ماه شعبان را در شب چهارشنبه دیدم و دیگری گوید ماه رمضان را
در شب جمعه دیدم تا تنها دیده است هر دو باهم گوئیم که شب جمعه اول ماه رمضان
است و نیز واجب است اگر باستفاضه مفید قطع ثابت شود یا جمعی گویند
که ما ماه را دیدیم امشب یا دو عادل حکایت شهادت کنند دو عادل کنند
نزد یا حاکم شرع حکم کند بثبوت یا گوید خود دیده ام علی الاظهر
چه ثبوت بعلم بالاتر از ثبوت بقول عدلین است یا از ماه شعبان که ثابت است
بوجهی از وجوه سی روز گذشته باشند قطعا یا اهل بلدی مانند قزوین گویند
که دیده ایم پس ثابت میشود از برای اهل رشت که با همدیگر قرب بلد و
افق دارند و معلوم نیست ثبوت اگر دو شهر بسیار دور باشند از همدیگر

و وقت ابتغول [?] طهارت و احوط الحاق بمغمی علیه است بمجنون در وجوب تجدید
نیت قبل از زوال و وجوب قضا اگر اهمال کند   صحت از مرض است ٣
پس اگر قبل از زوال حاقی [?] شود و صحت بهم رساند و چیزی تناول نکرده باشد
وجوبا تجدید نیت صوم میکند و روزه نگه میدارد و اگر چیزی تناول کرده باشد
یا بعد از ظهر باشد هر چند چیزی نخورده باشد از روی استحباب امساک تا شب و قضا
نگه میدارد   اقامه عشره است یا حکم اقامه است مانند کسی که شغلش [?] ٤
(کشتیبان)
سفر و دائم السفر از بلدی ابتدا یا سفر شغل و عمل بودن مانند مکاری و کشتیبان
و تاجر و همیشه سفرها [?] ده روز در منزل یا در بلد دیگر نمانند منعجل [?]
در بیست [?] قصر نماز کند نیست پس کسیکه حکم اقامه دارد روزه میگیرد منفصل هرگز [?]
و همچنین کسیکه اقامه عشره میکند اگر پیش از ظهر اقامه کند و چیزی نخورده باشد روزه
نگه میدارد والا امساک میکند چنانکه در مریض گذشت و اگر مسافر از روی جهل
(اگر در بیابان [?])
بسیکه [?] روزه نگه دارد در جائی که باید بخورد صحیح است لیکن قضا ندارد و اگر در

روز از اطلاع بهم رسانید میخورد و قضا نگه میدارد و معلوم نیست که عالم بسبب فراموشی
کرده باشد آنرا معذور باشد در مریض معذور نیست چه عالم و چه جاهل
فالی بودن از حیض و نفاس است   آنچه متعرض آن قضا لازم
میشود بلوغ و کمال عقل و اسلام است پس بر نابالغ و مجنون و کافر قضا (لازم) نیست
مگر قضاء روزی را که قبل از طلوع صبح صادق بالغ و کامل العقل و مسلمان باشند
و صاحب مدارک مانند دیگران تصریح کرده است باینکه در آن خلافی نیست
و مراد از کافر کافر اصلی است نه مرتد و نه مخالف مذهب که مستبصر و شیعه اثنا
عشری شود پس آنچه از عبادات که بعمل آورده اند صحیحا در نزد خودشان قضا
نمیکنند مگر زکات را اگر آنرا بغیر شیعه اثنا عشری داده باشند و قضا میکنند
آنچه از ایشان فوت شده باشد و قضا ننموده اند (در) آنچه کرده اند غیر از زکات
تفضلات نه بتقریب صحت عبادات ایشان است چه صحت عبادات مشروط
باعتقاد ولایت و واجب الاطاعه شناختن ائمه اثنا عشر است قطعاً

هر که روزه بر او واجب بوده است و ترک کرده است آن را عمدا یا سهوا یا
بتقریبی عذری مانند سفر یا مرض یا حیض یا نفاس که غیر مانع و مجنون و نحو علیه
و کافر اصلی باشد قضا میکند اگر چه پنج قائم مقام قضا نشود و اگر فدیه قائم مقام
شود چنانکه در باره شیخ و شیخه و ذو العطاش و کسیکه مریض باشد و مستمر شود
مرضش تا رمضان دیگر فدیه دادن بمسکین قائم مقام است بعد فدیه اکتفا
میشود چه شیخ و شیخه یعنی مرد پیر و زن پیر که نتوانند روزه نگه داشت
مگر بمشقت شدیده که عادة نتوانند متحمل آن شد و همچنین نتوانند قضا کرد
هر روزی یک مد علی الاظهر یا دو مد علی الاحوط بدهند ربع صاع و یک صاع
کمی بیشتر از چهار ده مثقال و ربع مثقال است و ذو العطاش یعنی کسیکه مرض
تشنگی گرفتار است که دایم در میان روز باید آب بخورد اگر قادر بر قضا باشد
نیز کفاره از هر روزی یک مد و احوط با امکان دادن دو مد است و همچنین
مریض که مستمر المرض باشد یا از عذری خورده باشد و مرض مانع قضا گشت
علی الاز

علی الخلاف و احتیاط در اینصورت قضا است و از بعضی از اخبار رجحان
فدیه نیز ظاهر میشود بعنوان استحباب و آن اظهر است چنانکه جماعتی با آن قائل گردیده
و اگر مستمر المرض نباشد بلکه توانست که پیش از رسیدن ماه رمضان روزه
بگیرد و تهاون و کاهلی کرد و فوت شد هم فدیه میدهد و هم قضا که میدارد هم
ظاهر اینست که فدیه مکرر نشود در جایی که یک فدیه باید داده باشد هر چند
ماه رمضان بر او بگذرد چنانکه مشهور و اظهر اینست که اگر علم بکشی و استمرار
مرض در دو ماه رمضان باشد در هر یک حکم این باشد که باید فدیه داده شود
و قضا لازم نباشد و از ابن بابویه نقل شده است که در رمضان ثانی قضا
قایم شده است و اگر کاهلی و انکاری کرد بلکه مسافر شد یا در وقت تنگ تاخیر
افکند و چون خواست روزه بگیرد مانعی رخ نمود مانند سفر ضروری یا اختیاری
قضا کند میدارد بی فدیه   قضای ماه رمضان فوریت ندارد و ترتیب
بزرگان معتبر نیست بانی معنی که آنچه اول بگیرد قضای روز اول حساب کنند

الکافی ذکر کرده است سببیت قضا را و از جمله آنچه بآن متمسک شده است در الکافی
خود روایتی است که از کلینی روایت کرده است که ابا بصیر در آن از ابی عبدالله علیه السلام
سوال کرد که وصیت کرد زنی که در ماه رمضان علیل رسید و در شوال فوت شد
که من روزه او را قضا کنم فرمود صحت یافت از مرضش گفتم نه بلکه فوت شد در آن
فرمود قضا نکند داشته نمیشود زیرا که خدای عز و جل نگردانیده است قضا را بر او
گفتم من میخواهم قضا کنم از جانب او و بمن وصیت کرده است که قضا کنم از جانب او
فرمود چگونه قضا میکنی چیزی را که خدا بر او قرار نداده است و اگر میخواهی از برای
خود بکنی بکن تمام شد حدیث و کلام صاحب مدارک نیز تمام شد پس بتعقیب قبلیه
در این حدیث معتبر وارد شده استدلال مؤید بدلالت عقل نیز هست چون مسافر قبل
از خروج ماه رمضان فوت شده است قضا را بر ولی لازم ندارد و لیکن لازم شود در
احوط این که قضا کرده شود از مسافر چه در سفر ضروری یا غیر ضروری فوت شده
باشند بعد از خروج ماه رمضان یا اهمال در قضا و چه قبل از خروج ماه رمضان فوت
شده

شده باشد چه حدیث صحیح نص در قضا است در سفری که مباح نظر بظاهر صحیح
پس قضا بروجه وجوب یا استحباب شتا خواهد بود از عموم تعلیل در روایت ابی بصیر
که گذشت والله العالم ولی که قضا صوم میکند بتفصیلی که در
مسئله ی دوتنم گذشت و قضاء صلوة نیز میکند از جانب مرد متوفی
بلکه از جانب زن متوفیه علی الاحتیاط اگر اولاد ذکور هست اگر اولاد ذکور
متعدد باشند و الا ولد ذکر است نه انثی بر ظاهر صحیح حقیقی کبری که قضا را ادنی
الناس بیت میکنند و زنان را التفات فرمود و فرمود مردان میکنند لا غیر
این که ولایت انحصار بمولد اکبر نداشته باشد پس با فقد ولد پدر
مقدول باشند و جماعتی با این قایل شده اند و احتیاط در آن است اگر اولاد
متعدد باشند مانند دو ولد که سن ایشان یکی باشد اظهر وجوب قضا است
بر هر دو علی یا لسب واست و در صورت وجوب کفایی بر هر دو چنانکه در صورت
وجوب تخییری با هم قضاء صوم بر ولی و ... فدیه دادن بازاء هر روزی یک مد

از مال میت اگر میت مال داشته باشد والا ولی قضاء صوم را که میدارد
و موافق حدیث صحیح دیگر اگر میت مال نداشته باشد ولی التصدق میدهد و این
نیز مؤید وجوب تخییری است واحتیاط اینست که ولی صوم را قضا کند نه اینکه
اکتفا بدادن فدیه کند و دو رمیت چنانکه محقق آنرا ظاهر دانسته و جماعتی که
وکلینی نموده اند که لازم و واجب بر ولی که بعمل آورده باشد از قضاء صوم وصلوة
همان قدر باشد که بعذری مانند سفر و مرض و حیض از میت فوت شده باشد نه اینکه
عمداً با قدرت آنرا ترک کرده باشد و اگر ولی و وارث بغیر از انثی در میان نباشد
فرض قضا که بر ولی لازم بود ساقط است و بعضی گفته اند که بمقتضای صحیحه ابی مریم
از ترکه انثی بعوض هر روزی یکمد تصدق بکنند و احتیاط ظاهر است ب ۳
بعضی بمقتضای روایتی قایل شده اند که اگر بر میت روزه دو ماه پی در پی لازم بوده است
ولی که بر او لازم بود قضای آن به تفصیلی که گذشت یکماه را روزه بگیرد و در یکماه دیگر را
از مال میت فدیه بدهد و دو رمیت تصحیح آن بنا بر وجوب تخییری که احتمال دادیم
در

در مسئله سابق با یمن فدیه و قضا با بودن کفاره کفاره مخیره مانند کفاره ماه رمضان
چنانکه بعضی احتمال داده اند و احتیاط اینست که ولی اکمال روزه هر دو ماه
۹ بم بکند دارد   اگر کسی در ماه رمضان جنب شود و فراموش کند غسل را
تا چند روز یکبدند یا ماه تمام شود قضای نمازهای بعد از غسل اتفاقا واجب است
و مشهور و اظهر بمقتضای اطلاق ادله اخبار صحیحه اینست که قضای روزها نیز واجب است
لکن اگر خواب جوابی نباشد که شرع حکم کرده باشد بقضاء نقض مانند خواب اول
در شب اول چنانکه در مسئله پنجم تفصیلا مذکور شد و صاحب مدارک نیز با آن اشاره
کرده فرموده استکه این در وقتی است که فراموشی در شب اول عارض شود
و بیدار شده باشد قبل از طلوع صبح بمقداری که اگر بخاطر رسید توانست غسل
تواند بنمود یا در خواب دوم بیدار شده باشد در صبح نه اینکه در خواب اول
صبح کند و روز فراموش کند چه اگر چنین باشد قضاء آن روز قطعا لزوم ندارد
بم تمام شد کلامش   کفارات صوم چند قسم است
اول   کفاره اینست

که بمنزلهٔ بهره است بلکه بر وفق مضمون آن اجماع منقول مشغول است از ابن ادریس و سید مرتضی هم

و اکثر علما بنا بر روایتی ضعیف بوجوب کفاره یمین قائل شده اند در جامه بر تن چاک کردن

مرد در مصیبت زن و فرزندش و در خراشیدن زن صورت خود را بنوعیکه

خون آورد و کندن زن موی سر را در مصیبت و اینکه اگر گیسو را ببرد کفاره ماه رمضان

میدهد و در حدیث مذکور وارد است که چیزی نیست در لطمه یعنی سیلی و طپانچه بر

صورت زدن سوای استغفار و توبه بتحقیق که گریبانها دریدند و طپانچه بر صورتها

زدند زنها که فاطمیات بودند بر حسین ابن علی و بر مثل او طپانچه بر صورت زده میشود

و گریبانها چاک میشود تمام شد حدیث و اظهر جواز دریدن جامه بر پدر و برادر است

و احوط منع است در غیر پدر و برادر مانند مادر و بیگانه و مانند کسی که قبل از

غروب آفتاب از عرفات کوچ کند چه واجب است که شتری قربان کند و اگر نتواند

هیجده روز روزه میدارد   کفاره ایست که مخیر است کفاره دهنده مابین ۳

صوم و غیر صوم و آن کفاره نذر و کفاره ماه رمضان است و هر دو در مسئله

اعتقم گذشت و کفاره اعتکاف بنا بر قول اکثر و اظهر است بتفصیلی در چند سطر قبل از این

مذکور

مذکور شد و کفاره تراشیدن محرم است سر خود را در احرام که ان شاء الله تعالی در مناسک

حج مذکور میشود   آنست که صوم در آن مرتب است از راهی و مخیر است

از راهی دیگر و آن کفاره کسی است که وطی کند کنیز خود را که باذن خودش احرام

داشته پس کفاره اش شتر یا گاو است و اگر نتواند سه روز روزه است یا گوسفند

و اگر کسی تفصیل احکام کفارات را بیش از این خواهد بکفارات استیفاء المهمات

خواهد نمود که بسط تمام بعربی در آن مطالب مذکور است   معتبر مابین

علما اینست که واجب است تتابع یعنی پی در پی بعمل آوردن هر روزه مگر چند روزه

روزه نذر و عهد و یمین که بر خود لازم کرده باشند بی قید پی در پی

بودن   قضاء آنها و قضاء ماه رمضان   صوم جزاء صید در احرام

که در مناسک مذکور میشود   در هفده روز که بدل هدی واجب روزه میدارد

هر چه در آن تتابع لازم است مانند دو ماه پی در پی اگر بتوسط

عذری مانند مرض و حیض و آغاز سفر چه در بین افطار کند بعد از زوال عذر بنا گذارد

بقیه را که در تتابع مدخلیت دارد بفعل بیاورد و از سر گرفتن روزه ضرور نیست
بعلت آنچه در اخبار معتبره از صحیح و غیر صحیح معصوم متلک فرموده است اعنی الله حبسه
و هذا مما غلب الله علیه و لیس علی ما غلب الله عز و جل علیه شی و ظاهر اینست که فراموشی
نیز در یکی از علت مذکوره مانند مرض و حیض است و بعض حدیث صحیح و اکثر فتوی
منقول و معظم علما تتابع در کفارت ثابت یعنی دو ماه پی در پی بگیرند یک ماه اول
و اقلا یک روزی از ماه ثانی دست بهم رسیده پس در بقیه لازم نیست هر چند بلا عذر
در بقیه ترک تتابع کند و اولی اینست که بلا عذر در بقیه نیز ترک تتابع نکند
مستحب است امساک کردن در چند صوم در این صادق بنماید در چند موضع
مسافر اگر وارد خانه بلدی شود که در آن قصد اقامه عشره در نظر دارد یا وارد خانه
یا بلد خود شود بعد از ظهر هر چند چیزی نخورده باشد یا قبل از ظهر و چیزی خورده باشد
و همچنین است مریض اگر صحت بهم رساند   حایض   نفسا اگر پاک شوند در میان روز
کافر اگر مسلمان شود   اگر کودک بالغ شود   مجنون و مغمی علیه

اگر در اثنای روز بکابل بیایند چنانکه گذشت   دانستی که مریض و مسافر
که مستضر شود مریض و شرایط وجوب قصر متحقق باشد در مسافر باید روزه را خورده باشند
پس اگر مخالفت کنند و روزه را نخورند با علم مسافر بوجوب افطار باید قضا کنند
شرایطی که معتبر است در قصر نماز معتبر است در قصر روزه و بمقتضای
قضیه کلیه معتبره متی افطرت قصرت و متی قصرت افطرت هر گاه افطار لازم باشد
در سفر قصر در نماز لازم خواهد بود مگر اینکه روزه خورده باشد و نماز را تاخیر
افکنده باشد و در وقت نماز بمنزل رسیده باشد تمام میکند و هر گاه قصر در نماز
لازم باشد افطار در سفر لازم است مگر بعد از ظهر مسافرت اختیار کند و نماز کرده
باشد زیرا که روزه را نگه میدارد و چون بحد ترخص رسید نماز را قصر میکند
مسافر تا بحد ترخص نرسیده است روزه را افطار نمیکند و اگر جاهلا
عامدا قبل از رسیدن بحد ترخص افطار کند بعد و اینکه قضا لازم است کفاره
نرسیده چنانکه گذشت   زن حامله که نزدیک بزاییدن باشد و مرضعه

و در بیرون افطار و در نزد سحر و ادعیه مختصره و مطوله درین باب در دو وقت
و در محل خود مانند مصباح کفعمی و متهجد و زاد المعاد مذکورات و چیزی که بر همیک
در کیفیت و فراوانی آن صعوبتی نداشته باشد ملازمت انا انزلناه در افطار و در
سحر است چه مروی است از امام زین العابدین ع که هر که قرائت کند سوره انا انزلناه
درین دو وقت مانند کسی خواهد بود که در ما بین این دو وقت در راه خدا در
خون خود دست و پا زده باشد و نیز سنت است که اگر جماعتی انتظار روزه
دار کشند و بی او افطار نکنند روزه دار را استحباب انتظار کردن نکند چنانکه
مدلول حدیث صحیح است و اول افطار نموده بعد نماز کنند و همچنین اگر
نفس با او منازعه کند و مانع شود از اقبال و ایقاع صلوة بروجه کمال
و زاخر ز حال اسمع و الا اقرب است تقدم داشتن نماز خصوصا در صورتیکه امام
و جماعت منتظر او را برای نماز کشند و اولی است الحبس انتظار کردن نماز
کنند چنانکه مستفاد شد از ظاهر اینکه از صحیح الحلبی و نیز مستحب است که بسویق یعنی
ارد

آرد بو داده و خرما سحر کردن و وارد شده است که افضل سحور شما سویق
و خرما است و جابر از امام محمد باقر ع روایت کرده است که آنحضرت فرمود
که پیغمبر ص بر اسودین افطار میکرد عرض رسید که ما الاسودان فرمود خرما و آب
و زبیب یعنی مویز و آب سحر میکردند در اعتکاف و آن درنگ
کردن در مسجد جامع است با صوم به نیت قربت و ثواب آن عظیم است خصوص در دهه
آخر ماه رمضان چه وارد شده است که آن برابر است با دو حج و دو عمره
و وارد شده است که سالی پیغمبر ص در دهه اول اعتکاف کرد و در سال دیگر
در دهه ثانی و در سال سیم در دهه آخر اعتکاف کرد پس همیشه دیگر در دهه
آخر اعتکاف مینمود و حلبی در حدیث حسن روایت کرده است از مولانا الصادق ع
که جنگ بدر در ماه رمضان واقع شد و در آن سال آنجناب اعتکاف نکرد و در
سال دیگر بیست روز اعتکاف کرد تا تلافی سال گذشته نیز شده باشد غرض
اهتمام در آن بسیار است و احکامش در چند مسئله مذکور میشود اعتکاف

که در اصل سنت است بنذر و مانند نذر واجب میشود ابتدا پس معتکف چون شروع بعبادت
نمود که بنذر نشده بود واجب نموده است میتواند در اول فعل نیت وجوب کاهی ابتدا
واجب نیست ولکن چون دو روز گذشت روز سیم واجب میشود و اگر دو روز
دیگر گذشت روز سیم واجب میشود و بر همین نسق سیم هر دو روزی واجب میشود
پس نزاع ما بین علما در تجدید نیت در روز سیم و ما به النزاع ایشان این است
که اگر لازم بدانیم باید عبادت واجب نیت سنت بعمل آید زیرا که نیت سنت داخل
در اعتکاف شده و اگر نیت اینکه روز سیم واجب باشد داخل شد لازم میاید
بعلاوه تفریق کردن نیت که صحت آن معلوم نیست اینکه بتعارض در نیت معتبر باشد چه
نیت وجوب را قبل از واجب کرده است و اگر لازم دانیم یا باید اقل اعتکاف که دو روز
باشد یا دو روز با صحیح باشد تفریق نیت در اجزاء عبادت پس نیت دو روز را
بعنوان سنت کنیم و چون دو روز گذشت نیت یکروز بعنوان وجوب حال آنکه
معروف ما بین علما اینست که اقل اعتکاف سه روز است و مشروعیت تفریق نیت

در عبادت

در عبادت واحده با اینکه دو روز را سنت نیت کند دیگر روز را واجب نیز معلوم نیست
این حاصل اشکال است و در جواب گوییم که چون اعتکاف عبادت است و بی نیت
قربت نمیشود و نیت وجه مانند وجوب و ندب لازم نمیدارد در فعل مختار که عاقل
باشد در فعل خود بی نیت نمیشود پس اگر نیت قربت نمود در ابتدای شروع
اشکال وارد نمیآید و اگر نیت سنت نمود نیتش صحیح بود و عملش شروع پس
چون روز سیم شد حرام شد بر او خروج از مسجد و بر هم زدن اعتکاف
و این معنی وجوب است در روز سیم یعنی چنانکه در دو روز اول جایز بود بهم زدن
اعتکاف در روز سیم جایز نیست نه اینکه نیت علیحده باید شده باشد تا اشکال وارد
آید و کافی است در امتثال حکم بوجوب اینکه روز سیم را کامل کند از برای خدا و
مرجع این جواب باینست که نیت وجه شرط نیست و سه روز تمامه قبل از دخول در اعتکاف
و قبل از گذشتن دو روز سنت بود و بعد از گذشتن دو روز واجب شد و چنین
واجب شدنی با نیت سابق تجدید نیتی در کار ندارد و نیت خلاف یعنی نیت سنتی که نیت

در اعتکاف نیت گوئیم که واجب اینست که قصد بکند معتکف چه مرد و چه زن
در اعتکاف سنت که این دهه آخر ماه رمضان را سنت اعتکاف بکند قربة الی الله
و اگر دهه آخر ماه رمضان را نشد نذر معین از برای اعتکاف کرده باشد در آن نیز
همین قدر نیت کافی است و اگر قصد وجوب کند اولی است و اگر نذر مطلق کند در ده روز
اعتکاف متعلق باشد بخصوص دهه آخر بلکه ده روز مطلق را نذر کرده است و
خواهد ده روز آخر را اعتکاف داشته باشد باید قصد وجوب یا ندب کند تا عبادت
بعنوان نذر از سنت امتیاز دهد در نظر بعضی احتیاط بهتر است چون در نفس الامر متعین نیست
و تفصیل نیت هر چند سابق بر این در طهارت و صلوة گذشت ولیکن تنبیه در اینجا نیز
اولی بود   صوم در اعتکاف شرط است چه صوم از ارکان اعتکاف باشد مانند اینکه
سه روز معین باشد مثلا در غیر ماه رمضان باشد نذر کند که در آن معتکف باشد و روزه
واجب نداشته باشد که بنابرین در اینهنگام بنا بر قول بوجوب مقدمه واجب روزه آن باید از واجب
میشود یا باشد مانند اینکه در سه روز آخر یا در دهه آخر ماه رمضان معتکف شود و بنا

بقول

بر قول بعدم وجوب مقدمه و آن ظاهر است جایز است اعتکاف با اینکه روزه سنت
باشد و صاحب مدارک رحمة الله علیه از مرحوم علامه در تذکره نقل کرده است که اگر
کسی نذر کند اعتکافی را و آن را مقید بزمانی خاص نکند و واقع سازد اعتکاف را در
زمانی که در آن زمان روزه سنتی بگیرد اعتکافش صحیح است پس از جد خودش شهید ثانی
نقل کرده است که صحیح نیست بعد از اینکه اعتکاف غیر جایز الترک است و صوم سنت
جایز الترک است پس ما بین ایشان تنافی است و خود نیز آن را پذیرفته است در اعتکاف
که غیر جایز الترک باشد مانند اعتکاف معین نه مطلق بتقریب تنافی مذکور و آنچه
که منافی ما بین غیر جایز الترک و لازم الترک است نه جایز الترک و مرجع آنچه گفتیم
بآن است که مقدمه واجب نیست تامل کن تا ادراک کنی و چون صوم در اعتکاف
شرط شد گوئیم پس صحیح نیست اعتکاف در زمانیکه صحیح نیست در آن روزه
مثل عید فطر و عید اضحی و نیست بلکه صحیح نیست از او روزه مانند زن حایض و نفسا
اگر چه ایشان از راه دیگر نیز ممنوعند چه در مسجد نمیتوانند در یک نخود مگر اینکه

نسع از آن راه را مرتفع کنیم بتقریب جواز تیمم   اقل اعتکاف که با نیت قربه و صوم
باید بعمل آید چنانکه حاصل دو مسئله بتعدادست که در هر دو کلام را طول داده‌ایم بنا بر
معهود و اظهر سه روزست پس اگر اعتکاف یکروز که زیاد تر باشد نذر کند نذرش
فاسد است و اگر اعتکاف سه روز نذر کند که شب اول نباشد اظهر اینست که
آن نیز فاسد است و اگر نذر یکروز مقید باشد بقید زیادتر نبودن آن یکروز را باید دو
روز دیگر چه پیش باشد و چه پس باشد و چه ملفق ضم میکند و همچنین اگر یکروز قضا را
باشد مانند اینکه چهار روز نذر کرده بود و سه روز معتکف شد و روز چهارم را
ترک کرد پس بنیت قربه لا اینکه متعرض وجوب و ندب شود اگر اعتکافی نذر کند و اول
طلوع صبح یوم پنجشنبه شروع در اعتکاف کند بنیت و صوم چون روزه روز شنبه را
بزمان افطار رساند بنذر وفا کرده است و قول با وزری است که شب پنجشنبه را نیز
باید ضم نموده باشد و در روزیست که رعایت آن اولی باشد خصوصا اگر ماه رمضان یا
آخر ماه رمضان را مثلا نذر کرده باشد و صاحب مدارک جزم کرده است بدخول شب اول

اگر نذر

اگر نذر متعلق بماه رمضان باشد نه به آخر و در فرق تامل است و دلیل ضعیف القول
دیگری گفته است که شب چهارم که شب یکشنبه است در مثال معروض باید با سه روز دیگر
ضم شود تا اقل اعتکاف متحقق شود و اگر ده آخر یا ده روز متوالی نذر کرده ده روز
متعین است پس اگر سه روز یا چهار روز از آن را متصلا بعمل آورد و لا عزاز یکرد
را اتصال میرود که آنچه کرده است صحیح باشد در مانند مثال اول که زمان معین است
بلکه آن اظهرست نه در مثال ثانی که شرط توالی شده است و اگر نذر اعتکاف ده روز
کند بقید اطلاق یا عاری هم بین از قید متوالی بودن میتواند فصل کرد و میتواند
فصل کند در ده اعتکاف مانند دو روز و چهار روز یا سه اعتکاف مانند سه روز
سه روز و چهار روز که در میانه اعتکاف فصله قرار دهد و اظهر اینست که در نذر
سه روز غیر متوالی میتواند هر روزی از آن را نیز با دو روز دیگر که سنت باشد
منضم کند و اگر اعتکاف به نیت ندب بعمل آورد میتواند آنرا بهم زند مگر اینکه دو روز
بکند زیرا که روز سیم واجب میشود و همچنین است در سیم هر دوری از اعتکاف ها باشد

ششم و نهم

آخر ماه شعبان امسال را معتکف شود بوجهی از وجوه مانند سهو یا عمد اخلال کند

باعتکاف قضا و کفاره در صورت عمد لازم است و در صورت سهو یا جهل

بدخول ماه شعبان یا زمان اعتکاف که تعزیر محبوس بودن شد اخلال باعتکاف

شود اعتکاف را قضا بکند بی کفاره دانستی که اعتکاف سنت بمجرد دخول

لازم نمیشود و اظهر اینست که نذر مطلق که زمان نذر معین نباشد نیز چنین است

و چون دو روز گذشت روز سیم را حتما باید ضم نموده باشند جابر است

اتفاق بلکه مستحب است از برای معتکف انکه اشتراط کند در نیت اعتکاف اجماعاً

در اعتکاف سنت یا در حین نذر در اعتکاف سنت و نذر شد چنانکه اشتراط میکند

در نیت احرام چنانکه در مناسک حج مذکور میکنیم ان شاء الله تعالی و مراد از اشتراط چنانکه

مدلول اخبار مستفیضه معتبره است و فاضل مجلسی نیز در شرح من لا یحضره الفقیه گفته است

اینست که در اول اعتکاف بگوید اَللّٰهُمَّ حِلَّنِی حَیْثُ حَبَسْتَنِی یعنی خداوندا

مرا حلال کنی هرجائی که مرا حبس کنی یعنی اگر واقعه پیش آید و امری عارض شود که نتوانم

اعتکاف

اعتکاف را تمام کنم تو بر من حلال کنی بیرون آمدن را و فایده این اشتراط اینست

که هر وقت عارضه رخ دهد حتی اگر دو روز گذشته باشد در اعتکاف سنت

یا اعتکاف واجب باشد مانند نذر که زمان نذر معین باشد و چه نذور شد

نذر مطلق باشد اختیارا تواند اعتکاف را بهم زند و قضا نیز نداشته باشد حتی

اگر نذر در نذر مطلق باشد چنانکه از کلام بعضی ظاهر میشود و اظهر اینست که در منذور

مطلق قضا کند و اظهر اینست که عارضی که تواند قصد معتکف باان متعلق شود

که در آن اشتراط کند اعم از عارض اضطراری است مانند مرض و خوف پس اظهر

اینست که با اشتراط توان اعتکاف را بهم زد در مانند استقبال مسافری یا دیدن

زنی که باذن شوهر اعتکاف کرده باشد شوهری را که از سفر آمده است

و مهیا کردن خود را از برای جماع کردن شوهر با او چنانکه مدلول صحیحه ابی

ولاد است حرام است بر معتکف در ایام اعتکاف صحبت با زن دیدنش چه

بجماع باشد و چه بتقبیل و ملامسه و بوسیدن و دست بازی کردن مشهور چه در

شب و چه در روز و بجماع اعتکاف فاسد میشود و بآن کفاره لازم است
چه در روز واقع شود و چه در شب و بلمس و تقبیل و نظر بشهوت اگرچه حرام است
بطلان اعتکاف معلوم نیست بلکه اظهر عدم بطلان است و از شیخ در خلاف
نقل شده است که استمنا نیز حرام است بلا خلاف و نیز حرام است بر او در زمان
اعتکاف مماراة و مجادله و صاحب مدارک از جد خود نقل کرده است
که مراد از آن مجادله در امر دنیوی است یا دینی بمجرد اثبات غلبه و اظهار
فضیلت است چنانکه اتفاق می افتد از برای بسیاری از کسانیکه اسم علم
و اهل علم را بخود بسته اند و این نوع مجادله در غیر اعتکاف نیز حرام است
و اگر مقصود از جدال در مسئله علمیه مجرد اظهار حق و رد خصم از خطا
باشد از افضل طاعات خواهد بود و حرام از مجادله و جایز و مستحب
از یکدیگر بنیت جدا میشوند پس احتراز کند مکلف از بر گردانیدن چیزی
صاحب مدارک
که واجب میشود بسوی چیزی که از اکبر قبایح است تمام شد کلام و حاصل کلامش

که از

که از جد خود نقل کرده است و چون تتمه مر مباحثه مرض مهلک بود آن را بطوله
نقل کردیم و بنابر حرام است بیع و شری باتفاق و شم طیب و ریاحین بنابر قول
اکثر و قول شیخ بحرام نبودن علی الظاهر ضعیف است و نهی از اینها در حدیث
صحیح وارد است و مستثنی است از حرمت بیع و شری که بیع و شری معتکف بنفسه
در ضروریات مانند ماکول و ملبوس که نتواند شد در آن وکیل گرفت
و اظهر چنانکه اکثر قائل شده اند آنست که هیچیک از محرمات سوی بیع و شری
و شم طیب و ریاحین مفسد اعتکاف نیستند اگرچه حرام اند در اعتکاف
انتقال
و علامه ره مانند خیاطت و اشتغال بامور دنیویه را که مانع از عبادت است
حرام دانسته است بمفهوم نهی در حدیث صحیح از بیع و شری و ضعف این
استدلال ظاهر است و اولی اینست که اقتصار کند بر قدر ضرورت در اشتغال
بامور مباحه زیاده بر قدر ضرورت نکند و صرف کند عامه اوقات خود را در ادای
و ذکر و تلاوت قرآن و نماز سنتی و علامه مرحوم گفته است که صرف کند اکثر

علی الاظهر و اگر فساد بجماع در روز ماه رمضان است دو کفاره میدهد یکی از برای
ماه رمضان و یکی از برای اعتکاف و همچنین اگر روزه روزه منذور یا روزه قضای
ماه رمضان باشد بنابر اظهر مثلا که وجوب بهم رسانیده است که دو ششش و اگر
در رجب است یک کفاره میدهد که کفاره اعتکاف باشد که آنرا بجماع فاسد نموده است
و اگر زوجه خود را که صائمه است در ماه رمضان که خود نیز روزه دار است
اکراه کند بر جماع و یا در روز بر جماع کند گذشته کفاره میدهد که دو کفاره
متعلق بخودش است و یکی کفاره کفاره تحمل از جانب زوجه است که در روز ماه
رمضان او را اکراه بر جماع کرده است چنانکه در فصل صوم ماه رمضان مذکور گشت
نه چهار کفاره هرچند اعتکاف باذن شوهر چنانکه جمعی بآن قائل شده اند چه
دلیلی بر وجوب تحمل در اعتکاف ظاهر نیست   اگر شوهر زوجه خود را که معتکفه ۱۴
معتکفه باذن شوهر است در ایام اعتکاف بطلاق رجعی مطلقه کند چون واجب است
که عده در منزلی که دارد از منزل بخانه عود میکنند اگر در روز اول و دوم اعتکاف

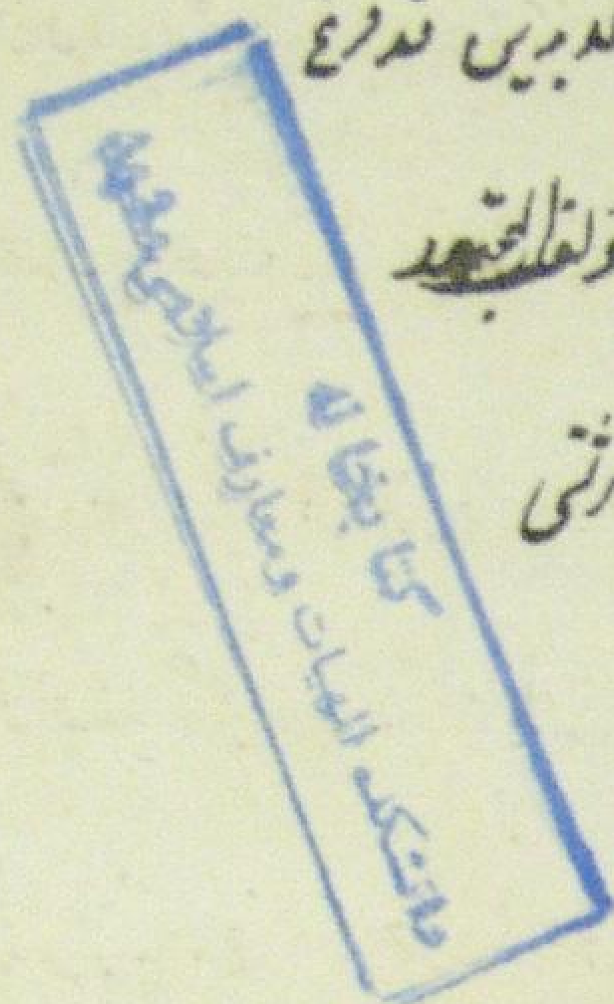
معتبر

مستحب یا واجب غیر معین باشد و اگر در روز سیم اعتکاف مستحب یا واجب
معین باشد اظهر اینست که در مسجد اعتکاف خود را اتمام کرده خارج شود چنانکه
شهید ثانی و صاحب مدارک آنرا اختیار نموده اند پس بر اصل عود
میکند از برای تتمیم ایام عده و باینجا ختم میکنیم رساله را حامدین لله و مصلین و
مسلمین علی صاحب الرسالة التامة الکاملة العامة لکل ملة الباقیة الی یوم
القیمة و عترته کتاب الله الکرام و امناء الله و اولیائه العظام علیهم الصلوة والسلام
ما تعاقب اللیالی و الایام و رجب واثق از خالق خلایق که موصوف برحمت
و عنایت بی نهایت و غایتست اینست که آنچه مذکور کند و جدی که در این رساله
بعمل آید و آنچه مادام الحیات از این اقل العباد صادر گردیده و میشود مجموع آنرا
خالص از شوب و مخالطه اراده هوای نفس خود نموده خالص از برای رضای خود
نماید و این اقل العباد را خادم اخبار و جامع آثار و ناشر احادیث و احکام
ائمه انام علیهم الصلوات و التسلیمات الی یوم القیام مادام الحیات کند و از عبودیت

ز سوای خود و چه کریت م نعماء هلوکه الا آنست بالمره رهائی دهد که جز ذکر خدا و ذکر
الرسول والمرتضی و زوجته الطاهره البتول و ولدیهم المعصومین علیهم صلوات
المصلین ابد الآبدین ننفعان اذا ذکرتم ذکر الله و من اراد الله بدء بکم و بکم ختم الله
و بکم یختم و ذکر اشیاع ایشان از راسخین و عارفین از ابرار و اصفیاء
و اولیاء و منتجبین از مؤمنین و عامه اهل ولایت که ایشان المبعوث من انوارهم
انوار ایشان متفرع از اصول آن انوار متعلق بتشعشع ایشان داشته باشند مجملا
بکلیه با کلیت انوار ایشان مرتبط و در سلک دوائر انوار منخرط لجه سکرشی از
ایشان نباشد و بالتمام از ظلمات ارباب جحود و انکار و تبعه ایشان از اشرار
دور لجه باقی از ظلمات ردیه مردیه این جماعت که ایشان المبعوث من ظلمهم
مینمایند اشنائی و ارتباط داشته تا بالمره در سجین و ارباب سجین که رشته ایشان
دخول جهنم و اکل زقوم از حمیم و ضریع و غسلین است خلاص شده و بالکلیه
بعلیین و اهل علیین که جلوس را رایگه در الجنه از فردوس برین و اکل و شرب ارائه

دائم

دایم در حق حین و ما مسعین اذا الحال بهم بار منند بالنبی والوصی والائمة الطیب
علیهم صلوات المصلین ابد الآبدین قد فرغ
من تسوید هذه الرساله مؤلفها المجتهد
العصر مولانا ملا علی الرشتی
و فقاویه
سنه ۱۲۲۰



بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين رب وفقنا لما تحب وترضى وأيدنا وارشدنا بمحمد وآله اعلم يا اخي ان الجمع بين الفاطميتين جائز بلا شبهة
اجماع عند المسلمين حتى الصدوق والشيخ كما ستعرف ويدل على الحكم بل الحلية ايضا اطباق الفقهاء وفتاويهم حتى انهم ما عدوا ذلك من المكروهات ولا خلاف
الا في آداب ايضا كما لا يخفى على من تتبع فتاويهم وعملهم في الاعصار والامصار حتى انهم ما كانوا يتحرزون عنه في مقام الكراهة ولا ذكر الاولوية ايضا
وقبل هذا الاجماع مر لوضوح للفقهاء ... حال هذا الحكم كان حاله من المحللات بالضرورة عند الفقهاء والمسلمين ... كالمعلوم
ظاهر على المتأمل في كلماتهم ... في هذا الزمان شبهة على بعض المتوهمين من اطلاعه على بعض الاخبار الذي نظر حاله غفلته
عن حقيقة الحال ولولا عروضها لكان حاله حال ... ولو سلم كونه نظريا فلا خفاء في الحجية كما هو المسلم عند الشيعة والمحقق في موضعه ويدل عليها
ايضا اصالة الاباحة والاباحة ... ما دل عليها من الاجماعات المنقولة والآيات القرآنية والاخبار المتواترة والعقل وسيجيء الكلام ...
على ما بيناه في رسالتنا في اصل الاباحة بدل عليها البتة بل بينا فيها غاية التبيين كون الاجماعات المنقولة وافية على القطع واليقين
فلاحظ ويدل عليها ايضا اصالة الاستصحاب اذ في اول الشرع لم يكن حراما بالبديهة فكذا الحال لما ورد منهم لا تنقض اليقين الا باليقين
... وقولهم لا تنقض اليقين بالشك ابدا الى غير ذلك مما كتبناه في الرسالة ويدل عليها ايضا الآيات مثل
قوله تعالى واحل لكم ما وراء ذلكم وقوله تعالى وان لم تكونوا دخلتم بهن فلا جناح عليكم وقوله تعالى وانكحوا الايامى منكم وقوله تعالى فانكحوا ما طاب
لكم من النساء مثنى وثلاث ورباع فان كل واحد من العلويات مما طاب ... من المثنى والثلاث والرباع منها وقوله تعالى ولن تجمعوا بين
الاختين فلو كان الجمع بين الفاطميتين ايضا حراما لخص ذلك بالاختين الى غير ذلك من الآيات ويدل عليها ايضا الاخبار المتواترة بل
الزائدة عن حد التواتر عن الائمة فانهم ع في مقامات لا تحصى تعرضوا لذكر ما يحرم نكاحها وما يكره وما لا يحسن ولم يذكروا ان ذلك اصلا
اذا كان ذا الذي نقل اوردنا بذكر العدد من وجه ... كثيرة مع كونها من بديهيات الدين او المسلمات عند المسلمين او المشهورات عندهم
تعرضوا لامثال ذلك فكيف لم يتعرضوا لما هو في غاية الخفاء واحالوا على ما امروا بعدم العمل قطعا من المطلقات من الاخبار الواردة
في مقام الحد والصحة زيد عن المتواتر بالاحصى والمطلق يرجع الى العموم كما هو المحقق والمسلم عند الكل والمدار عليه في الفقه وتخصيص تلك الاخبار
بالرواية الذي ... ومنها قول النبي ص بناتنا لبنينا ... وقولهم ص المؤمنون بعضهم اكفاء بعض وقولهم ...
تزوج في قريش وقريش تزوج في بني هاشم الى غير ذلك وكالصدوق في كتابه ... الفروج المحرمة في الكتاب والسنة على اربعة ... وجها

حدثنا ابو محمد الحسن بن حمزة العلوي قال حدثني [illegible] جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عليهما السلم انه قال سال الامام عما حرم الله عز وجل من الفروج
في القران وعما حرمه رسول الله ص في سنته فقال الذي حرم الله من ذلك اربعة وثلثون وجها سبعة عشر في القران وسبعة عشر في السنة فاما التي في القران
فالزنا قال الله تعالى ولا تقربوا الزنا ونكاح امراة الاب قال الله عز وجل ولا تنكحوا ما نكح اباؤكم من النساء وامهاتكم وبناتكم
واخواتكم وعماتكم وخالاتكم وبنات الاخ وبنات الاخت وامهاتكم اللاتي ارضعنكم واخواتكم من الرضاعة الى قوله تعالى ولا تنكحوا
ان تجمعوا بين الاختين الا ما قد سلف والحائض حتى تطهر لقوله تعالى ولا تقربوهن حتى يطهرن والنكاح في الاعتكاف لقوله تعالى ولا تباشروهن وانتم عاكفون في المساجد
واما التي في السنة فالمواقعة في نهار رمضان وتزويج الملاعنة بعد اللعان والمواقعة في الاحرام والمحرم يتزوج او يزوج والمظاهر قبل ان يكفر الى
اخر الحديث وذكر فيه كذا ولم يذكر الجمع بين الفاطميتين اصلا فانظر الى هذا القطع الدلالة انها الرواية المطابقة للايات الكثيرة والاخبار
المتواترة والاصول الثابتة من الاخبار والايات والاجماع وغيره ومنها ان الرسول ص كان مامورا بانذار خصوص عشيرته الاقربين
بالخصوص لقوله تعالى وانذر عشيرتك الاقربين وكان يجب لكل شبهة وايضا قال تعالى قوا انفسكم واهليكم نارا
الاية وورد في الاخبار انه [illegible] هذا او اكد وان الرسول ص مواخذ ومعاقب بما صدر من اهله اذا لم يبلغ ولم يمانع
فلاحظ جميع ذلك ثم لم ينذر الرسول ص عشيرته واولاده عن ذلك وبناته عن الاجتماع في عقد واحد وكونهن تحت حبالة واحد وكذلك
علي ع مع كونه نائب الرسول ص فانه مقام يجب عليه ابلاغ ما وجب على الرسول وكذلك الى ان نعى كل واحد واحد من الائمة من بني فاطمة
كانه كذلك مع ما عرفت من وجوب حفظ الاهل من النار والحرمة والزنا وعدم طيب الولادة هذا كله مضافا الى ما ورد
وثبت من وجوب ابلاغ احكام الشرع بالنسبة اليهم ع وانهم ع كانوا متفردين مخلوقين لذلك ومبعوثين على ذلك اصالة او نيابة
مع القطع بعدم تقصير واحد منهم العصمة اصلا فلم يبلغ الرسول ص ولا علي ع ولا فاطمة ع ولا الحسن ولا الحسين ولا غيرهما صلوات
الله عليهم ولم ينهوا بناتهم عن الرضا بالعقد المذكور ولم يعرض تكليف واحد منهم ذلك بالنسبة الى اولادهم واولاد اولادهم الى يوم
القيمة كما صدر ما صدر منهم بالنسبة الى الاحكام المختصة بالعشيرة والاولاد والاقارب ومع ذلك لم يصدر من الرسول ص ولا علي
ع وغيره نهي بناتهم ع عما ذكر ولا الوصية بذلك مطلقا مع ان في امر الفروج تشديد بل انه اشد الامور وطيب الولادة اهم وادعى
الامور فكيف اتفقوا على هذا التقصير العظيم في عدم انذار العشيرة وعدم وفائهم عن النار وقودها [illegible]
غير ما نص ان الصادق ع قال لا جمع من الرجال الذي لا دخل لهم بالعشيرة والاهل ع لا يحل كذا وكذا ولم يظهر ذلك

لبنات

لبنات فاطمة ع التي هي عشيرته واهله وبناته او بنات عشيرته التي في الغاية بناته واهله مع ان هي من الحلية وبنت الحرمة انما هي من باب
البنات وان فاطمة ع ليتوقع عليها اجتماع بناتها تحت رجل فلم يبلغه بناته ولا غيره من ابنائه ع واجابه ع المعصومين ولو كان واحد (عن ذلك)
منهم نهى البنات عن ذلك لم يرضين قطعا بذلك ولو كان يوصي بذلك لم يخف الوصية ولاشتهر ذلك بين بنات فاطمة ع
وبينهم وغيرهم من اهل البيت ع ويرتفع الفاحشة من العترة الطاهرة ويصير مثل سائر خصائصهم ع الطاهرة التي يتميزون بها
هذه الفاحشة من الخصائص الاخر وهم قالوا احللنا الخمس لشيعتنا لتطيب ولادتهم فكيف ارادوا طيب المولد لشيعتهم ولم يريدوا
ذلك لبناتهم الطاهرة مع ما عرفت من وجوب الانذار للاقربين والاهل ووقايتهم عن النار وغير ذلك مما لا يحتاج الى ذكره وان
التحريم لكان للفروج من عدم اعطاء الخمس ومن ان تاثير التحريم في طيب الولادة من تاثير عدم اعطاء الخمس ومن المعلوم بالبديهة ان بنات
فاطمة ع الى زمان الصادق ع من اهل بيته ع فضلاء ان يكن من اهله ومع ذلك كن في غاية الاطاعة لهم كما كن في غاية
الاطاعة لجدهن الرسول ص وابيهن علي ع ولامهن فاطمة ع وكذلك الحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي عليهم السلم فاذا كانوا
ص قد انذروا العترة وقوموا عن النار وابلغوا الحكم الذي قدر الله فهن من عدم ابتلائهن فاطمة ع وعدم
ادخالهن الحرمة والزنا والفاحشة في نسلها ونسبها وتحصيل طيب الولادة لها لكن في غاية الاطاعة ولهم ص بل اذا
ابلغوا الهي هذا الحكم من حيث كونه حكم الله لكن كذلك جزما وان كان التبليغ بعنوان الوصية التي فضل من الكتاب
وكذلك الى ان النسبة الى ذكور اولاد فاطمة ع اذا انذروهم من تزويج بناتهم لمن تحته بنت من اولاد فاطمة وانهم
بانفسهم ايضا لا يجمعون وان كان بعنوان وصية الاعقاب والاصلاب ولو حصل ذلك من الرسول ص او احد من اوصيائه
او فاطمة صلوات الله عليهم لاشتهر ذلك في الذرية الطاهرة ثم اشتهر في الامة كما اشتهر خصائص آل الرسول ص وخصائص نسبهم
واحوالهم ويذكر ذلك في كتب انسابهم واحوالهم بل لاشتهر ذلك اشتهار الشمس ومن المعلوم عدم اطلاع بنات فاطمة على ذلك الى
زمان شيخنا الحر العاملي بل الفضلاء الى الآن وان المدار كان في الاعصار والامصار على عدم الفرق بين الذرية الطاهرة
وغيرهن في جواز الجمع حتى انه ذكر في كتب الانساب ان [illegible] الجليل الذي كان في غاية الاطاعة للصادق ع ومن خلانه
الائمة ع كان تحته علويتان كما نقل فلاحظ وتتبع ومع جميع ذلك رواية الخصال التي ذكرناها وغيرها من الروايات
الموافقة لها والآيات القرانية مطابقة للاجماع المركب فضلا عن الفقهاء في الصدوق اذ كلامه بادي لموافقة

من أوائل الفضلاء والفقهاء وأكثرهم بل كلهم كانوا في غاية الاحتياط في الفروج ولذا كانوا يكررون كثيراً في صيغة
النكاح وأزيد منه كانوا يحتاطون في ذلك وغير ذلك مما هو ضعيف ومع ذلك لم ير عن واحد منهم احتياط في
الجمع المذكور بل ولا كراهة فيه ولا خلاف في كتب ولا في باب وبالجملة لم ير عن واحد منهم عين ولا أثر في شيء مما ذكر ولا ظن
منه ولا احتمل ولا تحمل بل كل حال سائر البلدان التي كانت مجمع العلماء والفقهاء حتى المشهد المقدس الرضوي إلى زمان
شيخنا المتوهم ره وما بلغ إلينا وأي صل أن الفرقة المحقة الناجية لم تكن مجتمعة على الضلالة إلى زمان المتوهم
وبلغ أيضاً إذ يظهر فساد هذا من الأخبار المتواترة مضافاً إلى غيرها من أدلة الإجماع مضافاً إلى شياعه وتحقق
اختلاط النسب في أولاد الأئمة ع والذرية الطاهرة كما تعرف وتشير إليه لكون المدار في الأعصار والأمصار على وفقهم
وهذا أشد شيء على الرسول ص والأئمة وفاطمة ع ومع ذلك يكونوا مقصرين في نشر شرايع الأحكام النبي مع أنهم ص
كما ذكروا في زيارة الجامعة الكبيرة فجاهدتم في الله حق جهاده حتى أعلنتم دعوته وبينتم فرائضه وأقمتم حدوده و
نشرتم شرايع أحكامه وسننتم سنته إلى غير ذلك من فقرات هذه الزيارة وغيرها مما تؤدي مؤداها فكيف يكونون غير ناشرين
لشرايع الأحكام سيما بأمر هو في غاية الاهتمام من حفظ الأنساب لهم الطاهرة عن الحرمة والزنا العيب بالقدر في ذلك لم يقدم ذكر
أحد منهم ص حرمة الجمع المذكور إلا خصوص الصادق ع وأنه ع ذكر ذلك أيضاً بعنوان الشذوذ وبعنوان لا يظهر منه
غاية الظهور صحة هذا العقد وهذا الجمع كما تعرف ومع ذلك هو ص وغيره من الأئمة ع أمرونا بترك العمل بمثل الرواية
من جهة شذوذها ومن جهة مخالفتها للقرآن والسنة وسائر أحاديثهم ومن جهة أن الراوي غير ثقة وغير ذلك
الأخبار المتواترة عنهم ص فيما ذكرنا في مخالفة الكتاب حيث ورد عنهم ص أن ما خالف فاضربوه على الحائط وورد أنه زخرف
وورد أنا لا نقول بما يخالف القرآن إلى غير ذلك من أمثال ما ذكرنا وورد كثيراً أنا لا نجمع على الخطأ ونتذكر
بعض ذلك هذا أمر الله ورسوله ص والأئمة ع بالغوا في إظهار حرمة الزنا وإن كان بأجرة الكفار
ووجوب حفظ الأنساب وإن كان نسب الكافر حتى جعلوا عقوبة الدنيا أيضاً فيه من الجلد والرجم وغيرهما كما هو معلوم
بل بالغوا في الاحتياط في الفروج وقالوا إن أمر الفروج شديد ومنه يكون الولد ونحن نحتاط فيه إلى غير ذلك

فكيف

الصادق ع

فكيف في حفظ نسب آل فاطمة ع عن وقوع اختلاط به لم يصدر منهم شيء بل صدر منه خلافه كما ذكر كذلك رسول ص والأئمة سوى ما روى حماد بن
أنه لا يحل الجمع بين ابنتين من ولد فاطمة ع لأنه يبلغها فيشق عليها وإن اثبت في خصوص فاطمة ع من التهديدات البالغة والعقوبات الشديدة في
الآخرة مضافاً إلى الدنيا الصادرة من الله ورسوله ص والأئمة ع على سبيل الجزم واليقين مع أن الجمع المذكور لو كان حراماً لكان من جهة
التعليل بكونه شاقاً على خصوص فاطمة ع ولم يكن شاقاً على الله ولا على رسوله ص ولا على أحد من الأئمة ع مع أن فاطمة ع مع الله
ورسوله والأئمة ع كلهم واحد ورضاهم واحد وعدم رضاهم واحد بالبديهة ولو لم يكن الجمع شاقاً على الله ولا على
رسوله ولا على أحد من الأئمة ع لم يكن شاقاً على فاطمة أيضاً بالبديهة مع أن ابنة فاطمة ع غير منحصرة في بنات ذكور أولادها
بغير مائتين بابنتها إلى يوم القيامة داخلة كما هو المحقق المسلم عند المتوهم فلا يكاد يوجد في بلاد المسلمين ونسلهم بنت لم يكن لها النسب
إلى فاطمة نسباً أو رضاعاً إذ يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب فيشيع التحريم واختلاط النسب بين عامة المسلمين سيما مع حفظه
ما ورد في تفسير سورة إنا أعطيناك الكوثر وأن ما ذكر من تخليق الحسنين الطيبين ولادة النبي واشتهار ذلك مع أن الرسول ص أبو المؤمنين
وعزيز عليه مشقة الأمة كما قال تعالى لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم إلى غير
ذلك من أمثال ما ذكرنا ورد فيه ولم يكن شاقاً عليه الجمع بين أربع من النساء وأزيد من الأربع بل إلى حد لا يتناهى
في نكاح المتعة وملك اليمين وفاطمة ع أيضاً كانت كذلك قطعاً مع كونها بمنزلة أم المؤمنين عزيز عليها ما عنتوا حريصة عليهم بالمؤمنين
رؤوف رحيم فكيف لم يشق عليها الجمع بين النساء إلى الآلاف غير محصورة للتحريم ومع ذلك يشق عليها خصوصها
الجمع بين بنتيها في دار واحدة على أنه لا شك في أنه يشق عليها قطعاً أن يأخذ اللوطي الكافر ولد المؤمن الذي القريب
لها غير المؤمن ويحقق واحدة من بناتها كما يشق عليها الزنا بأخذ واحدة من بنات الأمة سيما الصالحات النجيبات
العفيفات الفضليات سيما إذا أخذها لتخدم ضرتها الكافرة ولية الرذيلة الفاسقة الفاحشة المبرم غير الصالحة ولا الصائنة
ولا العفيفة ومع ذلك هذا العقد صحيح عند المتوهم بالبداهة موقوف رفعه على الطلاق بلا ريبة وإن كان يترتب
على العقد المذكور فتن شديدة ومفاسد عديدة من البغضاء والنفرة بين الناس بل القتال والمحنة بين
الأقارب بل وإن سرت إلى الأباعد والأجانب وهكذا في سائر العقود بل الإيقاعات أيضاً مثل الطلاق وغيرها

يحصل فيه اذية العقوق عقوق الاباء والامهات وغير ذلك من المحرمات وايضا معلوم انه يشق على الرسول ص والائمة ع ان يضيع ايامنا
في تحصيل الاشياء فيما لا ينفع من امور الدنيا وان لم يكن حراما بالجملة فيما ذكرنا وغيره مما يعرف بادنى تأمل لا يخفى على احد من الفقهاء ان الرواية
المذكورة في مقام الاستحباب والكراهة والاداب لكن عادتهم كان المسامحة في ادلة السنن والكراهة كما ان عادتهم كان الاحتياط في الفروج
فكيف اطبقوا على عدم الكراهة فضلا عن الحرمة او الاحتياط في الفروج بحيث لا يخفى على من له ادنى اطلاع وتتبع في الادلة
وايضا اذا كان تسبب الامور الدنيوية فيما يترتب عليها من الدنيا كان في غاية الشدة فيه عليها بعد الدنيا كيف المؤمنين
فكيف فاطمة ع ومعلوم يقينا ان الحسنين اذا كانا يبكيان ويرتعدان من الجوع والضعف كان ذلك في غاية الشدة عليها ومعلوم ان ذلك
ابا رضاهم المسكين واليتيم والاسير وشق على ذلك وشق ذلك ولم يعرف الشدة فيه عليها تسببا للحرمة بالبديهة وان كان من جهة الاولوية
وجوه لحجج ترعى فالمدوحة من الله وفاطمة ع كابيها وبعلها وبنيها ص لا تعلم عليهم الا من جهة تحريم الله لا الا تحريم الله
من جهة ان فيه على خصوص فاطمة ع شيئا جدا وهذا ايضا من اسباب الريبة وورد فيهم ص دع ما يريبك الى ما لا يريبك وورد ان
لكل حق حقيقة ولكل صواب نورا وورد عليكم بالدرايات دون الروايات الى غير ذلك من الاخبار الدالة على عدم جواز
العمل بالرواية المذكورة ووجهه كما ستعرف ايضا فالرواية المذكورة يجب عدم العمل بها وجها لا يخفى عرفت وسوف نذكر ما فيها
ثم انه حدث في هذه الازمان قول بحرمة الجمع المذكور في غاية جدا العهد عشرا او اولئك الذين توقفوا المتقدمة زمان طويل بعد عصر الشيخ
بكثير من غير ان يكون في ذلك الزمان قول من فقيه او فتوى من مسلم بعد كون الامر بخلاف ذلك من عدم قول بالكراهة او فعل فضلا عن
الحرمة على ما عرفت ونشر الاحاديث هذا القول ان الشيخ في الزيادات روى عن علي بن الحسن بن فضال عن السندي
بن ربيع عن ابن ابي عمير عن رجل من اصحابنا قال سمعته يقول لا يحل لاحد ان يجمع بين ثنتين من ولد فاطمة ع ان ذلك يبلغها فيشق عليها
قلت يبلغها قال اي والله قال وروى الصدوق في العلل عن محمد بن علي ماجيلويه عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن ابن ابي عمير
عن ابان بن عثمان عن حماد قال سمعت ابا عبد الله ع يقول لا يحل لاحد الحديث ثم ادعى ان هذه الرواية في العلل صحيحة ولا عند المنافي
فطريق العلل صحيح البتة ولا طريق الشيخ فمن المعلوم انه انما نقل اخبار كتبه من الاصول المعتمدة المشهورة المقطوع بها الانتقال
بالائمة ثم قال ان الدلالة ان لا يحل صريح في التحريم ويتبادر منه والتبادر امارة الحقيقة كما عليه محققو الاصوليين
ويؤكده التعليل بالمشقة فانها اذية لها ع وهي حرام والاستدلال بالرواية بعد ادعائه ان الصدوق كان قائلا
بالحرمة

بالحرمة لانه ذكرها ولم يطعن ولا قدح وادعى ان عادته القطع في كل موضع لا يرضى به وذكر غير واحد من المواضع من العلل والعيون والفقيه
ما يستدل به على مطلبه ثم قال وظاهر الشيخ العمل بها لما ذكر في التهذيب واول الاستبصار ولم يذكر من الادلة شيئا وذكر في الاستبصار ما ذكره
في اوله من ان خبر الواحد اذا لم يعارضه خبر آخر ولم يعلم فتوى الاصحاب بخلافه يجوز العمل به ثم قال هذا الخبر كان ليس له معارض ولم يعلم
فتوى الاصحاب بخلافه انتهى ويستدل بالاحتياط ايضا وفيه ان استدلاله وان كان ظاهرا في نفسه وظهر ايضا فساده مما ذكرنا
بحيث لا يخفى على من له ادنى فهم الا انه لا باس بالتطويل فنقول اولا ان ما ورد في الكتب الاربعة وغيرها من الكتب المعتبرة احاديث
لا تحصى ظاهرة في وجوب قراءة دعاء او عمل او عقيب الصلاة او في يوم كذا او ساعة او عند كذا كلها ظاهرة في الوجوب
مثل ان قال اقرأ او افعل او عليك ان تقرأ او تفعل او وجب عليك كذا وكذا الى غير ذلك من امثال ذلك بل واظهر دلالة واكد ومع ذلك
نحكم بالاستحباب من جهة وجود معارض كما هو كذلك في الاكثر او من دون ملاحظة من وجدانه من دون ملاحظة معارض بل واثبت قاطع بالذكر
وربما المعارض لا يحصل القطع قطعا مثلا ذكر في العلل باب العلة التي من اجلها يكبر المصلي بعد التسليم ثلثا حدثنا ... فان قال
لاي علة يكبر المصلي ... ان قال قل لا تدعوا هذا التكبير وهذا القول في دبر كل مكتوبة فان من فعل ذلك او قال هذا القول
يجب عليه ... شكر الله على تقوية الاسلام وجنده وفي الفقيه وغيره روينا عنهم ص انه يستحب التكبير ثلثا ... كل ...
وفي بعض الاخبار في الكتب المعتبرة المكتوبة للمحمدين قطعا ان من حقوقنا اللازمة على الامة وشيعتنا ان يدعون كذا وكذا الى غير ذلك
مما لا يخفى لذكره الدفاتر مع انهم ذكروا لا اعتبار قطعا وكثيرا ما كان السند قطعيا او صحيحا من المصنف الذي لا يتعرض له — والحد
ترجيحا وبل اصل واعتبار حتى مثل الفقيه وغيره ازيد من اعتبار العلل بمراتب ومع ذلك لم يظهر من كتابه الا فوائد لم يعتبر
بالوجوب كما ظهر منه ومن كتبه الاخر عدم قول بحرمة الجمع المذكور بالبديهة بل ربما كان كلامه صريحا في عدم الحرمة كما عرفت مما ذكرنا
بل عرفت عدم قوله بالكراهة وترك الاولى فضلا عن الحرمة وايضا يذكر هو وغيره امثال الاحاديث عنوانا يظهر منه قوله
واعتقاده بمضامينها كما في الرواية المذكورة اذ عرفت انه لم يذكرها في باب نوادر علل النكاح فضلا ان يذكرها في ابواب
النكاح فضلا ان يذكر لها عنوانا لم يذكر الرواية دليلا له كما هو عادته في العلل فضلا عن غيره فان قلت يمكنه الجواب
بان امثال الاخبار التي لا تحصى في التعقيب محمولة على الاستحباب للحظ ما يظهر من اخبار اخر ان التعقيب كذا وكذا مستحب قلت للمعارضة